

محمد داؤد
و کودتای 26 سرطان 1352
سقوط سلطنت - اعلام جمهوری



نویسنده: داکتر سید عبدالله کاظم
سابق استاد پوهنځی اقتصاد - پوهنتون کابل

مشخصات کتاب:

نام کتاب:

محمد داود و کودتای 26 سرطان 1352
سقوط سلطنت - اعلام جمهوریت

نویسنده: داکتر سید عبدالله کاظم
سابق استاد پوهنځی اقتصاد - پوهنتون کابل

سال نشر: ماه اسد 1403 ش مطابق آگست 2024

حق چاپ کتاب برای نویسنده محفوظ می‌باشد و هیچ شخص
یا مؤسسه بدون اجازه نویسنده کتاب حق نشر مجدد کتاب و یا
قسمتی از آنرا ندارد. ایمیل آدرس
drkazemsa@yahoo.com

محمد داؤد
و
کودتای 26 سرطان 1352
سقوط سلطنت - اعلام جمهوریت

نویسنده: داکتر سید عبدالله کاظم
سابق استاد پوهنځی اقتصاد - پوهنتون کابل

2024

اهداء به همه کسانی که به اراده مردم احترام می گذارند،

بخصوص به شخصیت با درک، واقع بین، مصلح و
خیرخواه مردم مرحوم اعلیحضرت محمد ظاهرشاه -
پادشاه اسبق افغانستان که در استعفی نامه خود عنوانی
رئیس دولت جمهوری نوشتند:

«همینکه دریافتم مردم افغانستان بغرض اداره آینده
امور ملی خود از رژیم جمهوری با اکثریت کامل
استقبال نموده اند، به احترام از اراده مردم وطنم، خودم
را از سلطنت افغانستان مستعفی می شمارم و بدین وسیله
از تصمیم خود به شما ابلاغ می کنم.»

فهرست مندرجات کتاب

پیشگفتار.....	7
مبحث اول	
محمد داؤد کی بود؟.....	14
مبحث دوم	
عزل شاه محمود خان از صدارت و توزیف محمد داؤد به آن مقام	21
مبحث سوم	
صدارت محمد داؤد نگاهی به تحولات مهم آن دوره.....	25
مبحث چهارم	
چرا محمد داؤد از صدارت استعفی کرد؟.....	31
مبحث پنجم	
چگونه محمد داؤد را به یک مخالف سرسخت نظام مبدل کردند؟.....	49
مبحث ششم	
علل و انگیزه های نشئت و بینظمی ها در "دهه دموکراسی"	61
مبحث هفتم	
بیان حقایق ملموس در سالهای اخیر دهه دموکراسی.....	73
مبحث هشتم	
شاه در دوراهی برای حل بحران سیاسی کشور یک سال قبل از کودتا.....	85

مبحث نهم

برای ایجاد تحول محمد داود تصمیم
به راه اندازی کودتا گرفت!.....97

مبحث دهم

اقدامات و تدارکات مقدماتی کودتا.....112

مبحث یازدهم

تماس و مراجعه به دریافت نظریه
کشورها قبل از کودتا.....125

مبحث دوازدهم

سفر غیرمترقبه شاه برای تداوی چشم به لندن.....136

مبحث سیزدهم

چگونه سلطنت چهل ساله با تمام آرگاه و بارگاه
در ظرف پنج ساعت سقوط کرد؟.....147

مبحث چهاردهم

دلیل موفقیت کودتا بیشتر از همه ناشی
از اغفال شخصیت های مسئول امور نظامی
رژیم سلطنتی بود!.....164

مبحث پانزدهم

نگرانی مردم از حضور چپی ها در
کودتا و درکابینه.....174

مبحث شانزدهم

هدف نهایی جناح چپ تطبیق
مدل مصر در افغانستان.....188

مبحث هفدهم

گزارش تحلیلی سفارت امریکا در کابل
در مورد "آینده رژیم داود".....197

مبحث هژدهم

اقدامات اولیه نظام جمهوری بعد

از موفقیت کودتا 207

مبحث نوزدهم

مقاومت ملکه حمیرا و تقاضای

سفر فوری به ایتالیا 220

مبحث بیستم

چگونگی آگاهی اعلیحضرت از کودتا و

ارسال استعفی نامه 226

مبحث بیست و یکم

"چه پیر، چه عصای پیر؟" 239

مبحث بیست و دوم

پیر بر عصای خود مظنون میشود و

او را از خود دور می سازد! 261

مبحث بیست و سوم

توضیح مختصر خدمت کسانیکه درباره محمد داؤد

و کودتای او نظر انتقادی دارند و میگویند: 280

فهرست مأخذ 291

سوانح مختصر نویسنده کتاب 295



پیشگفتار

در نوشتن تاریخ باید کوشید از روی رازهای پوشیده پرده برداشت، ولو که اینکار بر تعداد مخالفان بیافزاید. لذا نوشتن و بیان حقایق در تحت این شرایط کار آسان نیست و ابراز مخالفت ها را حتی با کلمات ناموزون از طرف مخالفان باید قبول کرد، زیرا آنها میکوشند با واردن کردن انواع فشارها نویسنده و محقق را از کارش بیزار سازند. اما کسانی که هدف خود را جستجوی حقایق تاریخی قرار داده اند، باید با صبر و شکیبائی این فشارها را تحمل نمایند و بکار خود ادامه دهند و سعی کنند تا سیاه را از سفید جدا نمایند و اما قضاوت را به دیگران واگذارند.

یک هموطن محترم در مقاله خود نوشت که: «داکتر صاحب سید عبدالله کاظم که از طرفداران جدی مرحوم داوود خان می باشند در نوشتهء اخیر خود کوشش کرده اند به نحوی از انحا جنبه های مختلف کودتای 26 سرطان را توجیه کنند و به آن رژیم دکتاتوری و معجون مرکب مشروعیت بدهند.»

در این ارتباط باید عرض کرد که اینجانب به همه شخصیت های پاک، صادق به وطن و مردم و حامی منافع ملی کشور احترام و اخلاص دارد و به خدمات شان قلباً ارج میگذارد، ولی صادقانه میگویم که با هیچیک از زعمای گذشته و حال

افغانستان وابستگی سیاسی و شخصی نداشته و همیشه کوشیده ام تا آزادی فکری خود را نگهدارم. در این ارتباط بصراحت بیان میدارم که هدف از نوشتن این کتاب و یا نوشته های دیگرم در این زمینه به هیچ وجه مفهوم سرسپردگی یا طرفداری بدون دلیل و برهان او را ندارم، نه در آنوقت صاحب مقام بالاتر از اهلیت خود بوده ام که با ازدست دادن آن حالا در پس طرفداری از او برآمده باشم و نه چشم به کدام مقام و منفعتی دوخته ام و نه کسانی از محمد داود اکنون در موقفی قرار دارند که به آن امید از او به دفاع برخیزم، ولی به حیث یک افغان این رسالت را وظیفه خود میدانم حقایق را بیان دارم و بر یک قسمت تاریخ کشور روشنی اندازم تا نسل فردا بتواند درپرتو آن به حقایق تاریخی دست یابد.

این کتاب فقط به شرح یک برهه خاص تاریخ معاصر کشور اختصاص دارد و آنهم در باره رویداد مهم کودتای 26 سرطان 1352 (17 جولای 1973) و چگونگی وقوع آن که به زعامت محمد داود - یکی از شخصیت های سرشناس، خدمتگار صادق، با دیانت و وطندوست توانست در ظرف پنج ساعت شب با تعدادی بسیار قلیل - جمعاً 110 نفر از همکاران پایان رتبه نظامی و چند صاحب منصب احتیاط بدون قتل و قتال و خونریزی بساط نظام شاهی چهل ساله را برچیند و بجای آن نظام جمهوری را برای بار اول درکشو اعلام دارد.

نگاهی به فهرست مندرجات این کتاب، مباحث مهم این رویداد را واضح می سازد که مراجعه به متن کتاب با شرح و بسط بیشتر آنرا بیان میکند، اما در این پیشگفتار میخواهم به نکاتی اشاره کنم که بعضاً در نوشته های مخالفان درباره محمد داود به وجه دیگر ابراز نظر میشود.

بدیهی است که محمد داود مثل دیگر بزرگان، مخالفان زیاد داشته و دارد، اعم از جناح های راست افراطی خاصتاً در

بین تنظیم های جهادی و نیز در بین جناح های چپ افراطی از جمله خلق و پرچم و در عین زمان کسانی که به نحوی در رژیم شاهی صاحب مقام و منزلت بودند و بعداً امتیازات را از دست دادند و هم کسانی که با اشکال و دلایل احساسی و شخصی موقف مخالف را بخود گرفته اند. این عده اشخاص میکوشند محمد داود را بیشتر به دلیل دیکتاتور بودن، خود خواهی، سر زوری و یا عطش او به مقام و قدرت بکوبند و نیز به دلیل اشتراک چند نفر انگشت شمار متمایل به جناح چپ کودتا، محمد داود را متهم به همبستگی به آن جناح سازند، درحالی که شخصیت محمد داود و افکار ملی و اسلامی او، سازش با جناح چپ را یک ادعای بی اساس در نهاد رد میکند.

نویسنده بار ها علناً گفته است که به شخصیت های صادق و خادم مردم و وطن و کسانی که عمر خود را وقف انکشاف و تعالی کشور کرده و از خود کارنامه های مهم و روشن به میراث گذاشته اند، احترام بسیار دارد و شرح خدمات شانرا برخورد واجب میداند تا بدانوسیله از یکطرف کارکردهای آنها از زیر سایه انتقادات و اتهامات اغلب ناوارد و "عقده مندانه" بیرون شود و از طرف دیگر یک تصویر قرین به واقعیت از رویدادهای تاریخی وطن برای نسل جوان ارائه گردد، زیرا این نسل در اثر جریان های چند دهه اخیر درمسائل تاریخی دچار سر درگمی شده اند و نمیدانند که به سخن کی اعتماد و باور کنند.

در مورد کرکتر و خصوصیات شخصی محمد داود نظریات متفاوت است بعضی ها او را مرد راستکار، صاحب عزم و اراده، متدین و پابند به اصول، شخص با جذبه، پرکار، با دسیلین، شجاع و خواهان تغییر و تحول و ساعی در ترقی و اعتلای کشور میدانند که از عیاشی و انحرافات اخلاقی بدور بود و در پرهیزگاری و تقوا شهرت داشت و بیشتر به نظم، حاکمیت قانون و عدالت اجتماعی فکر میکرد و آنرا زیربنای

دموکراسی می شمرد. برخی دیگر او را یک شخص خود رأی، تشنه قدرت، "دیکتاتور"، عصبانی و حتی ظالم میدانند، کسیکه نظر خودش حرف اول و آخر بود. اما همه به این متفق النظر اند که او عاشق افغانستان بود و زندگی خود را فدای وطن و خدمت به مردم کرد و در طول نیم قرن خدمت هرجا که رسید، در آبادانی آن کوشید و توانست در طول مدت کاری خود چهره افغانستان را از حالت نیمه قرون وسطایی به افغانستان مدرن تغییر دهد.

روابط او با محمد ظاهر شاه تا یک زمان بسیار دوستانه بود، اما در اواخر دوره صدارت دچار تزلزل شد که در بخش های بعدی بیشتر روی انگیزه های آن صحبت میشود. پادشاه چون چهار سال از محمد داؤد جوانتر بود، بر طبق سنن خانوادگی به او احترام داشت و چون محمد داؤد شوهر خواهرش بود، او را بطور خصوصی با لقب معمول "آغالالا" (آغه لاله) یاد میکرد و محمد داؤد نیز شاه را "اعلیحضرت" خطاب می نمود.

محمد داؤد با یگانه برادر خود سردار محمد نعیم خان از طفولیت تا دم مرگ، با وجود خصوصیات متفاوت، چنان باهم دوست و نزدیک بودند که بیشتر شباهت بیک روح در دو جسم داشتند. این دو برادر که یکی در امور نظامی و دیگری در امور دیپلماسی پرورده شدند، با دو پسر دیگر خانواده که یکی مادرش را و دیگری پدرش را در جوانی از دست داده بودند (محمد ولی یوسف پسر سردار محمدعلی خان برادر محمد هاشم خان و محمد اسمعیل عثمان خواهر زاده محمد داؤد خان - پسر غلام فاروق خان عثمان)، از همان طفولیت زیر نظر سردار محمد هاشم خان صدراعظم عم شان که ازدواج نکرده و فرزندی نداشت، با دسپلین سخت زیر تربیه گرفته شدند. گفته میشود که محمد داؤد جدیت و سخت کاری را با موجودیت دسپلین از همین مکتب خانوادگی آموخته بود.

همانطوریکه محمد داؤد در رسمیات شخص با دسپیلان، کم حرف و بسیار جدی بود که کمتر می خندید و همیشه با زیردستان در حدود رسمیات آمرانه پیش آمد میکرد، برعکس در ساحه فامیلی و حلقه نزدیک شخصی خود مرد ظریف، خوش صحبت و خلیق بود؛ در برابر خانم ها با احترام خاص رویه میکرد و با خانم خود بسیار باتفاقم، صمیمی و در عین حال رؤف و مهربان بود. با فرزندان و نواسه ها دوست و رفیق بود، فرزندان او را "بابه" و نواسه هایش او را "بابه داؤد" خطاب میکردند. او زندگی ساده و بدون تجمل داشت و با آنکه خانه او در جوار ارگ واقع بود، اما یک خانه معمولی یک منزله و از نگاه وسایل و وسایط عاری از آرگاه و بارگاه خاصه شخصیت های ارسطوکرات بود.

به گفته درخانی دخترش: «پدرم نه به خوراک کدام شوق خاص داشت، نه مشروب میخورد و نه به شکار علاقه داشت، یگانه شوق او افغانستان بود. جراید و مجلات را میخواند تا از واقعات روز و زمان واقف شود و متباقی وقت خود را صرف موضوعات سیاسی و اداری میکرد... همینکه منزل را برای هواخوری ترک می گفت، خوش داشت به پروژه ها و ساختمان هائیکه زیر تعمیر بود؛ نظری بیندازد و پیشرفت آنانرا به چشم خود ملاحظه نماید.» (داکتر عاصم اکرم: "نگاهی به شخصیت، نظریات و سیاست های سردار محمد داؤد"، انتشارات میزان، 1380، صفحه 26)

محمد داؤد را از نظر فکری و عملی میتوان یک ترکیبی از افکار و نظریات دو شخصیت بزرگ دیگر افغانستان یعنی امیر عبدالرحمن خان و شاه امان الله غازی دانست، طوریکه هر دو بنیان گذاران تحول در کشور بودند. محمد داؤد به مثل امیر عبدالرحمن خان خواهان یک حکومت قوی، با ثبات و دارای امنیت سرتاسری بود و مثل شاه امان الله غازی به معارف و آوردن تغییر در ذهنیت های عامه بسوی تجدد و

تمدن اهمیت بیشتر میداد. محمد داؤد کوشید تا دو طرز فکر را همزمان و یکی مکمل دیگر به پیش ببرد، چنانکه اقدامات او در راستای تقویه اردوی افغانستان و نیز انکشاف اقتصادی و اجتماعی از طریق طرح و تطبیق پلانهای پنجساله و انکشاف معارف و آزادی زنان از قید چادری و غیره مثمر ثمر فراوان در کشور گردید. متأسفانه تحولاتی را که او میخواست در ساحه سیاسی در کشور وارد کند، از طرف پادشاه منظور نشد و به همین دلیل از صدارت استعفی داد که بعداً در زمینه به تفصیل صحبت میگردد.

تحولاتی که بعد استعفای محمد داؤد از صدارت از طرف پادشاه مبنی بر تغییر قانون اساسی به میان آمد و با درج ماده 24 در قانون اساسی 1343 حق فعالیت سیاسی به حیث عضو خانواده سلطنتی از محمد داؤد سلب گردید، او در مقابل نظام سلطنتی عقده گرفت. با آنکه محمد داؤد ظاهراً در طول ده سال مسمی به "دهه دموکراسی" یا "دوره مشروطه" خود را از فعالیت دور نگهداشت و هیچگاه در انظار عامه و یا در رسانه ها و اجتماعات ظاهر نشد و سخن نگفت، اما در پشت پرده بوسیله دوستان خود غیرمستقیم و بطور غیرمشهود مراقب اوضاع کشور بود و تا حدی نقش بازی میکرد که البته مردم در وقوع بعضی رویدادها دست او را شریک میدانستند.

محمد داؤد با استفاده از نارسائی هائیکه طی مدت سالهای "دهه مشروطه" بظهور پیوست، فرصت یافت تا با راه اندازی یک کودتای "سفید" بتاريخ 26 سرطان 1352 از نیمه های شب تا صبح زود، هنگامیکه پادشاه جهت تداوی چشم به خارج رفته بود، رژیم سلطنتی را سقوط دهد و بجای آن نظام جمهوری را اعلام دارد. متأسفانه این نظام جدید بزودی خار چشم دشمنان داخلی و خارجی کشور قرار گرفت و از همان روزهای اول تا فرجام آن، عناصر چپ و راست افراطی سعی کردند تا نظام جدید را تخریب کنند. از تحولات عمیق سیاسی

و چرخش بزرگ محمد داؤد در برابر عناصر فوق بالاخره پیروان جریان چپ افراطی (حزب دموکراتیک خلق افغانستان) به هدایت و کمک مسکو موفق شدند بتاريخ 7 ثور 1357 دست به کودتا برند و اولین جمهوری افغانستان را سقوط دهند و زعيم آنرا با بیشترین تعداد خانواده او اعم از زنان و اطفال معصوم بطور فجیع به شهادت برسانند و این ننگ بزرگ را در تاریخ کشور تا ابد از خود بیادگار بگذارند.

با کودتای 8 ثور نه تنها بساط نظام جمهوری در آنوقت برچیده شد، بلکه پایه های قدرت یک خانواده بزرگ که نیم قرن در سریر قدرت در افغانستان قرارداداشت، ازهم پاشید و با این رویداد دست آوردهای این دوره از بین رفت و کشور در پنجه های خونین خلقی ها و پرچمی ها و باداران شان، بخصوص بعد از تهاجم قوای شوروی ویران و مردم بیچاره آن آواره و دربر شدند که این رویداد شوم، سرآغاز مصیبت بزرگ برای وطن و مردم بشمار میرود.

بری شرح و بسط مزید درباره آنچه به اختصار در بالا تذکر رفت، میتوان به کتاب "زندگی سیاسی شهید محمد داؤد از آغاز تا انجام - از 1310 تا 1357" از این قلم که در سه جلد و جمعاً 1298 صفحه در سال 2019 در کابل به چاپ رسیده است، مراجعه کرد.



مبحث اول

محمد داؤد کی بود؟

محمد داؤد پسر سردار محمد عزیز خان پسر ارشد سردار محمد یوسف خان (مصاحب خاص و خسر امیر حبیب الله خان سراج الملت والدین) پسر ارشد سردار یحیی خان است که به این اساس او برادر زاده و درعین زمان داماد محمد نادر خان (پادشاه افغانستان) میشود. برای آنکه خوانندگان جوان کشور از روابط تنگاتنگ ذات البینی افراد این خانواده بزرگ که از 23 میزان 1308 ش تا 8 ثور 1357 ش مدت تقریباً نیم قرن در رأس قدرت دولت در افغانستان قرار داشتند آگاهی یابند، لازم است مختصری درباره سلسله خانوادگی آنها نظر انداخت:

مختصری در باره "خانواده مصاحبان":

سردار یحیی خان پسر سلطان محمد خان "طلائی" (گورنر پشاور و کوهات) پسر سردار پاینده خان محمدزائی است. سردار یحیی خان دو پسر داشت: سردار محمد یوسف خان و سردار محمد آصف خان، و یکی از دختران او (مسماة رقیه) با امیر محمد یعقوب خان پسر امیر شیر علی ازدواج کرده بود. انگلیسها پس از آنکه معاهده "گندمک" را بتاريخ 26 می 1879 با امیر محمد یعقوب خان امضاء کردند و سفیر خود "کیوناری" را به کابل اعزام نمودند، چون کیوناری در اثر قیام عساکر در بالاحصار به قتل رسید، لذا جنگ دوم افغان و انگلیس شعله ور گردید و کابل اشغال و بالاحصار به آتش کشیده شد. در اینوقت امیر محمد یعقوب خان از سلطنت

استعفی داد و انگلیسها او را در اول دسمبر 1879 محبوساً به هند برتانوی تبعید کردند. وقتی امیر عبدالرحمن خان به سلطنت رسید از انگلیسها تقاضا نمود تا خانواده یحیی خان را نیز از کابل دور کرده و در هند مقیم سازند. این خانواده مدت 23 سال را با تمام آل و بیت در شهر "دیره دون" - هند بسر بردند و اکثر فرزندان شان در همانجا چشم به دنیا گشودند، به مکتب رفتند و با محیط فرهنگی هند برتانوی آشنا شدند.



وقتی مریضی امیر عبدالرحمن خان کسب شدت کرد، انگلیسها کوشیدند تا موافقت امیر را مبنی بر مراجعت خانواده

سردار یحیی خان از تبعید گاه شان در هند کسب کنند. امیر در آخر عمر با اینکار موافقت کرد و همان بود که دو فرزند سردار مذکور هریک سردار محمدیوسف خان و سردار محمد آصف خان به شمول خانواده سردار زکریا خان با همه فرزندان شان در سال 1901 از "دیره دون" - هند به وطن برگشتند.

بعد از وفات امیر عبدالرحمن خان فضای خانوادگی، خاصاً پس از ازدواج امیر حبیب الله خان با صبیبه سردار یوسف خان (محبوب سلطان نورالحرم بعداً ملقب به علیا جناب) بسیار صمیمی گردید و هر دو برادر به حیث صاحبان خاص امیر مقرر شدند و به همین دلیل این خاندان در تاریخ به نام "خانواده صاحبان" شهرت یافتند. فرزندان این خانواده وقتی به وطن برگشتند، همه تعلیم دیده و جوان بودند و هر یک به مقام های بلند دربار عزت قرار حاصل کردند. از آن به بعد با زیرکی و احتیاط که خاصه این خانواده بود، ستاره اقبال همه جوانان شان روبه عروج گذاشت و مدارج و مقام های نظامی و ملکی را به سرعت یکی پی دیگر پیمودند.

تبعید طولانی برای این خانواده چند خصوصیت بارز را بار آورد که ممد راه آینده شان بسوی قدرت و سلطنت در افغانستان گردید: آنها به حیث یک اقلیت در سرزمین بیگانه همیشه در یک حلقه خانوادگی فشرده، باهم متحد و پرتفاهم فارغ از رقابتهای درونی بار آمدند، تعلیم دیدند و به زبانهای انگلیسی و اردو مسلط شدند و با تجدد و افکار عصری آشنا گردیدند. تقریباً همه جوانان این خانواده از داخل خانواده، آنهم فقط یک زن گرفتند و با خانواده های دیگر ارتباط ویا پیوند نیافتند که این وضع اتحاد و همبستگی شان را مستحکم تر ساخت. وقتی به قدرت رسیدند، یکی دیگر خود را حمایت و تقویت نمودند و برای ارتقای جمعی خود کوشیدند، به دومین

فرزند ارشد خانواده یعنی محمد نادرخان همه برادران و پسران کاکا منتهای احترام و اطاعت را پیشه کردند.

از اینجاست که پس از سقوط سلطنت شاه امان الله غازی و درهم کوبیدن حکومت 9 ماهه سقوی، وقتی این خانواده به سلطنت افغانستان راه یافت، شیوه سلطنت شان نیز یک سلطنت خانوادگی بود که تمام قدرت و مقام های بزرگ سالها در انحصار اعضای خانواده قرار داشت و منافع خانوادگی بالاتر از هر منفعت دیگر بود.

راجع به خانواده مصاحبان باید گفت: مادر سردار محمد یوسف خان و سردار محمد آصف خان مسماء "همدم" - دختر وزیر محمد اکبر خان غازی بود. سردار یوسف خان سه زن داشت: از زن اول "شرف سلطانه": یک دختر "محبوب سلطان" (بعداً ملقب به علیا جناب که با امیر حبیب الله خان سراج المله ازدواج کرد و یگانه فرزندش سردار اسد الله خان سراج بود) و سه پسر: 1- محمد نادرخان (بعداً پادشاه افغانستان)؛ 2- شاه ولی خان (بعداً سفیر در لندن و پاریس که با صفیه "ثمر السراج" خواهر شاه امان الله ازدواج کرد - پدر سردار عبدالولی)؛ 3- شاه محمود خان (بعداً وزیر حربیه و صدراعظم که با صفورا "قمر البنات" دختر امیر حبیب الله خان سراج ازدواج نمود). محمد یوسف خان از زن دوم "مستوره" (ازنواده های سردار محمد عظیم خان) سه پسر داشت: 1- محمد عزیز خان (بعداً سفیر در مسکو و جرمنی - پدر محمد داود و محمد نعیم خان)؛ 2 - محمد هاشم خان (بعداً صدر عظم)؛ 3- محمد علی خان (صاحب منصب - پدر انجنیر محمد ولی یوسف). از زن سوم "شمسی" چهار دختر: 1- "تاج سلطانه" (خانم سردار محمد سلیمان خان)؛ 2- "شهزاده" (خانم میر محمد حیدر حسینی هراتی - یگانه مرد خارج خانواده و بعداً وزیر مالیه که از طرف مادر با سلاله امیر شیر علی خان پیوند داشت)؛ 3- "شیرین تاج"

(خانم سردار محمد یونس خان پسر امیر محمد یعقوب خان)؛
4 - "ذلیخا" (خانم سردار شیر احمد خان زکریا بعداً رئیس
شورا - پدر غلام محمد شیرزاد بعداً وزیر تجارت).

مختصر سوانح محمد داؤد:

محمد داؤد فرزند ارشد محمد عزیز خان تحصیلات ابتدائی را در لیسه امانیه کابل پیش برد در سال 1300ش به سن 13 سالگی با اولین گروه متعلمان افغانی در دوره سلطنت شاه امان الله غازی جهت تحصیل به فرانسه اعزام شد و مدت 9 سال را که پدرش سرپرست محصلین و کاکایش محمدنادر خان برای مدتی وزیر مختار افغانی در پاریس بود، در لیسه "جیسن دوسیلی" درس خواند. او در 1309 (1931م) پس از سقوط امیر حبیب الله کلکانی و آغاز سلطنت محمد نادرشاه به وطن برگشت، در کورسهای پیاده برای مدت یکسال تربیت نظامی گرفت و در اواخر سال 1310 به رتبه فرقه مشردوم (بریدجنرال) نایل آمد. از همین مقام به بعد حیات سیاسی محمد داؤد آغاز میگردد، طوریکه مدت 21 سال را در قلمه های اول قدرت به حیث نائب الحکومه و قوماندان نظامی در مشرقی و قندهار و نیز به حیث قوماندان قوای مرکز و وزیر حربیه (دفاع ملی) و همچنان مدت کوتاهی را به حیث سفیر افغانستان در پاریس ایفای وظیفه کرد.

او از سنبله 1332 (سپتمبر 1953) تا حوت 1341 (مارچ 1963) مدت تقریباً ده سال به حیث صدراعظم ایفای وظیفه کرد و بعد از استعفی مدت ده سال را درکنج عزلت گذرانید و با راه اندازی کودتای 26 سرطان 1352 سلطنت را سقوط داد و با اعلام نظام جمهوری در کشور نخست به حیث رئیس دولت و سپس به حیث اولین رئیس جمهور تا هنگام شهادت (8 ثور 1357) دوباره احیای قدرت کرد که به این اساس حیات سیاسی او جمعاً مدت 47 سال را دربر میگیرد. (برای

بررسی کارکردها و خدمات ارزنده این شخصیت بزرگ به کتاب "زندگی سیاسی شهید محمد داود از آغاز تا انجام - 1310 تا 1357"، از این قلم، در سه جلد، جمعاً در 1298 صفحه، چاپ کابل، سال 2019 مراجعه شود).

محمد داود در سال 1313ش با مسماء "زینب" دختر محمد نادرشاه - خواهر محمد ظاهرشاه در قصر شاهی کابل ازدواج کرد و حاصل این ازدواج جمعاً هفت فرزند بود: سه پسر - بنامهای محمد عمر، محمدخالد و میرویس (دوگانگی) و چار دختر، هریک: تورپیکی، شینکی، درخانی و زرنشت. محمد عمر با گلالی ملکیار دختر عبدالله خان ملکیار ازدواج کرد و دو دختر بنام های هیله و غزال داشت که هر دو با پدرشان در حادثه 8 ثور در ارگ شهید شدند و گلالی زخم برداشت؛ خالد با هما عثمان دختر محمد اسمعیل عثمان (پگانه خواهرزاده محمد داود) ازدواج نمود و صاحب یک فرزند بنام طارق بود که خالد در حادثه ارگ شهید شد و خانم و پسرش نجات یافتند؛ میرویس با شیما دختر تیمورشاه آصفی ازدواج کرد که با دو پسر خورده سال شان - حارث و وایگل همه در حادثه شوم ارگ به شهادت رسیدند.

از جمله دختران محمد داود یکی: تورپیکی با نظام الدین غازی پسر شاه محمود خان غازی ازدواج کرد که دو پسر و یک دختر بنامهای - شاه محمود، محمد داود و زهرا دارند؛ تورپیکی با شاه محمود پسرش نسبت مریضی حین حادثه ارگ به خارج بود که سالها بعد هر دو وفات کردند، ولی شوهرش در حادثه ارگ شهید شد و دو فرزندش از حادثه نجات یافتند. شینکی که با زلمی غازی - پسر شاه محمود خان غازی ازدواج کرد و دارای دو فرزند بنامهای حوا و آرین بود، در حادثه ارگ به شهادت رسید. درخانی چون با شوهرش دکتر نور در سویس زندگی میکرد، از حادثه جان به سلامت برد و

تا اکنون یگانه فرزند محمد داؤد است که زنده و در سوئیس اقامت دارد.

زرلشت - جوانترین فرزند محمد داؤد در سن 14 سالگی در حادثه ارگ شهید شد. زینب داؤد - خانم محمد داؤد که زن بسیار دلسوز، با وقار و مهربان بود، نیز در کنار شوهر و فرزندان خود در حادثه ارگ (8 ثور 1357) بدست کودتاجیان جنایتکار جام شهادت نوشید که خدای بزرگ همه شهدای آن روز را غریق رحمت کند. (برای شرح مزید دیده شود: "زندگی سیاسی شهید محمد داؤد..."، جلد سوم)

مبحث دوم

عزل شاه محمود خان از صدارت و توظیف محمد داؤد به آن مقام

سید شمس الدین مجروح در کتاب خاطرات خود تحت عنوان "سرگذشت من" شرحی دارد که برجریانات مقدماتی موضوع روشنی می اندازد. او می نویسد: «در محیط سیاسی افغانستان تشنت جریان داشت و در دستگاه دولت بین سپه سالار و سردار داؤد هم اختلاف و سوء تفاهم پیدا شده بود. سپه سالار که برادر زاده خود را کاندید اخذ قدرت از خود می شناخت، بعضی از اعضای کلوپ را به انحلال و از بین بردن آن تشویق کرد و به تضعیف آن میکوشید تا به کلی از بین رفت و در آن بسته شد. چون تأسیس کلوپ ملی را هم وسیله کسب قدرت داؤد شناخته بود، با زابلی هم روابط او بهم خورد و با سردار محمد داؤد هم، بالاخره زابلی هم استعفی کرد و قدرت بصورت منفرد بدست سپه سالار قرار گرفت.

سپه سالار شاه محمود خان مثل برادر خود خشونت مزاج و عصبانیت نداشت، شخص مؤدب بود و خوش مشرب و باطبقات مختلف آمیزش کرده میتوانست، اما اداره او ضعیف بود و پشتکار نداشت؛ چون به تنهایی مسئولیت زمام امور را بدست گرفت، کارهای دولت آهسته آهسته رو به خرابی و گسیختگی میرفت. در پیشرفت و انکشاف اقتصادی مملکت با استعفی آقای زابلی رکود رخ داد و هم کار اعمار زیربنای مملکت مانند پل ها و سرک ها معطل شد، پروژه های جدید

بوجود نیامد و در کار پروژه های سردست مانند انکشاف وادی هلمند و غیره سستی رخ داد.» (مجروح...صفحه 115)

مجروح پی آمد اوضاع وقت را که منجر به استعفی جبری شاه محمود خان و توظیف سردار محمد داؤد برای کرسی صدارت گردید، چنین بیان میکند: «پادشاه از این باب اندیشناک بود. روزی مجلسی مرکب ازین چند نفر محدود را مکلف ساخت که درین باب فکر کنند و به او مشوره بدهند. اعضای این مجلس عبارت بودند از علی محمدخان وزیر خارجه و معاون صدارت عظمی، دکتور ظاهرخان و جنرال عبدالاحد خان ملکیار وزیر داخله که درین وقت به علت مریضی خود را از مشاغل دولتی کنار کرده بود و من که هنوز به وظیفه خود بحیث رئیس قبایل دوام میدادم، هم عضو این مجلس بودم. ما در وزارت خارجه در اطاق کار علی محمد خان گرد آمده بودیم و موضوع را طرف بحث قرار دادیم و به این نتیجه رسیدیم که تبدیل حکومت ضرور است و تا دستگاه کابینه دولت یک روح نو و جهش نو نیابد، هر نوع تدبیر و نقشه در ساحه عمل تطبیق نخواهد گشت؛ پس کدام کسی را میتوان سفارش کرد که به تشکیل حکومت مأمور شود؟ ملکیار گفت که شخصیت های مانند سردار محمد داؤد و سردار محمدنعیم که مردان لایق و کار آزموده بودند، کنار رفته اند و جای آنها تاحال پر نشده، باید از آنها کار گرفته شود. از دکتور ظاهر پرسیدم که چه فکر میکند، او گفت: من مأمور هستم که پیام اعلیحضرت را برای تشکیل مجلس به شما برسانم و بعد پیشنهاد و یا سفارش شما را بحضور او تقدیم کنم؛ در این مورد مرا از اظهار نظر معذور دارید و در اطراف کار پروژه ها و دلایل اگر مجالس را دوام دادید، من اگر نظریه داشتم، پیشنهاد خواهم کرد.» (مجروح...صفحه 116)

سید شمس الدین مجروح در ادامه گفتار دکتور ظاهر نظر خود را چنین بیان میکند: «من گفتم که به نزد اعلیحضرت و

سردار صاحبان چنین نظری هم بود که حکومت را از سلطنت تفکیک کنند، کسی غیر از خانواده سلطنتی روزی به صدارت برسد و وزارت خانه ها را عناصر متخصص و جوان بکار اندازد. چه فکر میکنید که آن تجربه را همین حالا شروع کنیم؟ من پیشنهاد میکنم وزیر صاحب خارجه (علی محمد خان) را اعلیحضرت به تشکیل حکومت مأمور سازد و او در تشکیل اعضای حکومت خود، کفایت و پشتکار آنها را زیر نظر بگیرد. با این حرکت هر دو مطلب بدست خواهد آمد یعنی یک حرکت بسوی تحول و دیموکراتیزه کردن مملکت و هم فعال ساختن دستگاه دولت. علی محمد خان با تمام شدت این پیشنهاد را رد کرد و گفت: "نه من به قبول اینکار حاضر و نه استعداد آنرا دارم". بعد از تبادل نظرهای مختصری مجلس را به روز دیگر موکول داشتیم و مرخص شدیم. روز دیگر علی محمد خان را که به تقریب کارهای عادی اداری خود در صدارت دیدم، به من گفت: "چرا چنین پیشنهاد بیجا را کردی، من جان جور خود را شاخک نمی شانم" (ضرب المثل است بین مردم). بعد گفت: "تا این دو اژدهای مخوف یعنی داود و نعیم موجود هستند، کسی به این گنجینه نزدیک نخواهد شد." (مجروح... صفحه 117)

مجروح در ادامه می نویسد: «آن مجلس بار دیگر منعقد نشد و مدتی بعد سردار شاه محمود خان را پادشاه به استعفی مجبور ساخت و عوض او سردار محمد داود را بحیث صدراعظم مأمور تشکیل حکومت نمود.» (مجروح، سید شمس الدین: "سرگذشت من"، به اهتمام سید فضل اکبر، کابل، 1391، صفحه 118)

داکتر سیدخلیل الله هاشمیان در یک مقاله خود تحت عنوان "علت استعفی جبری سپه سالار شاه محمودخان..." اشاره به یک درز عمیقی میکند که در اثر ازدواج سردار عبدالولی با شاهدخت بلقیس بین اعلیحضرت و شاه ولیخان از یکطرف با

شاه محمود خان از طرف دیگر پیدا شد، چون شاهدخت بلقیس در اول نامزد رسمی عبدالعظیم پسر شاه محمود خان بود. شاید در جوار دلایل دیگر این موضوع نیز در زمینه بی تأثیر نبوده باشد. (والله اعلم)

سخن از استعفی جبری و عزل بخاطری عنوان میشود که شاه محمود خان بدون اطلاع قبلی خبر استعفی خود را در حالیکه در خانه مصروف بازی بلیارد بود، شام 16 سنبله 1332 (6 سپتمبر 1953م) از طریق اخبار رادیو شنید، طوریکه دگر جنرال عبدالرزاق خان در کتاب خود می نویسد: «من بعضاً میرفتم به خانه شاه محمود خان صدراعظم بلیارد میکردیم. درین شب هم من به مرام بلیارد به آنجا رفته بودم. در حالیکه بلیارد می کردیم، از رادیو کابل خبر پخش شد که شاه محمود خان نظر به خلاء مزاجش از صدارت استعفی کرده که ما و خود شاه محمود خان همه تعجب کردیم. شاه محمود خان طرف ما دید و گفت که این یک سوء تفاهم است. من نی استعفی کردم و نی صحت من خراب است. حتماً یک سوء تفاهم است. من میروم از داخل دفتر خود گپ میزنم. او رفت به دفتر خود و ما رفتیم به طرف خانه.» (دگر جنرال عبدالرزاق: "افغانستان در جریان زندگی من"، صفحه 66 و 67)

مبحث سوم

صدارت محمد داؤد

نگاهی به تحولات مهم آن دوره



این دوره تقریباً ده ساله که از 16 سنبله 1332 (6 سپتمبر 1953) آغاز و تا 19 حوت 1341 (10 مارچ 1963) ادامه یافت، به مقایسه گذشته یکی از دوره های پرتحرک، ارتقائی، با نظم و دیسپلین در کشور محسوب میشود که اثرات آن بطور مستقیم و یا غیر مستقیم تمام شئون سیاسی، اجتماعی

و اقتصادی کشور را از آن زمان تاحال تحت الشعاع قرار داده است.

مسلم است که رویداد های اخیر دوره صدارت شاه محمود خان مورد انتقاد نخبگان و بعضی از هواداران احزاب خلق و وطن قرار گرفت. آنها به دلیل اینکه نشر جراید شان در آنوقت مصادره و متوقف گردید و کاندیدهای مورد نظر شان از اشتراک در انتخابات دوره هشتم کنار زده شدند و تعدادی به دلیل راه اندازی مظاهرات و شدت عمل و گفتار روانه زندان گردیدند و تعدادی زودتر رها و عده ای دیرتر در آنجا ماندند، حق داشتند که برگشت حکومت را به عقب به نحوی برگشت به استبداد تلقی نمایند. با اینهم آنها نمیخواستند حکومت شاه محمود خان بزودی سقوط کند و جایش را محمد داؤد بگیرد، زیرا آنها میدانستند که با رویکار آمدن محمد داؤد همه دریچه ها بسوی آزادی نسبی که در دو سال اخیر صدارت شاه محمود خان بسته شده بودند، همانطور بسته باقی خواهند ماند. آنها از مشی محمد داؤد که حین راه اندازی حزب دموکرات ملی - "کلپ ملی" بیان کرده بود، آگاهی داشتند که گفته بود: «دموکراسی مستلزم بعضی تغییرات بنیادی در ساحه معارف و انکشاف اقتصادی است و تارسیدن بیک مرحله لازم، پیاده کردن دموکراسی درکشور قبل از وقت میباشد.» به نظر محمد داؤد دموکراسی در چنین حال نه تنها منتج به حصول مزایای آن نمیشود، بلکه وسیله ظهور بی نظمی و برهم خوردن ثبات نسبی سیاسی میگردد، طوریکه تجربه در دوره کوتاه "تمرین دموکراسی" نشان داد و اگر جلو آن گرفته نمیشد، احتمال وضع بدتر از ایران وجود داشت و هدف تبلیغات خطیر پاکستان در قبال آن برآورده می شد.

مخالفان محمد داؤد که در آنوقت بیشتر شان از هواداران احزاب خلق [داکتر محمودی] و وطن [میر غلام محمد غبار] بودند، راه و روش فوق الذکر او را سمبول "دیکتاتوری"

میدانستند. بعدها وقتی یک دو نفر آنها به تألیف کتب تاریخ و نشر خاطرات خود پرداختند، این احساس خود را در آن بیان کردند و دیگران نیز بدون آنکه به تحقیق و تدقیق مزید بپردازند در گفتار و نوشتار خود همان روش را پیروی و به تقلید از مخالفان شیوه کار محمد داؤد را "دیکتاتوری" توصیف نمودند. اینکه واقعاً او یک "دیکتاتور" بود و یا حامی ثبات و حاکمیت قانون، موضوعیست که بعداً در زمینه صحبت خواهیم کرد.



اعلیحضرت محمدظاهرشاه با محمد داؤد صدراعظم

برای درک واقعیت کارهای بنیادی دوره ده ساله صدارت محمد داؤد و برای آگاهی از تحولات عمیقی که در آن دوره با

انکشاف چشمگیر زیربناهای اجتماعی و اقتصادی به وجود آمد، لازم است که هر موضوع را طی یک فصل جداگانه در این بخش مطرح بحث قرار دهیم تا محققان بعدی و نسل جوان از واقعیت های تاریخی بطور مستند و به دور از حب و بغض های شخصی که در بعضی آثار به وضاحت دیده میشوند، آگاهی یابند. قبل از پرداختن با شرح و بسط بیشتر موضوعات، اینک بطور مقدماتی و اجمال توجه را به چند نکته ذیل جلب میدارم:

افکار و شیوه کاری محمد داود در واقع یک پدیده مشترک از روش دو بزرگمرد تاریخ معاصر افغانستان بود: چنانکه در تحکم، انضباط و تطبیق قانون شهرت بسیار داشت و حتی بعضی ها این خصلت او را به امیر آهنین افغانستان - امیر عبدالرحمن خان مشابهت میدهند و او را - طوریکه فوقاً ذکر شد، شخص مستبد و خود کامه میدانند، اما در واقع چنین نبود، بلکه او انضباط و دسپلین را یک اصل مهم در اداره سالم متکی به قانون در کشور میدانست و به آن سخت پایبند و منهمک بود. در عین زمان او میخواست مثل شاه امان الله غازی یک اصلاح طلب (ریفورمیست) باشد و کشور را به سمت پیشرفت و ارتقا بکشانند. وقتیکه به مقام صدارت رسید، توانست نظم از هم گسیخته سالهای اخیر دوره صدارت شاه محمود خان را با جدیت و انضباط برقرار کند. محمد داود با استفاده از تجارب تلخ رژیم امانی معتقد بود که بدون تقویه بنیه نظامی، رویدست گرفتن اصلاحات میسر نخواهد بود. او برای تقویه بنیه نظامی کشور چه در پست وزارت حریبه و چه در زمان صدارت خود بار ها کوشید تا کمک امریکا را جلب کند که به این درخواست او وقعی گذاشته نشد. امریکا مسئله پشتونستان و مشکل افغانستان را با پاکستان بهانه ساخت، زیرا پاکستان هم پیمان امریکا بود و به همین دلیل از کمک نظامی به افغانستان دریغ کرد.

بی اعتنائی امریکا موجب شد تا محمد داؤد پس از تصویب لویه جرگه (1334) دست کمک به سوی شوروی (رقیب امریکا) دراز کند. شوروی سالها منتظر چنین فرصت بود و با آغوش باز نزدیکی محمد داؤد را پذیرفت و کمک های اقتصادی و بعداً نظامی خود را آغاز کرد. به این اساس افغانستان به حیث یک کشور غیرمنسلک باحفظ نزدیکی با شوروی توانست سیاست "توازن بین شرق و غرب" را پیش گیرد و داخل بازی خطرناک بین این دو قدرت رقیب گردد که حفظ توازن واقعی بین آنها کار دشوار بود.

طرح و تطبیق پلان پنجساله اول با تمام نارسائی ها و مشکلات آن اثر بزرگ در انکشاف اقتصادی کشور داشت و ادامه آن در پلان پنجساله دوم طرح ریزی گردید که یک قدم مهم در راه تحول بزرگ در کشور بود. جلب امداد خارجی و توسعه مناسبات سیاسی با کشورهای جهان از یکطرف برحیثیت سیاسی کشورافزود، و اما از طرف دیگر با تعقیب مساله "پشتونستان" و تیره شدن روابط با پاکستان و بسته شدن راه ترانزیتی مشکل اقتصادی کشور را زیاد ساخت. درساحه اجتماعی نهضت زنان و رفع به اصطلاح "حجاب" (روی لچی) یکی از بزرگترین قدم های این دوره میباشد که باموفقیت تام رویدست گرفته شد. درساحه معارف نیز انکشاف قابل ملاحظه از نظر کمیت صورت گرفت و کوشش بعمل آمد تا مؤسسات تعلیمی از نفوذ افکار سیاسی بدور نگهداشته شوند، ولی فقدان یک پروگرام ملی در معارف که پایه گذار یک ایدئولوژی ملی و رهنمای یک حرکت سیاسی بر مبنای آن در آینده دور یا نزدیک باشد، موجب شد تاجوانان بسوی ایدئولوژی های چپ و راست افراطی گرایش پیدا نمایند و این نوع تمایلات فکری در معارف کشور بطور مخفی و زیر پرده ریشه بداوند.

در عین زمان پادشاه افغانستان که در سه دهه اول سلطنت به شمول دوره ده سالهٔ صدارت محمد داؤد با موجودیت حکومت های "خاندانی" خود را بیشتر در حاشیه احساس میکرد، تدریجاً تصمیم گرفت تا زمام امور را بدون "شریک السلطنه" در دست گیرد، لذا از قدرت روزافزون محمد داؤد طی سالهای اخیر صدارتش در اندیشه بود. در عین زمان بروز اختلاف در داخل خاندان بین سردار عبدالولی و محمد داؤد، پادشاه را در یک موقف بسیار حساس بین دو عموزاده اش که یکی داماد و دیگر شوهر خواهرش نیز بودند، قرار داد. محمد داؤد در قبال این اختلاف خاندانی عین احساس را داشت و فکر میکرد که تحولات وارده طی مدت صدارتش زمینه های لازم را برای یک تغییر سیاسی در کشور فراهم کرده است و موقع آن فرا رسیده تا بر طبق نظر قبلی خود که هنگام تأسیس "کلوپ ملی" بیان کرده بود، سلطنت را از حکومت جدا سازد. او میخواست نظام مشروطه را با تشکیل یک حزب سیاسی و کسب اکثریت پارلمانی در عمل پیاده کند و از آن طریق در راس حکومت قرار گیرد. او به همین منظور در آخرین سال صدارت خود دو نامه بحضور پادشاه نوشت و پیشنهاد تغییر نظام شاهی عنعنوی (نیمه مطلقه) را به نظام شاهی مشروطه ارائه کرد. وقتی این پیشنهاد از طرف شاه جواب مثبت نیافت، محمد داؤد از مقام صدارت استعفی داد.

مبحث چهارم

چرا محمد داؤد از صدارت استعفی کرد؟

شاه میخواست بالاخره "شاه" باشد!

محمدظاهرشاه پس از تجربه تقریباً سی سال سلطنت که خودش بیشتر به حیث سمبول و اما تمام قدرت در دست سه صدراعظم خانواده گئی بود، تدریجاً به این فکر آمد که نقش خود را به حیث پادشاه کشور تبارز دهد و نظام سلطنتی را فارغ از نفوذ خاندانی سازد، تا بدانوسیله اختیارات یک پادشاه را واقعاً در دست داشته باشد. به این اساس هر قدر که نقش محمد داؤد در هنگام صدارت بیشتر می شد، پادشاه آنرا مانع هدف خود برای آینده میدانست و از نفوذ روزافزون محمد داؤد هراس داشت. با این روحیه از مدتی بود که فضای دوستی قبلی بین شاه و صدراعظم به تدریج جای خود را بیکنوع بی اعتمادی و کشمکش ملموس قدرت تعویض میکرد.

پادشاه همانطوریکه از محمد داؤد برای سقوط شاه محمود خان از صدارت کار گرفت، این بار خواست تا از سردار عبدالولی داماد و پسرعموی دیگر خود در برابر محمد داؤد استفاده کند و کوشید تا نقش عبدالولی را در اردو به پیش بکشد. محمد داؤد از این بازی شاه آگاه بود و مناسبات شاه و صدراعظم زیر تأثیر این بازی تدریجاً روبه تغییر گذاشت. در نتیجه محمد داؤد به فکر تحول در نظام افتاد و همانطوریکه در هنگام تصدی وزارت دفاع اساس "حزب دموکراتیک

ملی" یا به عبارت دیگر "کلپ ملی" را بنیان گذاشت، باز هم به همان اندیشه بار دیگر آرزومند تحول در کشور شد، اما این بار خواست تحول را از طریق خود شاه به منصهٔ اجرا بگذارد و لذا نامه های عنوانی شاه نوشت و در آن نظریات خود را مبنی بر ایجاد حداقل یک نظام شاهی مشروطه با موجودیت یک حکومت برخاسته از پارلمان بحضور شاه تقدیم کرد.

نامه های محمد داؤد معنونی شاه:

در اینجا مقصد از سه نامه مهم محمد داؤد است که در سال نهم صدارت خود به هدف ایجاد تحولات اجتماعی - سیاسی در کشور بحضور پادشاه افغانستان تقدیم کرد: نامه اول مورخ 9 سرطان 1341؛ نامه دوم مورخ 24 جدی 1341 و بالاخره نامه سوم استعفی از مقام صدارت مورخ 19 حوت 1341.

گمان میکنم که اغلب هموطنان از محتوای نامه های محمد داؤد عنوانی شاه اطلاع دقیق ندارند، لذا متن مکمل هر سه نامه را میتوانند در جلد اول کتاب "زندگی سیاسی شهید محمد داؤد از آغاز تا انجام" - از این قلم از صفحه 355 تا 368 مطالعه نمایند، همچنان متن مکمل نامه در یک مقالهٔ اینجانب درلینک ذیل قابل دسترسی میباشد:

https://www.afghan-german.net/upload/Tahlilha_PDF/kazem_sa_daoud_letters_to_king.pdf

محمد داؤد در آغاز نامهٔ اول خود (مورخ 9 سرطان 1341 - مطابق 30 جون 1962) بحضور محمد ظاهر شاه پادشاه افغانستان نکات مهمی را ذکر کرد که از ورائی آن میتوان به وضاحت هدف او را از نوشتن نامه درک کرد. او می نویسد: «نمی خواهم عریضهٔ من طولانی باشد. کوشش میکنم بصورت بسیار مختصر چیز را که بعقیده خود که همیشه عقیده من بوده و خواهد بود، خیر وسعادت ملت افغانستان و اقدام

بزرگ و تاریخی دوره سلطنت شما میدانم، بحضور شما بعرض برسانم. موجبات و دلایل اینکه چرا تحول اجتماعی باید درین مملکت بعمل آید، ضرور نیست درین جا توضیح کنم. زیرا در اطراف آن همیشه صحبت نموده ایم. افکار و نظریات بنده درین خصوص گمان میکنم کافی روشن و بحضور شما معلوم است.... هر قدم که برای خیر و سعادت ملی برداشته میشود، به هروقت و زمانیکه باشد، یقیناً مفید و مؤثر است، مشروط بر اینکه بسیار ناوقت نشده باشد».

در متن فوق محمد داود آوردن یک «تحول اجتماعی» را هدف اصلی و انگیزه مهم نوشتن نامه بحضور پادشاه میداند و معلوم میشود که در زمینه بین ایشان قبلاً تعاطی افکار صورت گرفته و پادشاه از نظریات محمد داود آگاه بوده است، ولی پادشاه در مورد اینکه چه وقت این تحول رویدست گرفته شود، نظر قاطع خود را در برابر پیشنهاد او ابراز نکرد و به همین دلیل محمد داود خواست بر لزوم تحول اجتماعی تا دیر نشده تأکید مزید نماید و با نوشتن نامه به پادشاه، موضوع را از تبادل نظر شخصی بیرون کند و شکل رسمی دهد.

او در یک پراگراف دیگر نامه اول خود پیرامون لزوم تحول اجتماعی در ادامه تحولات اقتصادی که از تطبیق پلان پنجساله اول و رویدست گرفتن پلان پنجساله دوم و نیز تحول مهم در عرصه نهضت زنان در کشور به وجود آمده بود، یاد کرده و چنین می نویسد: «بعقیده من جریانات عصر و زمان تحولی را ایجاب میکند و حضور شما چنین یک تحولی را به حال مملکت موزون و مفید می شمارید که بنده از هر نقطه نظر آنرا لازم میدانم، پس تصور میکنم عملی ساختن همچو یک مفکوره اگر بوقت و در یک فضای نسبتاً مساعدتر صورت بگیرد، تأثیر آن عمیقتر و انعکاسات آن خوبتر خواهد بود. ازین لحاظ بنده همین موقع را برای شروع این کار به وقت و بجا میدانم. شک نیست که تطبیق پلان پنجساله اول از هر

جهت نزد اکثر طبقات بی تأثیر نبود و نهضت نسوان که یک قدم مهم اجتماعی بود، مخصوصاً نزد طبقات منور و جوان طرف تقدیر واقع شد و روی هم رفته تا اندازه یک فضای امید و خوشبینی تولید نمود. اما باید دانست که انکشاف اقتصادی، افکار و ذهنیت های جدید اجتماعی را حتماً با خود آوردنی است و اگر در قسمت حیات معنوی که به عقیده من فوق العاده مهم، ضروری و خالی از اشکال نیست، توجه و سنجش عمیق بعمل نمی آید و به غرض رهنمائی یک ملت به مقصد رسیدن به هدف مطلوب، موازی با پلان اقتصادی، پلان تحول اجتماعی طرح و عملی نمی گردد، روزی خواهد رسید که موازنه بکلی برهم بخورد، دفعه‌ای این مملکت به مشکلاتی دچار گردد که ممکن است در آن وقت حل آن انقدر سهل و ساده نبوده و به منفعت ملی افغانستان تمام نشود، چه مردم، مخصوصاً طبقه منور، از نقطه نظر اجتماعی آرزومند تحول بوده و به آن انتظار دارند و درخفا اقسام افکار و عقاید و ذهنیتها موجود است. اجانب برای مقاصد سیاسی خود مشغول فعالیت اند، این طرز حکومت برای مردم مخصوصاً طبقات منور چندان خوش آیند نیست و خسته شده اند».

در متن فوق محمد داود اشاره به اینکه اگر تحول اجتماعی با تحولات اقتصادی همگام نشود، در آن صورت با نا رضایتی مردم و بخصوص طبقه منور زمینه بروز اقسام عقاید و ذهنیت ها بطور مخفی فراهم خواهد شد که دست اجانب در شکل دادن آن نقش بسزا خواهد داشت. محمد داود بصراحت میگوید که: «برای حضور اعلیحضرت و بعضی دیگران، اگر این طرز قابل تحمل است، برای بنده که منسوب به خاندان هم هستم، چون عاقبت آنرا به ضرر مملکت و ناکامی سلطنت می بینم، برآستی عرض میکنم که بعد ازین قابل دوام نیست».

رقابت های خانوادگی:

محمد داؤد با اشاره به جاه طلبی ها و رقابت در داخل خاندان سلطنتی در نامه خود چنین نوشت: «اعلیحضرت! صفحات گذشته افغانستان بهترین درس است که میتوان از آن عبرت گرفت، تاریخ گذشته افغانستان و آنچه را که خود در حیات دیدیم و تجربه کردیم، به ما واضح ساخت که جاه طلبی ها و رقابت ها و شخصیات و خودسری های افراد در خاندان سلطنتی و یا در دستگاه حکومت و چه در بین طبقات با نفوذ مملکت، جز ناکامی و بربادی خود آنها، خساره مالی و مصئونیت مملکت نتیجه نداشت و ندارد. خدا نکند که آن وقایع تلخ در این عصر و دوره سلطنت اعلیحضرت شما دوباره تکرار شود». محمد داؤد در نامه خود بصراحت می نویسد: «من بارها بحضور شما عرض نموده ام، از صمیم قلب یکبار دیگر عرض میکنم که این طرز اداره مملکت و این فضای خاندانی با ذهنیتی که آن ها تربیه شده اند، بعد ازین با هرتعبیری که از آن کرده شود، چه از نگاه مسئولیت وظیفوی و چه از نقطه نظر عقیده شخصی برای من قابل تحمل نیست».

در متن فوق موضوع طرز اداره مملکت و فضای خاندانی با اشاره به «ذهنیتی که آنها تربیه شده اند» بیانگردو نکته مهم اند که ایجاب دقت مزید را مینمایند. در این راستا باید گفت که رقابت های خاندانی پس از برکناری سردار محمد هاشم خان از صدارت به دلایل مختلف از جمله رسیدن به مقام صدارت آنها به سلسله روابط ذات البینی اعمام و بنی اعمام آغاز گردید که بخصوص بعد از ازدواج شاهدخت بلفیس با سردار عبدالولی روابط بین شاه محمود خان غازی (در آنوقت صدراعظم) و برادرش مارشال شاولیخان (در آنوقت سفیر افغانی در لندن) برهم خورد و در عین زمان تلاشهای محمد داؤد و برادرش محمد نعیم خان و گروپ متشکله شان مسما به "کلوپ ملی" جهت رسیدن بقدرت و مقام صدارت وضعی

را به میان آورد که در نتیجه موجب برکناری شاه محمود خان غازی از مقام صدارت گردید و بجای او محمد داؤد به آن مقام منسوب شد.

در طول صدارت محمد داؤد رقابت های محسوس بین او و سردار عبدالولی (پسرعم و داماد پادشاه) آغاز شد که شرح آن در این مختصر نمیگنجد. پادشاه درقبال این کشیدگی های خاندانی دریک موقف بسیار حساس قرار گرفت و برایش مشکل بود معضله را بین دو پسرعم خود که یکی شوهرخواهرش و دیگری دامادش که هر دو خواهان قدرت بودند، به شکلی حل کند که به زعم ضرب المثل معروف "هم لعل بدست آید و هم دل یار نرنجد". پادشاه اگرچه ظاهراً چنان نشان میداد که گویا از موجودیت اختلافات و رقابت ها درداخل خانواده ناراض است، اما دردل میخواست تا به قدرت محمد داؤد پایان دهد. لذا او دربرابر محمد داؤد موقف سردار عبدالولی را تقویه میکرد.

با نقش روزافزون عبدالولی در اردو، محمد داؤد به این فکر افتاد که مبارزه خود را نه از طریق نفوذ در اردو، بلکه از مجرای فعالیت های آزاد سیاسی درپرتو قانون عملی سازد. به همین دلیل او پیشنهاد تعدیل قانون اساسی و تغییر نظام سلطنتی را به نظام شاهی مشروطه به پادشاه ارائه کرد.

محمد داؤد چه میخواست؟

چنانچه گفته شد، انگیزه عمده نوشتن نامه های محمد داؤد به پادشاه تأکید برافرا رسیدن فرصت در جهت ایجاد یک تحول اجتماعی - سیاسی بود تا از طریق تعدیل قانون اساسی نظام سلطنتی جای خود را به نظام شاهی مشروطه واگذار کند. واضحاً محمد داؤد می خواست با این تحول به حیث رهبریک حزب سیاسی از طریق کسب اکثریت پارلمانی بقدرت برسد، بدون آنکه اردو در همچو تغییر نقش بازی کند و این خود نشانه

ای واضح از آن بود که محمد داؤد تا آنوقت هیچگاه فکر کودتا علیه رژیم را در سر نداشت.

محمد داؤد در مکتوب اول، نظر و پیشنهاد خود را بحضور اعلیحضرت با اختصار در دوبدیل (الترناتیف) چنین ارائه کرد: در بدیل اول تغییر نظام از سلطنتی به جمهوری که محتاطانه آنرا در لفافه و بدون ذکر نظام "جمهوری" بیان کرد و از مشکلات عملی این تغییر تذکر داد و تصمیم آخر را به خودادشاه واگذار شد، و اما در بدیل دوم محمد داؤد از تغییر قانون اساسی و تعدیل رژیم سلطنتی به شاهی مشروطه صحبت کرد و مواد آتی را در پیشنهاد خود با اختصار گنجانید: کمیونی مرکب از متخصصین حقوق و اشخاص با صلاحیت و با تجربه تعیین گردد تا در قانون اساسی تجدید نظر نموده، پروژه های قانون اساسی جدید را به اساس سلطنت مشروطه ترتیب و به حکومت تقدیم دارند. همچنین عین کمیون یا کمیون دیگر قانون انتخابات و دیگر قوانین مهم که به قانون اساسی رابطه نزدیک دارد، تدوین و بغرض غور و مطالعه بحکومت تقدیم دارند. بعد از آن لویه جرگه انعقاد یابد و قوانین مذکور بغرض غور و تدوین و سپس برای تصویب به لویه جرگه تقدیم گردد که پس از تصویب قانون اساسی از طرف لویه جرگه آمادگی برای انتخابات گرفته شود و به اساس قانون جدید انتخابات عملی گردد. باختم انتخابات و افتتاح شورای جدید (به اساس یک حزب و دوحزب) حکومت فعلی مستعفی و حکومت جدید تشکیل و زمام امور مملکت را بدست خواهد گرفت. این اجراء باید به اساس این پروگرام بوقت معین عملی گردد.

محمد داؤد در پیشنهاد خود به نکات مهم و هدفهای برجسته اشاره کرد که باید در قانون اساسی گنجانیده شوند، از جمله: رژیم شاهی مشروطه و طرز حکومت پارلمانی و دیموکراسی خواهد بود. حقوق خانواده جلیله پادشاهی در آن تثبیت خواهد

شد. پادشاه نشانه وحدت و سلطه ملی و شیرازه تمام مملکت است. پادشاه بالاتر از قوای سه گانه قرار دارد. پادشاه به صفت فرد اول کشور غیرمسئول شناخته میشود. قانون اساسی تصریح خواهد کرد که اعضای خانواده سلطنتی کدام اند و چه حقوق و مزایا دارند. آزادی های فردی و حقوق شخصی درین قانون اساسی تثبیت خواهد شد. در قانون اساسی جدید بوجود آمدن دو حزب پیشبینی خواهد شد که در سیستم پارلمانی دو حزب فعالیت خواهند کرد و برای اشغال کرسی های شوری جد و جهد خواهند نمود. حزب اکثریت را پادشاه به تشکیل حکومت مامور خواهد ساخت. قانون اساسی جدید تثبیت خواهد کرد که دولت عبارت از قوای سه گانه تقنینیه، قضائیه و اجراییه می باشد. قوای تقنینیه متشکل از جرگه شورایی است که نمایندگان آن از اعضای حزب تثبیت شده از حوزه های معینه انتخابی خواهند آمد. قوه قضائیه متشکل از محاکم ثلاثه: ابتدائیه، مرافعه و تمیز است، که بکلی از تأثیر و اعمال نفوذ قوه اجراییه محفوظ و مصئون خواهد بود. قانون انتخابات برطبق شرایط یک نظام پارلمانی دیموکراسی ترتیب خواهد شد.

لاجوابی پادشاه و استعفای محمد داؤد از صدارت:

پادشاه پیشنهاد محمد داؤد مندرج نامه اول را اساساً تائید کرد، اما طوریکه از ورای مکتوب دوم محمد داؤد به وضاحت برمی آید، عملی شدن پیشنهاد را به وقت و زمان مناسب و افرادی که بتوانند مسئولیت عملی ساختن آنرا بدوش گیرند، موکول کرد. محمد داؤد طی نامه دوم بار دیگر پیشنهادهای خود را با شرح مزید بحضور شاه تقدیم نمود، لکن پادشاه در برابر نامه دوم محمد داؤد سکوت اختیار کرد و به جواب آن نپرداخت تا اینکه محمد داؤد تصمیم گرفت استعفی خود را از مقام صدارت رسماً با ارسال نامه سومی (مورخ 11 حوت 1341) بحضور اعلیحضرت تقدیم نماید که استعفای موصوف

بتاریخ 18 حوت 1341 (8 مارچ 1963) قبول و درعین زمان پادشاه دکتور محمد یوسف را برای تشکیل حکومت جدید مامور فرمود.

محمد داؤد در استعفی نامه خود به این مطالب اشاره کرد: «اعلیحضرتا! بعقیده من از خدمت باصداقت مملکت و خدمت خلق، مقدس تر چیزی نیست و اگر حیات برای یک انسان ارزشی دارد، باز هم ارزش و قیمت حقیقی آن در همین است و بس. این عقیده مخصوصاً در پست های حساس و پرمسئولیت تا زمانی ارزش دارد که اشخاص بتوانند طور شایسته وظایف و مسئولیتهای اداری و وجدانی خود را انجام دهند، ولی همینکه یک شخص بفهمد و حس کند که نظر بمعاذیری دیگر قدرت ایفای وظیفه را ندارد و باز هم بوظیفه دوام بدهد، بعقیده من گناه است. امروز نظر به فردا معاذیری که حضور شما خوبتر هر کدام آنها میدانید و از سالیان دراز هیچکدام آنها از شما پوشیده نگذاشته ام، حس میکنم که بیش ازین دوام بوظیفه چه از نقطه نظر طرز فکر و چه نظریه وضع صحتی بر این بسیار دشوار است.»

او در استعفی نامه خود افزود که: «نظریات و پیشنهادات آخرین خود و بعضی از رفقای کابینه را در مورد غور برترمیم قانون اساسی مملکت و ایجاد تحولی در وضع اجتماعی مردم افغانستان برای یک آینده پا برجای دیموکراسی در وطن ما به تاریخ 24 جدی بحضور شما تقدیم نمودم. 47 روز از آن گذشت تاحال کدام جوابی نیست و منظور از گرفتن آن هم نیست، بلکه یگانه مقصد اینست که آن چیزی را که بحضور شما پیشنهاد نموده بودم، از صمیم قلب و به عقیده ما قدم بزرگ و مفیدی برای خیر و سعادت آینده ملت افغانستان و موفقیت تاریخی دوره سلطنت شما بود که رشد اجتماعی ملت افغانستان و ایجابات عصر و زمان حتماً چنین تحولی را آوردنیست. پس از تجارب چندین ساله در خدمت این مملکت

و با آنهمه حقایق اوضاع مملکت باز هم اگر چوکی صدارت عظمی را غنیمت شمرده به این وظیفه دوام بدهم، نه تنها از اعتماد شما سوء استفاده کرده، بلکه برخلاف اصل های عقیدوی و هدف زندگی خود رفتار کرده خواهم بود.»

مسلم است که هریک از خود می پرسد که چرا پادشاه به پیشنهاد محمد داؤد واقعی نگذاشت، آیا از عروج مجدد او در قدرت هراس داشت و یا دلیلی دیگری موجود بود؟

قبلاً از بروز رقابت ها و اختلاف نظر ها در داخل خانواده سلطنتی بخصوص بین محمد داؤد و سردار عبدالولی داماد شاه مختصراً یاد آوری کردیم. بعضی ها به این نظر اند که پادشاه در این موضوع در یک حالت حساس قرار گرفته بود تا بین دو عضو مهم خانواده کدام موقف را اختیار کند، در این میان گفته میشود که گروپ های بیرون ارگ که از تداوم قدرت محمد داؤد و گروپ اوخشنود نبودند، به دلیل اینکه سیاست وابستگی روز افزون کشور به اتحاد شوروی و نیز ادامه فضای متشنج روابط با پاکستان و ایران برای افغانستان مشکلات بار آورده بود. احتمالاً همین اشخاص کوشیدند تا ذهنیت پادشاه را در برابر ادامه کار محمد داؤد و عملی ساختن برنامه پیشنهادی تحت قیادت موصوف تغییر دهند.

بعضی ها به این نظر اند که موکول کردن پیشنهاد محمد داؤد توسط پادشاه بیک وقت دیگر و توسط کسانی دیگر به احتمال بسیار قوی در این خواهد بود که پادشاه نمیخواست کریدت اینکار مهم و تاریخی را به مثل پلانهای پنجساله و عملی ساختن موفقانه نهضت زنان بار دیگر به محمد داؤد بدهد، درحالیکه هردو تحول مذکور در عصر سلطنت اعلیحضرت شان صورت گرفته بود، ولی امتیاز آن عملاً به محمد داؤد و دوره صدارت او داده می شد. همچنان بعضی ها فکر میکنند که اعلیحضرت بعد از سه دهه حکومت های خاندانی که

اختیار بیشتر در دست صدراعظم ها قرار داشت، به مرحله رسیده بود که میخواست خودش به تنهایی عنان امور را در دست گیرد و آنچه را در گذشته بنام صدراعظم ها ثبت شده بود، از آن به بعد بنام خودشان درج تاریخ گردد، چنانکه دهه قانون اساسی و تحولات مهم آن محصول اندیشه و افکار مستقل پادشاه محسوب میشود.

صباح الدین کشکی در کتاب "دهه قانون اساسی ... خویش در زمینه می نویسد: «آنچه پادشاه و مشاورین او، مخصوصاً شاه ولی [مارشال عم شاه] و عبدالولی در نظر داشتند با پیشبینی ها و طرح محمد داود فرق داشت. محمد ظاهر شاه که مقام سلطنت را بسن نزده سالگی اشغال کرد و برایش از طرف کاکا هایش (محمد هاشم خان و شاه محمود خان) و سپس محمد داود موقع داده نشده بود تا مستقیماً از اختیارات خود استفاده کند. در سال 1963 [1342] احساس میکرد وقت آن فرا رسیده تا از قدرت خود مستقیماً کار بگیرد، ولی تا وقتی که محمد داود بحیث صدراعظم اختیارات حکومت را در دست داشته باشد، این کار میسر شده نمیتوانست، شاه ولی خان [مارشال] و عبدالولی به نوبه خود مصمم بودند محمد داود را کاملاً از میدان سیاست بیرون کنند. رقابت ها و خصومت ها میان ایشان ریشه عمیق داشت، لذا پدر و پسر استعفای داود را بحیث مرحمتی تلقی کردند». (کشکی، صباح الدین: "دهه قانون اساسی، غفلت زدگی افغانها و فرصت طلبی روسها"، چاپ سوم، 1377، پشاور، صفحه 14)

از توضیحات فوق میتوان دلیل استعفی محمد داود را از صدارت نیز دریافت، به این زعم که جدیت او در ایجاد تحول برطبق پیشنهادش که در نامه های او منعکس گردیده بود، این نکته را واضح می سازد که تماس های مکررش با پادشاه نتیجه دلخواه بار نیامورد و شاید هم در دیدارهای خصوصی آنها باهم بحث های جدی صورت گرفته باشد که شایعاتی را

از قبل مبنی بر کناره گیری محمد داود از صدارت به همراه داشت، طوریکه به قول جنرال یحیی نوروز: «چندین هفته قبل از استعفایش در وزارت دفاع شنیده میشد که "داود خان می‌رود". (عاصم اکرم: "سردار محمد داود..."، صفحه 165)

متن نامه اول و دوم محمد داود به وضاحت می‌رساند که استعفی بر محمد داود بطور مستقیم از طرف پادشاه تحمیل نگردید، بلکه از تصمیم قاطع و جدی شخص محمد داود منشأ گرفته است: «من بارها بحضور شما عرض نموده ام، از صمیم قلب یکبار دیگر عرض میکنم که این طرز اداره مملکت و این فضای خاندانی با ذهنیتی که آن ها تربیه شده اند، بعد ازین با هر تعبیری که از آن کرده شود، چه از نگاه مسئولیت وظیفوی و چه از نقطه نظر عقیده شخصی برای من قابل تحمل نیست».

«امروز نظر به فردا معاذیریکه حضور شما خوبتر هر کدام آنرا میدانید و از سالیان دراز هیچکدام آنرا از شما پوشیده نگذاشته ام، حس میکنم که بیش ازین دوام بوظیفه چه از نقطه نظر طرز فکر و چه نظر بوضع صحی بسیار دشوار است»؛ «پس از تجارب چندین ساله در خدمت این مملکت و با آنهمه حقایق اوضاع مملکت باز هم اگر چوکی صدرات عظمی را غنیمت شمرده به این وظیفه دوام بدهم، نه تنها از اعتماد شما سوء استفاده کرده، بلکه برخلاف اصلهای عقیدوی و هدف زندگی خود رفتار کرده خواهم کرد».

کاش به محتوای نامه های محمد داود که در جریان آخرین سال صدارت خود معنونی پادشاه افغانستان محمد ظاهر شاه نوشته بود، در همان وقت به نحوی توجه مبذول میگردید و یا لا اقل در ماده 24 قانون اساسی 1343 محدودیت بر فعالیت سیاسی آزاد "عم و ابنای عم پادشاه" وضع نمی شد، به یقین که مسیر تحول نظام شاهی به گونه ای نمی بود که با کودتای سرطان

1352 تغییر کرد. با مطالعه این نامه های تاریخی و مهم میتوان به عمق موضوع پی بُرد که چگونه دست های از ارگ گرفته تا مقامهای دیگر دراینکار دخیل شدند و مسیر را به سمت دیگر کشانیدند.

مبحث پنجم

چگونه محمد داود را به یک مخالف سرسخت نظام مبدل کردند؟

تسويد و تصويب قانون اساسی جديد و معضله ماده 24:

یکی از کارهای مهمی که بر دوش حکومت داکتر محمد یوسف گذاشته شده بود، تسوید قانون اساسی جدید بود که برای اینکار یک کمیسیون مرکب از شخصیت های مجرب و مورد اعتماد حکومت و پادشاه توظیف گردید. داکتر عبدالصمد حامد، داکتر میرنجم الدین انصاری، محمد موسی شفیق، سید قاسم رشتیا، میرمحمد صدیق فرهنگ، حمیدالله، تحت ریاست سید شمس الدین مجروح اعضای کمیسیون تسوید بودند که مسوده را البته به مشوره پادشاه طی تقریباً یک سال تکمیل و آنرا پس از گزارش در مجلس وزراء به یک کمیسیون مشورتی 28 نفری تحت ریاست داکتر عبدالظاهر (معاون دوم صدارت و وزیر صحنیه، بعداً رئیس ولسی جرگه) سپردند. از جمله سه عضو کمیسیون مشورتی هریک میر غلام محمد غبار، استاد صلاح الدین سلجوقی و داکتر محمد آصف سهیل به دلایلی از اشتراک در آن معذرت خواستند.

در بین اعضای شامل این کمیسیون بحث های جدی در موارد مختلف مواد مسوده صورت گرفت که یکی آن مخالفت با ماده 24 قانون اساسی بود که بیشتر از طرف دو عضو کمیسیون مشورتی (نور احمد اعتمادی و خانم معصومه عصمتی) پیش

گردید و جریان چند بار به اطلاع پادشاه نیز رسانیده شد. (برای شرح مزید دیده شود: م.م. صدیق فرهنگ - "افغانستان در پنج قرن اخیر، چاپ پشاور، صفحه 717 تا 722)



(اعلیحضرت محمد ظاهر شاه حین توشیح قانون اساسی مورخه 9 میزان سال 1343 با حضورداشت اکثر اعضای کمیته تسوید)

در ارتباط با موضوع بحث این نوشته، لازم است تا متن ماده 24 قانون اساسی را در اینجا اقتباس کرد:

«ماده بیست و چهارم: پسر، دختر و برادر و خواهر پادشاه و ازواج و زوجات و ابناء و بنات شان و عم و ابنای عم پادشاه خانواده شاهی را تشکیل میدهند. در تشریفات رسمی دولت خانواده شاهی بعد از پادشاه و ملکه اخذ موقع مینمایند. مصارف خانواده شاهی در بودجه مصارف پادشاهی تعیین میشود، القاب مختص به خانواده شاهی میباشد و مطابق باحکام قانون تعیین میشود.

اعضای خانواده پادشاهی در احزاب سیاسی شمولیت نمی ورزند و وظایف آتی را اجرا نمیکند:

- 1 - صدارت عظمی یا وزارت. 2 - عضویت شورا. 3 - عضویت ستره محکمه.

اعضای خانواده پادشاهی حیثیت خود را بصفت عضو خانواده پادشاهی مدام الحیات حفظ میکنند.» قابل ذکر است که جمله اخیر در مسوده قید نشده بود و اما وقتی مسوده جهت تصویب به لویه جرگه 1343 رویت داده شد، جمله فوق بر متن افزود گردید و مورد تصویب قرار گرفت.

از آنجائیکه ماده 24 یک ماده سرنوشت ساز برای تحولات بعدی بشمار میرفت، لازم است تا نخست به بعضی جنجالهای این ماده حین تسوید و بعد هنگام تصویب در لویه جرگه با نقل قول از کتاب "خاطرات سیاسی سید قاسم رشتیا" پرداخته شود و سپس به تحلیل و بررسی جوانب حقوقی و سیاسی آن توجه مبذول گردد. رشتیا در بخشی از خاطرات خود تحت عنوان "دوره قانون اساسی" می نویسد: «کار مطالعه قانون اساسی از طرف رفقا به جدیت روی دست گرفته شده و بر طبق مفاهیم ابتدائی از یکطرف به جمع آوری تمام سوابق از دوره امانی تاحال و از طرف دیگر به مطالعه و تحلیل پیشنهادات سردار محمد داود خان که قبل از استعفی به حضور شاه تقدیم نموده و در حقیقت تردد شاه در قبول آن موجب کناره گیری سردار گردیده بود، و اکنون به قسم یک مأخذ قابل مطالعه بدسترس کمیته گذاشته شده بود، آغاز کردند.» (خاطرات سیاسی رشتیا، صفحه 177)

در جمله مسائل بسیار حساس حدود صلاحیت های شاه بود که کمیته بر اساس قوانین اساسی سائر کشورها، چه شاهی و چه جمهوری، فهرست آنرا ترتیب کرده بود. رشتیا می افزاید: «اعلیحضرت فهرست مذکور را به حضور خود خواسته و چند روز نگه داشتند و معلوم میشد که آنرا مثل گذشته به سرداران [اصطلاحی که رشتیا اغلب در مورد دو برادر سردار محمد داود و سردار محمد نعیم بکار می برد] نشان میدهند. پس از چند روز اعلیحضرت برای داکتر محمد یوسف خان اطلاع دادند که صلاحیت های شاه زیاد است و باید مورد

تجدید نظر قرار گیرد... ما دلایل خود را برای حفظ همین صلاحیت ها توضیح نمودیم که ظاهراً طرف قناعت شان قرار گرفت و نیز درباره ماده 24 که اشتراک اعضای خانواده شاهی را در سیاست منع می نمود، دلایل این کار را با جنبه های مختلف آن بحضورشان شرح دادیم که آنهم طرف قبول واقع شد...» (خاطرات سیاسی رشتیا، صفحه 177 و 178)

درباره عکس العمل پادشاه در مورد ماده 24 سید شمس الدین مجروح - یکی دیگر از حامیان آن ماده در کتاب خاطرات خود چنین می نویسد: «قانون اساسی بعد از تدوین پیش از آنکه به نشر سپرده شود، یک نسخه آن بحضور پادشاه تقدیم گردیده بود. پادشاه بعد از ملاحظه آن مرا بحضور خود خواست و صرف در دومورد نظر خود را اظهار کرد: اول در ماده 24 که حاوی تعریف خانواده سلطنتی و ممنوع قراردادن آنها از صدارت و وکالت و قضاء بود، اندیشه خود را اظهار کرد و گفت عملاً ما باید اینکار را بکنیم، اما اگر به صراحت مذکور باشد، برای من مشکلات خانوادگی ایجاد میکند. بهتر است مسکوت گذاشته شود، من [مجروح] دلایل خود را اظهار کردم و به آن اصرار ورزیدم تا او متقاعد شد و نظر ما را پذیرفت. دوم در مورد جانشین پادشاه که به تفصیل [در مسوده] ذکر شده بود. او به این عقیده بود که مواد مذکور کاملاً از بین کشیده شود و جانشین آینده سلطنت را به اختیار مردم افغانستان بگذارید تا خود مردم هرچه مناسب بدانند، عملی کنند. درین مورد هم من دلایل خود را گفتم و به او قناعت دادم که در این کار منظور استقرار مملکت است، نه تنها استحکام خانواده سلطنت، زیرا اگر بعد از مرگ پادشاه مدعیان سلطنت با یکدیگر بهم بیاویزند، هرج و مرج خانه جنگی در مملکت رخ خواهد داد و باز واقعات قرن نژده خانواده سدوزانی و محمدزائی ها تکرار خواهد شد و اگر به سویه قانون تثبیت شود و جانشین سلطنت پیش از پیش معلوم باشد،

احتمال جلوگیری از این واقعات بیشتر است. درین مورد هم به قناعت او پرداختیم». (س.ش.مجروح: "سرگذشت من"، صفحه 145 و 146)

رشتیا درباره تعیین اعضای کمیسیون مشورتی و گزارش آن بحضور پادشاه می نویسد که: «اعلیحضرت پس از مطالعه نام ها، بطرف من نگاهی معنی داری کرد و فرمودند آیا شما متوجه شده اید که یک نفر محمدزائی هم دربین سی نفر موجود نیست...» بعد از عرض توضیحات لازم در زمینه، از ایشان تقاضا شد که تاحال لست ها نشر نشده است، اگر کسی را شامل لست می سازند، مشکل ندارد. پادشاه بعد از اندکی مکث فرمودند: «بلی شما میتوانید نوراحمد اعتمادی وداکتر عبدالقیوم رسول را در لست علاوه کنید». رشتیا می افزاید: «از این تذکر و لحن اعلیحضرت درک کردم که جریانی در پشت پرده موجود است که باید متوجه آن باشیم...». به این صورت دو نفر فوق شامل اعضای کمیسیون مشورتی شدند. (خاطرات رشتیا... صفحه 180)

رشتیا از مناقشه جدی که با نوراحمد اعتمادی در جریان بحث روی ماده 24 در کمیسیون مشورتی داشت، بحثی دارد که قابل دقت و بررسی میباشد. او می نویسد: «درموضوع عدم اشتراک اعضای نزدیک خانواده سلطنتی به امور دولتی، خصوصاً احراز عهده های وزارت و وکالت شورا، نمایندگان خانواده صدای اعتراض بلند کردند و این محدودیت را به منزله محرومیت یک عده اشخاص معین از حقوق اساسی که برای تمام افراد درهمین قانون اساسی درنظر گرفته شده است، تلقی نمودند و اصرار کردند که درین قحط الرجالی یک عده استعداد های برجسته بی جهت و قهراً از خدمت مملکت محروم ساخته میشود. مباحثه بالا گرفت و اما عجیب این بود که هیچکدام از اعضای باقیمانده مجلس در زمینه از آنها و طرز استدلال شان طرفداری نکردند».

رشتیا در ادامه موضوع می افزاید: «بحث جدی درین قسمت بین من و آقای اعتمادی [نوراحمد] که سخنگوی گروپ بود، صورت گرفت. آقای اعتمادی پس از اینکه تمام دلالتش رد گردید، تغییر لهجه داده گفت که وضع امروزه افغانستان و مصلحت مملکت ایجاب میکند که از چنین اقدامی که خطرات مهمی را دربردارد، خودداری شود.....»؛ رشتیا در جواب گفت: «سنگ تهداب این قانون اساسی به طوریکه مشاهده می کنید، روی تفکیک قوا و استقلال هریک از قوای ثلاثه اجرائیه، قضائیه و تقنینیه قرار گرفته است. پس در صورتیکه افراد نزدیک به مقام سلطنت عهده های صدراعظم و یا وزیر و وکیل را احراز نمایند، تفکیک قوا از بین میرود و سلطنت مثل گذشته با حکومت یعنی قوه اجرائیه یکجا میشود....» (برای شرح مزید دیده شود کتاب: خاطرات سیاسی رشتیا....، صفحه 181 و 182)

محروم ساختن خانواده سلطنتی از دخالت در امور سیاسی و مقامهای حساس با وضع قیود مندرج ماده 24 نتوانست از نقش خانواده سلطنتی در امور مهمه دولت عملاً جلوگیری کند، چنانچه دیده شد که سترجنرال خان محمد در طول ده سال به حیث وزیر دفاع ملی باقی ماند، اما در پشت پرده تمام امور وزارت و قوای نظامی در دست سردار عبدالولی می چرخید و سترجنرال فقط یک پرده پوش قدرت واقعی در آن وزارت محسوب می شد. همین نفوذ عبدالولی تنها در ساحه نظامی منحصر نبود، بلکه امر او در اکثر حالات بالاتر از صدراعظم ها واجب التعمیل پنداشته می شد. در مورد تفکیک قوای ثلاثه دولت که رشتیا آنرا پدیده مبرا از نفوذ خانواده سلطنتی میدانست، باز هم این امر تحقق نیافت، بلکه بجای آنکه قوای ثلاثه مستقلانه عمل کنند، برعکس مداخله آنها یکی در موردیگر بعدی رسید که برای هر سه قوه به حیث یک عامل بحران تبدیل شد. اختلافات داخلی پارلمان و مداخله و کلاء

در امور حکومت و دست زدن قضا در امور سیاسی تقریباً از آغاز تا انجام دهه دموکراسی رو به افزایش بود و این تشنت زمینه نمودی احزاب افراطی راست و چپ را که هریک از حمایت های بیرونی برخوردار بودند و نظم عامه را با راه اندازی مظاهرات و نیز تخریبات غیر مستقیم اخلال میکردند، فراهم می نمود که تفصیل مزید آن در این مختصر نمی گنجد، ولی نمیتوان از آن چشم پوشی کرد.

در این میانه تبدیل کردن یک شخصیت با نفوذ مثل محمد داود و محروم ساختن او از فعالیت آزاد سیاسی زیر نام "عضو خاندان پادشاهی" واقعیت تلخی بود که عده ای او را عمداً به اصطلاح عوام به یک "پلنگ زخمی" تبدیل کردند و بداندسیله او را به سمتی کشانیدند که این انتقام را به شیوه دیگر بگیرد. تفاهم بعدی او با جناح چپ، بخصوص نزدیکی "تاکتیکی"، نه "ایدئولوژیکی" با عده ای از پرچمی های عیان و پنهان در راه اندازی کودتای 26 سرطان 1352 یکی از پیامدهای خطیر همین ماده 24 بود که نور احمد اعتمادی در آغاز به آن اشاره کرد. به همین دلیل بود که دهه قانون اساسی با نمایش "طلائی" خود در هر سالیکه میگذشت متأسفانه تغییر رنگ میداد و تجلی "مس" را به خود میگرفت و بحران های سیاسی و اقتصادی بیشتر را بار می آورد که سقوط پیهم پنج حکومت در ظرف ده سال خود گواه این وضع است. (برای شرح مزید دیده شود: صباح الدین کشکی: "دهه قانون اساسی - صفحات متعدد)

در اینجا قبل ذکر است که پیشنهاد ارسالی محمد داود برای کمیته تسوید قانون اساسی جدید در مجموع با آنچه در مسوده آمده بود، به شمول اصل "تفکیک قوا" به قول رشتیا تفاوت بسیار نداشت و تفاوت فقط در چند نکته فرعی بود. به این اساس گفته میتوانیم که پیشنهاد محمد داود و بعداً متن مسوده

البته پس از تصویب کمیته مشورتی در یک مسیر در حرکت بود.

از این معلوم میشود که شاید اتکاء بر اصل تفکیک قوای ثلاثه وسیله ای بود که رشتیا فقط برای اقناع پادشاه و ظاهراً ساکت ساختن اوبکار گرفته بود. معلوم نیست که آیا خود پادشاه تا چه حد با این الفاظ معتقد بود و یا اینکه خودش میخواست حسن نیت خود را به "سرداران" نشان دهد و اما دردل به رشتیا و امثالهم موقع ابراز نظر قاطعانه میداد و چنان وانمود میکرد که گویا سخنان آنها مورد قناعت حضور شان است، ورنه به حیث یک پادشاه حق داشت تا با ابراز نظر جدی خود توجه کارگردانان قانون اساسی را به موضوع مورد نظر خود به نحوی معطوف سازد.

اقدامات "نا مناسب" حین تدویر لویه جرگه:

برطبق فرمان پادشاهی لویه جرگه بتاريخ اول میزان 1343 مطابق 23 سپتمبر 1964 در قصر سلامخانه ارگ شاهی دائر گردید که ترتیبات اداری و لوژستیکی آن بعهد و صلاحیت خاص رشتیا گذاشته شد. با نزدیک شدن تاریخ انعقاد لویه جرگه، افواهاتی بطور مسلسل براه انداخته شد، به قول رشتیا که: «گویا سردار [محمد داؤد] گفته بود که بروز افتتاح لویه جرگه شخصاً در مجلس حضور یافته، انفکاک خود را از عضویت خانواده سلطنت اعلان خواهد کرد و افواه دیگر از آمادگی هواخواهان سردار برای مانع شدن انعقاد لویه جرگه ولو استعمال قوه باشد، خبر میداد.» رشتیا این افواها را به اطلاع داکتر محمد یوسف رسانید و او موضوع را با پادشاه مطرح کرد. پادشاه خواهان معلومات بیشتر از رشتیا گردید. اعلیحضرت پس از شنیدن گزارش مربوط به افواها مذکور به رشتیا اطمینان داده و گفت: «گمان میکنم منبع این افواها خود سردار نیست!» و پرسید که چه تدابیری را میتوان

در همچو وضعیت اتخاذ کرد؟ رشتیا می گوید: «اگر چند نفر قابل اعتماد با هدایت صریح برای مراقبت دروازه گماشته شوند، هیچکس نخواهد توانست بدون داشتن کارت عضویت در محوطه داخل شود... اعلیحضرت با تبسم معنی داری پرسیدند: کسی که در مقابل سردار قد علم کند کی خواهد بود؟ ، بدون تردد گفتم خودم.»

با این ترتیب رشتیا به گفته خودش یکی از دوستان قدیم و با اعتماد خود را بنام "میرحبیب الله" وظیفه داد که خانه سردار را برای چند روز تاختم لویه جرگه زیر نظارت گیرد و از رفت و آمد اشخاص به او اطلاع دهد. با اینکار در حقیقت رشتیا بر علاوه امور وزارت مالیه، وزارت مطبوعات، آمریت اداری لویه جرگه، عضویت در کمیته تسوید قانون اساسی که باید در ردیف سائر اعضا از مسوده دفاع میکرد و به سؤالات نمایندگان جواب میداد، وظایف مربوط به وزارت داخله، مسئولیت ملی و وزارت دفاع را در راه تأمین امنیت لویه جرگه بعهدہ گرفت و نفر خاص خود را مامور مراقبت خانه محمد داؤد ساخت که نمیدانم این همه وظایف مناسب مقام و شأن او بود یا نه؟ و آیا او یگانه کسی بود که باید به همه وظایف رسیدگی میکرد و آیا در حکومت داکتر محمد یوسف شخصی دیگر قابل اعتماد سراغ نمی شد و یا اینکه اشتیاق به اجرای این همه امور عواملی دیگری داشت؟ والله اعلم. (برای شرح مزید دیده شود: خاطرات رشتیا...، صفحه 191 تا 195)

قابل ذکر است که دگر جنرال متقاعد عبدالرزاق خان سابق قوماندان قوای هوایی و مدافع هوایی که مدتی چند سال را به اتهام اشتراک در کودتای مسمی به "میوندوال" چند ماه بعد از کودتای 26 سرطان 1352 زندانی گردید و قبلاً یکی از شخصیت های نزدیک به محمد داؤد بود، در کتاب خاطرات خود بنام "افغانستان در جریان زندگی من" گزارشی دارد در همین راستا. جنرال موصوف می نویسد که قوماندان امنیه

بهاءالدین خان روزی بخانه من آمد و از صبح تا عصر بامن ماند و از هر در سخنی گفت.... و در ادامه رویداد را چنین بیان میکند: «پس از یک هفته یک دوست من آمد از من پرسید که بهاءالدین خان قوماندان امنیه به جای شما آمده بود! گفتم بلی. گفت شما خبر ندارید که او وظیفه داشت. من گفتم که نی چیزی بما نگفت. دوستم به من گفت که به شما خصوصی میگویم چون دوست من هستی او وظیفه داشت که شما را درخانه نگهداری کند، زیرا اطلاع رسیده بود که خودت با محمد داود خان به سلام خانه میروی و مانع قانون اساسی می شوی. من [عبدالرزاق] گفتم که من هیچ خبر ندارم و من یقین دارم که داود خان هم ازین خبر ندارد و نی آنها اینطور ترتیب را گرفته بود. بهر صورت از جای داود خان تا خانه شما عسکر ایستاده کرده بودند و پیش سلام خانه یک کندک وظیفه داشت که اگر خودت با داود خان بیائی، مانع شوند و نگذارند که شما به سلام خانه داخل شوید. اگر از امر شان ابا ورزید، ممکن شما را با تفنگچه می زدند. گفتم آنها میدانند و اعمال شان، اما ازین چیزی نی خبری داشتیم و نی آرزو بوده که این کار شود. خو بهر صورت این یک دسیسه بوده که از طرف مغرضین ترتیب شده بود.» (دگر جنرال عبدالرزاق: "افغانستان در جریان زندگی من"، چاپ کابل، 1384، صفحه 93 تا 95)

لویه جرگه و تزئید فقره اخیر در ماده 24 :

روابط "کجدار و مریز" که از چندی بدانسو بین دو جناح خانواده سلطنتی برقرار بود، وقتی به شدت برهم خورد که لویه جرگه موادی را در قانون اساسی جا داد که محمد داود آنرا به حیث یک توطئه آشکار علیه خود پنداشت. تصویب ماده 24 در شش فقره که فوقاً جزو ار ذکر گردید، در اول پنج فقره داشت و فقره ششم از طرف لویه جرگه به آن اضافه شد، به این عبارت که : «اعضای خانواده پادشاهی حیثیت خود را

بصفت عضو خانواده پادشاهی مدام الحیات حفظ میکنند.» (کابل تایمز، 12 سپتمبر 1964، صفحه اول)

برطبق پنج فقره اولی اعضای خانواده سلطنتی بشمول محمد داؤد از احراز مقام صدارت، وزارت، عضویت شوری و ستره محکمه محروم شدند. کشکی مؤلف کتاب "دهه قانون اساسی.." در زمینه شرح ذیل را ارائه میدارد: «محمد داؤد اصلاً در نظر داشت تا در صحنه سیاست ملی از طریق تأسیس یک حزب سیاسی که خودش در راس آن قرار داشته باشد، وارد گردد، نه به حیث رئیس دولت یا حکومت. ماده 24 به شکل اولی آن، مانع بازگشت او بقدرت نمیگردید، ولی در اثر اصرار و تحریک یک تعداد قدرت های مخالف محمد داؤد، نمایندگان لویه جرگه واداشته شدند تا درین ماده دو تعدیل دیگر را نیز علاوه کنند. نخستین تعدیل این بود که اعضای خانواده سلطنتی نمیتوانند در احزاب سیاسی اشتراک ورزند. تعدیل دوم گفت که اعضای خانواده سلطنتی مادام الحیات به عضویت خاندان باقی مانده و حق نخواهند داشت این لقب و حیثیت خود را ترک بگویند. تعدیل اخیر در برابر شایعاتی صورت گرفت که گفته میشد محمد داؤد (هرگاه بخواهد) میتواند خود را از عضویت خاندان سلطنتی خارج گرداند. ازین مرحله به بعد محمد داؤد یک خصم سوگند خورده نظام گردید.»

رشتیا نیز بدون آنکه بر موجبات این وضع که در قدم اول نتیجه تلاشهای ناعاقبت اندیشانه خودش و معتمدینش بخصوص داکتر محمد یوسف صدراعظم بود، به این واقعیت اعتراف میکند و می نویسد: «باتمام موشگافی ها باز هم حکومت نتوانسته بود، جلو نفوذ سرداران را در دستگاه دولت در هیچ یک از مواقع و مراحل بکلی مسدود نماید که این ضعف در اوقات مابعد بیشتر نمایان و موجب تولید

پروپلم های جدی برای حکومت های مابعد گردید.»
(خاطرات سیاسی رشتیا...، صفحه 202)

اگر راه بروی محمد داؤد بسته نمی شد، چه حالتی پدید می آمد؟

این سؤالیست که هر هموطن به آن پاسخ متفاوت خواهد داد و هریک بزعم خود درباره ابراز نظر خواهد کرد، ولی اگر رویداد ها را بطور درست مورد بررسی قرار دهیم و آنرا مبراء از حب و بعض ها فقط بطور منصفانه ارزیابی کنیم، شاید بتوانیم بیک "سناریوی" نزدیک به واقعیت دست یابیم:

– گفتیم که محمد داؤد میخواست قانون اساسی تعدیل شود و یک نظام شاهی مشروطه جانشین نظام سلطنتی گردد؛ – گفتیم که محمد داؤد میخواست با تدویر لویه جرگه، قانون اساسی جدید تصویب و پس از توشیح نافذ شود؛ – گفتیم که محمد داؤد میخواست در پرتو قانون جدید انتخابات پارلمانی صورت گیرد، حکومت موجود مستعفی شود و حکومت جدید به اساس اکثریت پارلمانی (یک حزب یا دو حزب) به وجود آید و زمام امور را در دست گیرد. – گفتیم که محمد داؤد آرزومند بود با تشکیل یک حزب سیاسی که خودش در راس آن قرار داشته باشد، به مبارزه انتخاباتی پرداخته و در صورت کسب اکثریت پارلمانی و از مجرای قانونی بقدرت سیاسی دست یابد.

اما طوریکه دیده شد، جریان طوری چرخید که به حکم ماده 24 این حق از محمد داؤد که خواهان رسیدن بقدرت از مجرای قانونی بود، بطور قطعی سلب گردید و حتی اگر او انصراف خود را از منسوبیت به خانواده سلطنتی اعلام میکرد، ازین حق هم محروم ساخته شد و با اینکار مردی را که در مدت بیش از چهل سال به نحوی در بالای هرم قدرت قرار داشت و به حیث یک تبعه کشور خواهان خدمت به وطن، آنهم از مجرای قانونی بود، ولی او را به حکم ماده 24 قانون

اساسی از این حق محروم ساختند. با این ترتیب او را بیک "پلنگ زخمی" تبدیل کردند و به قول کشکی: «محمد داود در برابر نظام جدید و کسانیکه در رویکار آوردن آن نقش داشتند، یک تنفر شدید را در خود پرورش داد. درین وقت بود کسانیکه منافع خود را در نظام جدید درخطر می دیدند [به شمول هواداران جریانهای ضد سلطنت و عده ای از چپگراها] در اطراف او جمع شدند و محمد داود زیر چتر مصئونیت خاندان سلطنتی توانست بسا فعالیتهای تخریبی را علیه حکومت، در شوری، مطبوعات غیرحکومتی، شاگردان معارف و حتی خود کدرهای حکومت رهنمائی کند...» (کشکی: دهه قانون اساسی....، صفحه 17 و 18)، تا آنکه ماجرا از تخریب عادی نظام گذشت و سخن به سقوط نظام کشید و کودتای 26 سرطان براه افتاد و در ظرف یک شب بساط نظام چهل ساله سلطنت برچیده شد.

اینکه چرا پادشاه پیشنهاد محمد داود را در اساس قبول کرد، ولی اجرای آنرا به وقت و زمان مناسب و افرادی که بتوانند مسئولیت عملی ساختن آنرا بدوش گیرند، موکول کرد، دلیل آن واضح است، طوریکه در فوق اشاره شد، پادشاه نمیخواست امتیاز اینکار بزرگ و تاریخی را مثل پلانهای پنجساله و تطبیق موفقانه نهضت زنان بار دیگر به محمد داود بدهد و مرحله رسیده بود که پادشاه تصمیم داشت تا خودش عنان امور را شخصاً بدست گیرد و از قید نفوذ شخصیت های پرقدرت خانواده خود را آزاد سازد. به این اساس پادشاه حق داشت تا با قبول استعفی محمد داود از صدارت و سپس توظیف داکتر محمد یوسف برای تشکیل کابینه، طرح پیشنهادی محمد داود را عملاً مورد غور قرار داده و به حکومت جدید هدایت دهد که طرح قانون اساسی جدید را با گماشتن یک کمسیون تسوید رویدست گیرد. به همین دلیل دهه مسمما به "دموکراسی" در تاریخ بنام ایشان درج گردیده است.

در هر حال اینکه چه دست‌ها در داخل ارگ و نیز در بیرون با کدام اهداف اینکار را کردند، مشخص و قطعی نیست و اما احتمال دارد دلیل آن در کشیدگی‌های خانوادگی، بیرون کردن رقیب از چرخ سیاست، عقده‌های بعضی اشخاص که از محمد داؤد به نحوی آزرده خاطر بودند (چه در کسب مقام و چه به دلایل دیگر) و یا جاه‌طلبی و انتقام گرفتن و یا بعضی‌ها به این فکر که حالا محمد داؤد با استعفی خود از صحنه بیرون شده، باید در زیر چتر صاحب قدرت دیگر خاندانی که ستاره اقبالش در حال عروج است، جایگاه و مقام خود را حفظ کنند، دست به اینکار زدند.

اگر فقره ششم ماده 24 مانع اعلام قطع منسوبیت یکی از اعضای خانواده شاهی از عضویت خانواده نمیگردید، در آنصورت زمینه برای محمد داؤد فراهم می‌شد (اگر میخواست)، میتوانست از این راه به هدف خود که تشکیل یک حزب بود، به فعالیت سیاسی آزاد و قانونی بپردازد که در اینصورت به نظر اینجانب جریان به یک شکل مثبت تغییر میکرد و آینده کشور و نظام را به خطر نمی‌انداخت:

1 - محمد داؤد با نظام دشمن نمی‌شد، بلکه برای حفظ نظام و سلطنت مشروطه میکوشید.

2 - او میتوانست با سابقه کار و شناختی که با مردم داشت، بزودی بنیاد یک حزب میانه (بین راست و چپ افراطی) را مبتنی بر یک مفکوره ملی و اسلامی ایجاد کند.

3 - پادشاه در آنصورت بدون نگرانی میتوانست قانون احزاب را توشیح کند و به فعالیت احزاب در حدود قانون اجازه فعالیت دهد.

4 - در اینحال امکان داشت یک عده جوانان که نسبت فقدان یک حزب ملی و اسلامی معتدل ناچار به گروپهای چپ و راست افراطی پیوسته بودند، به حزب میانه ملی و اسلامی

محمد داؤد بپیوندند که از اینطریق از قوت احزاب افراطی و نفوذ روزافزون حامیان خارجی شان کاسته می شد.

5 - به احتمال زیاد تشکیل همچو حزب ملی و مترقی میتوانست حمایت جهان غرب را برای تشنید روابط نزدیک با افغانستان و تقویه همچو حزب بار آورد که در برابر نفوذ روز افزون پیروان مارکسیزم - لنینیزم در کشور به خوبی مبارزه میکرد.

6 - احتمال داشت یک تعداد جوانان مخالف چپگرایان بجای آنکه از روی مجبوریت به احزاب راست افراطی روی آورند، در وسط قرار میگرفتند و به حزب میانه ملی و مترقی جلب و جذب می شدند.

7 - امید آن موجود بود که در ظرف چند سال سه حزب قوی تبارزنمایند: احزب متمایل به چپ، حزب متمایل به راست (گروپ جوانان مسلمان) و در بین آنها حزب ملی و مترقی میانه.

8 - با این وضع انگیزه ها و دلایل برای کودتا از بین میرفت و احتمال وقوع آن به کمترین حد تقلیل می یافت.

9 - برهم زدن نظم عامه از طریق راه اندازی مظاهرات گروپ های چپ و راست افراطی و تخریبات آنها علیه نظام به حداقل پائین می آمد که بیشتر قابل کنترل و رهنمائی میبود.

10 - رخنه کردن جناح های افراطی در داخل حکومت به منظور تخریب نظام کم می شد.

11 - احتمال داشت که با موجودیت یک نوع نظم سیاسی قوای ثلاثه دولت به وجه بهتر کار میکرد و تخریبات ذات الینی آنها و نیز مداخلات شان در امور یکدیگر به حداقل میرسید.

بهرصورت "سناریوی" احتمالی فوق ممکن است به نظر بعضی ها ترسیم یک حالت بیش از حد خوشبینانه باشد، ولی

اگر از حق نگذریم که یک تعداد این احتمالات البته با درجات متفاوت میتوانستند تحقق پذیرند و بدانوسیله کشور از وقوع کودتا و سرنگونی نظام در امان می ماند. والله اعلم بالصواب.

کاش به محتوای نامه های محمد داؤد که در جریان آخرین سال صدارت خود معنوی پادشاه افغانستان محمدظاهر شاه نوشته بود، در همان وقت به نحوی توجه مبذول میگردید و یا لا اقل در ماده 24 قانون اساسی 1343 محدودیت بر فعالیت سیاسی آزاد "عم و ابنای عم پادشاه" وضع نمی شد، به یقین که مسیر تحول نظام شاهی به گونه ای نمی بود که با کودتای سرطان 1352 تغییر کرد. با مطالعه این نامه های تاریخی و مهم میتوان به عمق موضوع پی بُرد که چگونه دست های از ارگ گرفته تا مقامهای دیگر در اینکار دخیل شدند و مسیر را به سمت دیگر کشانیدند.

بعضی ها مباحثات بر آن دارند و می پرسند که آیا کدام کشور اسلامی به شول کشور های منطقه صاحب قانون اساسی بهتری از قانون اساسی سال 1964 بود؟ در جواب باید گفت که اهمیت متن قانون اساسی در تطبیق مواد آنست، بخصوص وقتی ادعا میشد که هدف آن بیشتر تفکیک قوای ثلاثه دولت بوده است، اما طوریکه دیده شد مداخلات هریک از قوای مذکور در اموری که دیگر و نیز در فقدان قانون احزاب کار به کجاها رسید. وقتی عمل با متن قانون یکسان نباشد، مفهوم مزیت متن قانون زیر سؤال قرار میگیرد.

مبحث ششم

علل و انگیزه های تشتت و بینظمی ها در "دهه دموکراسی"

پس از استعفای محمد داؤد از صدارت بتاريخ 19 حوت 1341 دوره عزلت و یا به اصطلاح "کناره گیری" او از امور رسمی و حکومتی آغاز شد که تا کودتای 26 سرطان 1352 مدت ده سال و چهار ماه را دربر گرفت. در این مدت افغانستان بخصوص بعد از انفاذ قانون اساسی 1343 به حیث یک دوره تاریخی مهم مسمی به "دهه دموکراسی" یا "دهه مشروطیت" درآستانه تحولات چند جانبه قرار گرفت، که بهارش با شگوفائی امیدها آغاز شد، ولی متأسفانه به دلایل چند جریان از مسیر اصلی بیرون گردید و با گذشت هر سال قدم بقدم امیدها جای خود را به یأس سپردند و پایه های ثبات سیاسی در کشور تدریجاً روبه تزلزل گذاشتند؛ پنج حکومت بدون رسیدن به کدام موفقیت چشمگیر، یکی جانشین دیگر شدند که در ادامه به کودتا و سقوط رژیم سلطنتی منتهی گردید. با آنکه شرح وبسط مکمل رویدادها در طول این دهه از موضوع بحث این مختصر بدور است و ایجاب یک بررسی جداگانه را میکند، اما چون این دوره در قبال خود جریانهای بس مهم و سرنوشت ساز را برای کشور و مردم در برداشت، لازم است در اینجا محض برای تداعی خاطر و مقدمه ای برای نسل جوان که خود شاهد آن رویدادها نبوده اند، نگاه مختصر به مسائلی انداخت که عمدتاً موجب تغییر مسیر از دموکراسی بسوی بینظمی و انارشی در این دوره گردید و کسانی که علاقمند به مطالعه و شرح

مزید درباره خصوصیات بارز دهه دموکراسی باشند، به کتاب پرمحتوی و مستند "دهه قانون اساسی، غفلت زدگی افغانها و فرصت طلبی روسها"، تألیف: صباح الدین کشکی، چاپ سوم، پشاور، 1377 مراجعه نمایند. (موصوف به حیث یک ژورنالیست مسلکی مدتی ریاست آژانس باختر، ریاست رادیو افغانستان و صاحب امتیاز روزنامه مشهور "کاروان" و نیز مقام وزارت اطلاعات و کلتور را در کابینه محمد موسی شفیق به عهده داشته است).

1- احزاب:

برطبق ماده 32 قانون اساسی «اتباع کشور حق دارند برطبق قانون، احزاب سیاسی تشکیل دهند». با آنکه قانون احزاب تا آخر از طرف شاه توشیح و نافذ نگردید و با وجود خلاء قانونی، بزودی دو سه حزب مخفی به نحوی سراز اختفا بیرون کردند و چند حزب دیگر نیز جدیداً پا بعرصه وجود گذاشتند.

بطور عموم احزاب چپگرا پیرو خط مسکو بنام حزب دموکراتیک خلق دردوشاخه "خلق" به رهبری نورمحمد تره کی و "پرچم" به رهبری ببرک کارمل از یکطرف و حزب چپگرای خط پیکنگ (بیجنگ) بنام حزب دموکراتیک نوین بعداً مشهور به "شعله جاوید" به رهبری برادران محمودی با انشعابات بعدی آن از طرف دیگر بر مبنای ایدئولوژی مارکسیزم - لنینیزم فعالیت گسترده و روز افزون را آغاز کردند. درمقابل آن جریانهای اسلامی اعم از جناح عنعنوی قشری بنام "خدام الفرقان" به رهبری دوتن از شخصیت های مذهبی خانواده مجددی و "جمعیت جوانان مسلمان" به رهبری غلام محمد نیازی و بعداً گلبدین حکمتیار و دیگران پیرو خط اخوان المسلمین مصر تبارز نمودند. همچنان حزب سوسیال دموکرات مشهور به "افغان ملت" به رهبری غلام محمد فرهاد با خصوصیت ملیگرایی قومی سر بلند کرد و در عین زمان احزاب ملیگرایی دیگر همچو حزب دموکراتیک مترقی مسمی

به "مساوات" زیر نظر محمد هاشم میوندوال صدر اعظم وقت، حزب "زرنگار" زیر نظر خلیل الله خلیلی، "صدای عوام" زیر نظر عبدالکریم فرزانه و "ستم ملی" شاخه منشعبه حزب دموکراتیک خلق به رهبری محمد طاهر بدخشی نیز به فعالیت شروع کردند.

عمده ترین مشخصه اکثر این احزاب پیوند ایدئولوژیک شان با جریانهای مشابه بیرون کشور بود؛ احزاب چپ از شوروی و چین و احزاب اسلامی افراطی از مصر و پاکستان الهام می گرفتند. اکثر این احزاب مخالف رژیم و در جهت سرنگونی نظام سلطنتی تلاش داشتند و عده ای دیگر احزاب با آنکه خواستار سرنگونی سلطنت نبودند، ولی در عمل با دادن شعارها و ایجاد بی نظمی، آب را بیشتر به آسیاب چپگراها ریختند و آگاه یا ناآگاه صف کمونیستها را عملاً تقویه کردند.

2 - مظاهرات:

پوهنتون کابل در این دوره بیک مرکز فعال سیاسی تبدیل گردید و ماهیت علمی خود را تقریباً از دست داد. مظاهرات روزافزون اغلباً از پوهنتون منشاء می گرفت و ادامه آن به شهر میرسید. گروههای فعال چپ و راست بعد از مظاهره معروف "سه عقرب 1343" صحن پوهنتون را دیگر آرام نگذاشتند. چندین بار سلسله درس برای چند هفته و حتی چند ماه قطع گردید، اتحادیه محصلان و استادان بجای توجه به درس و تعلیم، گرایشهای سیاسی را در پوهنتون دامن زدند. برخوردهای شدید میان جناح های راست و چپ افراطی منجر به کشته شدن یکی دو نفر در پوهنتون شد. اقدام خشونت بار پولیس جهت تأمین نظم در آنجا عکس العملهای منفی بار آورد و بر شدت کشمکش های گروهی در برابر حکومت افزود.

سلسله مظاهرات پوهنتونی طوری به مرکز شهر سرایت کرد که شکل روزمره را به خود گرفت و تقریباً هرروز درمحلات خاص اطراف پارک زرنگار گروهی درحال سخنرانی و جم غفیری از تماشاچی دور آنها حلقه زده، گوئی اینکار جزء وظیفه آنها گردیده بود. شاگردان معارف، محصلان پوهنتون و مامورین دولت و از همه مهمتر اهالی شهر محض برای تقنن ساعتها به گفتارهای اغلب ضد و نقیض گروههای سیاسی گوش فرا میدادند. قوای پولیس نیز با تمام آرگاه و بارگاه دراطراف گروپ ها جا گرفته و بمنظور حفظ امنیت نظاره گر اوضاع بودند. نتیجه کلی این وضع همانا بی اعتبار شدن حکومتها و ازهم گسستن نظم عمومی درشهر و ادارات حکومتی و گسترش همه جانبه بی نظمی و انارشی بود.

3 - مطبوعات:

با انفاذ قانون جدید مطبوعات در سال 1965 (1344) سلسله نشرات غیرحکومتی در افغانستان آغاز گردید و تا سال 1971 حکومت برای تعداد بیش از 31 جریده آزاد اجازه نشر داد که از جمله 7 نشریه (خلق، پرچم، مساوات، صدای عوام، شعله جاوید، افغان ملت و اتحاد ملی) به حیث ارگانهای نشراتی احزاب سیاسی و باقی بشکل نشرات غیرحزبی به فعالیت نشراتی شروع کردند.

تبلیغات ایدئولوژیکی و جدل های فکری منتشره در مطبوعات از یکطرف و گزارشهای انتقادی با لحن شدید دربرابر حکومت و حتی سلطنت ازطرف دیگر، جنگ مطبوعاتی را با اوضاع درهم و برهم شهرناشی از مظاهرات چنان بغرنج ساخته بود که تفریق خوب و بد و راست و دروغ را برای مردم مشکل میساخت. در نتیجه اذهان عامه دربرابر اوضاع مغشوش

گردیده و در نهایت با مسئولیت همه چیز برگردن حکومت و بی کفایتی اداره آن می افتاد.

4 - تحركات در ساحه نظامی:

جنرال عبدالولی که عملاً در راس قوای نظامی قرار گرفته بود، با ملاحظه رقابت های خانوادگی و تثبیت هرچه بیشتر نفوذ خود در اردو بطور قاطعانه عمل میکرد و میکوشید تا هواداران محمد داؤد را از قوای نظامی کشور تصفیه کند و با برقراری روابط شخصی یک عده صاحب منصبان را در حلقه خود جلب و جذب نماید. با این روش جنرال عبدالولی فضای ناراضیاتی بین افسران بالا رتبه و همچنان پایان رتبه روبه تکرر گذاشت و اختلافاتی را در کدرهای اردو به وجود آورد. در این راستا از همه مهمتر سیاسی شدن اردو و کشاندن آنها بسوی ایدئولوژی های چپ و راست و پخش کتب و اوراق تبلیغاتی حزبی در بین نظامیان خطر بسیار جدی را برای آینده بار آورد که متأسفانه جلو آن قطعاً گرفته نشد. در همین احوال امضای قراردادهای جدید نظامی با شوروی زمینه های تماس چپگرایان طرفدار مسکو را در اردو بیشتر از پیش مساعد ساخت، چنانکه به تعداد مشاوران روسی در اردو روز بروز افزوده شد و نیز صاحب منصبان بیشتر جهت تحصیل به شوروی اعزام شدند که تعداد شان در اواخر آن دهه افزون بر 3000 نفر رسید.

5 - شوری - یک مرکز اخلال!

مشروطیت یعنی یک دموکراسی پارلمانی؛ بر طبق قانون اساسی 1343 شوری یا پارلمان متشکل از ولسی جرگه و مشرانو جرگه بود. در دهه مشروطیت دوبار انتخابات پارلمانی صورت گرفت: دوره اول در سال 1344 (1965) و دوره دوم در سال 1347 (1969). دوره اول انتخابات تقریباً بدون مداخله حکومت بسر رسید و دوره دوم سخن از مداخلات

حکومت در تعیین وکلاء در میان آمد. عمده ترین فرق شورای جدید با دوره های قبل در آن بود که شوراهاى گذشته کاملاً آله دست حکومت وقت و زیر نفوذ مستقیم اراکین سلطنت بودند و هیچ نوع استقلال و صلاحیت از خود نداشتند، اما به مجردیکه وکلاء در دهه مشروطیت به استناد قانون اساسی دریافتند که ایشان صاحب صلاحیت اند و میتوانند بر تصامیم حکومت و عملکرد آن نفوذ کنند، آن وقت اکثر آنها بجای تمرکز بر وظائف اصلی، دنبال سوء استفاده از مقام و منافع شخصی رفتند و پارلمان را بیک مرکز مباحثه و لفاظی تبدیل نمودند که نه تنها در تقویت بنیان دموکراسی کمک نکرد، بلکه در تخریب و تضعیف آن اثر گذاشت.

صلاحیتهای شوری در سه نکته خلاصه میشد: تنظیم امور از طریق وضع قوانین، نظارت بر قوای اجرائیه از طریق استیضاح و دادن رأی اعتماد به حکومت. همچنان وکلاء دریافتند که با استفاده از مصونیت پارلمانی میتوانند حکومت را مورد انتقاد قرار دهند؛ لذا پارلمان در مجموع و وکلاء بطور انفرادی تلاش کردند تا حکومت را در موارد مختلف تحت فشار قرار دهند و امور اجرائیوی را به رکود مواجه سازند، بخصوص گروپهای چپی که تربیون پارلمان را وسیله تبلیغ مفکوری خود ساخته، در بین وکلاء به تفرقه اندازی پرداخته و میکوشیدند نظام را در مجموع فلج نمایند. عده ای دیگر وکلاء با پروگرامهای حکومت مخالفت میکردند تا به مردم حالی سازند که آنها تابع هدایات حکومت نیستند و یا اینکه مؤکلین خود را به وسیله قدرت و نفوذ حاصله زیر تاثیر قرار دهند. در این دوره فقدان نصاب یک مرض مزمن شوری بود که این سازمان مهم را در کشور فلج ساخته و اینکار عمداً جهت تخریب صورت میگرفت.

6 - تشنج روزافزون بین قوای ثلاثه:

برطبق قانون اساسی برای اولین بار قوای قضائیه به حیث یک قوه مستقل دولت تشکیل گردید که تقرر قاضی القضاات و 9 نفاعضای ستره محکمه ازصلاحیت مستقیم پادشاه بود. با اینکار تمام محاکم کشور زیراداره مستقل ستره محکمه درآمد و فیصله های محاکم، قطعی و واجب التعمیل اعلام گردید (مگر حکم به مرگ و قصاص که باید ازطرف پادشاه تأیید می شد). اصطکاک درمورد صلاحیت های مفوضه بین سارنوالی (مربوط وزارت عدلیه) و محاکم در موارد مختلف بین قوه اجرانیه وقضائیه از یکطرف و تصویب قوانین مربوط به امور قضائی از طریق پارلمان (قوه مقننه) طرف دیگر برخورد روزافزون را بین قوای ثلاثه به وجود آورد که اینکار بجای اصل "تفکیک قوا" به "تخریب قوا" و به برهم خوردن نظم امور منتج گردید.

7 - شیوع سبوتاژها:

وابستگان گروههای سیاسی خاصاً حلقات چپ و راست افراطی همیشه دراین دوره سعی داشتند، حالاتی را بوجود آورند که بر نارضایتی مردم از رژیم بیفزایند، بی امنیتی و بدگمانی را درسطح کشور توسعه دهند، کارشکنی و سبوتاژ را در ادارات معمول سازند، تفرقه و اختلاف را دربین اراکین دولت، نمایندگان پارلمان و ادارات مربوطه دامن زنند، برعلیه رژیم به تبلیغات ونشرات زهراگین بپردازند، اختلافات قومی و زبانی را شدت بخشند و با نفوذ دراردو آنها را دربرابر حکومت به قیام تشویق نمایند و به آنها درس افراط گرایی چپ و راست بیاموزند. پراکنده ساختن آوازه ها و پخش شایعات بی اساس برای بدنام کردن شخصیت های مخالف، دسیسه وتوطئه دراجرای امور و خلاصه ده ها اقدام تخریبی دیگر شامل اجندای کارگروههای مخالف نظام بود که باشدت عملی میشد. درنتیجه همین تخریبات ذهنیت عامه علیه

حکومت و نظام تحریک میگردید و بی اعتمادی مزید را بین حکومت و ملت دامن میزد.

8 - وضع اقتصادی:

باآنکه ختم پلان پنجساله دوم و سوم با موفقیت های نسبی همراه بود و اقتصاد کشور بسوی تحول مثبت حرکت میکرد، ولی بی ثباتی سیاسی همه را بخود متوجه ساخته و عدم اطمینان به اوضاع آینده، مانع تشبثات سرمایه گذاری خصوصی درسکتورهای مهمه صنعتی گردید و بیشتر سرمایه ها در تجارت و خرید خانه و جایداد ها بکار رفت. دراین دوره با وجود تلاش حکومت زمینه جلب همکاریهای اقتصادی از کشورهای غربی مساعد نشد و از آنرو با ادامه کمکهای اقتصادی شوروی بازهم به نفوذ آن کشور در افغانستان در طول این دهه بیشتر از پیش افزوده شد. بسته شدن راه ترانزیت از طریق پاکستان و آمادگی شوروی دررفع این مشکل، اقتصاد کشور را بیش از پیش به شوروی وابسته ساخت.

9 - بی ثباتی حکومتها:

دراینجالازم است گزارش بسیار فشرده و مختصر برای تداعی خاطر درباره تغییر و تبدیل حکومت ها طی ده سال "دموکراسی" از 1342 تا 1352 ارائه گردد تا در پرتو آن آگاهی مقدماتی از واقعیت های تاریخی آنوقت حاصل گردد، از اینقرار: قوه اجرائیه یعنی حکومت در طول ده سال دموکراسی در افغانستان توسط پنج صدراعظم رهبری گردید، هریک: داکتر محمد یوسف، محمد هاشم میوندوال، نوراحمد اعتمادی، داکتر عبدالظاهر و محمد موسی شفیق. از نظر دوام حکومت باید گفت که کوتاه ترین دوره حکومت همانا دوره دوم حکومت داکتر محمد یوسف بود که پس از اخذ رأی اعتماد از شورا فقط 4 روز دوام کرد و پادشاه با قبول استعفای او در 7عقرب 1344 (29 اکتوبر 1965) محمد هاشم میوند وال

(وزیرمطبوعات درکابینه داکتر یوسف) را فوراً به تشکیل حکومت توظیف نمود. میوندوال نیز پس از گذشتادن مدت دوسال به دلایل مختلف و ظاهراً به دلیل مریضی از مقام صدارت استعفی داد و پادشاه بجایش دربتاریخ 9 عقرب 1346 (اول نوامبر 1967) نوراحمد اعتمادی (وزیر خارجه درکابینه میوندوال) را مؤظف به تشکیل کابینه ساخت که توانست در مدت 20 روز از ولسی جرگه کسب رأی اعتماد کند. دوره قانونی صدارت اعتمادی برطبق قانون اساسی وقتی پایان یافت که دوره دوازدهم شوری به پایان رسید و صدراعظم مکلف بود با آمدن دوره جدید شوری مجدداً به کسب رأی اعتماد بپردازد که به این اساس او توانست بار دوم به کار صدارت ادامه دهد، تا آنکه زیر فشار جدی شورا و تهدید به سلب اعتماد، ناگزیر شد از مقام صدارت دربتاریخ 26 ثور 1350 (17 می 1971) استعفی دهد.

پادشاه پس از قبول استعفای اعتمادی یکی دیگر از مهره های مجرب حکومت سابقه که مدتی هم به حیث رئیس ولسی جرگه ایفای وظیفه کرده بود، داکتر عبدالظاهر را بتاریخ 18 جوزا 1350 (8 جون 1971) به مقام صدارت توظیف کرد. او نیز در زیر چرخ حوادث مثل صدراعظمان قبلی تاب مقاومت نیاورد و مخصوصاً وقوع خشکسالی مدّش که فاجعه بار بود و نیز تشدید مظاهرات و از همه مهمتر کشمکش های داخل شوری به روی مسائل زبان و دیگر عوامل او را تحت فشار ولسی جرگه قرارداد و بتاریخ 14 قوس 1351 (5 دسمبر 1972) مجبور به استعفی ساخت. دو روز بعد محمد موسی شفیق یک عضو برجسته تسوید قانون اساسی که در کابینه داکتر ظاهر به حیث وزیر خارجه ایفای وظیفه میکرد و سخت مورد اعتماد شاه قرار داشت، به حیث آخرین مهره کاری سلطنت متکفل امور صدارت شد. با آنکه او در مدت کوتاه با دست آوردهای قابل ذکر امور محوله

را به پیش می برد، اما اوضاع کلی کشور قبل از او چنان از هم پاشیده شده و فضای آینده چنان مغشوش گردیده بود که احتمال کامیابی و تداوم کار او را زیر سؤال می برد، چنانکه با وقوع کودتای 26 سرطان 1352 (17 جولای 1973) با سقوط سلطنت دوره 9 ماهه کار او نیز به پایان رسید.

مخالفان محمد داؤد کوشش میکردند بروز هر مشکل را به پای او ختم کنند!

داکتر محمد یوسف که بعد از استعفای محمد داؤد بتاريخ 19 حوت 1341 (7 مارچ 1963) از طرف پادشاه به حیث صدراعظم دوره انتقال تعیین گردید، یگانه وزیری بود که طی ده سال صدارت محمد داؤد به عین وظیفه کار کرد و یکی از معتمدان محمد داؤد محسوب می شد و دلیلی که شاه او را به حیث جانشین محمد داؤد انتخاب کرد، یکی هم به مقصد خاطرخواهی محمد داؤد بود. اما داکتر محمد یوسف به یکبارگی راه خود را به تاسی از نظر شاه درپیش گرفت و دوستی و همکاری سابقه خود را با محمد داؤد یکدم پشت سرگذاشت و حتی در جبهه مخالفان او اخذ موقف کرد. هنگامیکه حادثه 3 عقرب 1344 (25 اکتوبر 1965) حین تدویر جلسه اخذ رأی اعتماد برای داکتر محمد یوسف در شوری بوقوع پیوست و موجب اولین مظاهره بزرگ در آنوقت گردید و منجر به مداخله قوای امنیتی فراتر از پولیس یعنی اردو شد، بعضی از مخالفان محمد داؤد در این حادثه دست محمد داؤد را شریک میدانستند، چنانچه میر محمد صدیق فرهنگ می نویسد: «محرک و سازمان دهنده اصلی تظاهرات در روز سوم عقرب سال 1344 حزب دموکراتیک خلق بخصوص آن اعضای حزب مذکور بود که بعداً گروه معروف به "پرچم" را تشکیل دادند... از همکاری نزدیک این گروه با اتحاد شوروی در آن وقت و پس از آن میتوان نتیجه

گرفت که سفارت دولت مذکور هم در جریان قرار داشت و به اغلب احتمال دستور کار از آنجا صادر می شد. همچنان سردار محمد داؤد که از اوضاع ناراضی بود و بعدها برای سالیان دراز از گروه پرچم حمایت نمود، به ظن غالب در تشویق آن سهم داشت، چنانچه شاهدان عینی سردار موصوف را دیدند که برای مدتی با موتر خود از عقب تظاهر کنندگان روان بود.» (فرهنگ: "افغانستان در پنج قرن اخیر"، ...صفحه 784)

جای شک نیست که در حادثه سه عقرب دست جناح چپ به نحوی شریک بود و اما این واقعه به همان سادگی نبود که فرهنگ به هدف حمایت از موقف داکتر محمد یوسف آنرا به پای سفارت شوروی و نیز با نقش محمد داؤد پیوند میدهد و حتی ادعا میکند که شاهدان عینی سردار موصوف را دیدند که برای مدتی با موتر خود از عقب تظاهر کنندگان روان بود و فرهنگ این ادعای غیرمستند خود را با عبارت "ظن غالب" می پوشاند. فرهنگ به حیث یکی از مخالفان سرسخت محمد داؤد با عبارات فوق میکوشد تا برچسب ارتباط محمد داؤد را با پرچم و غیرمستقیم با سفارت شوروی در ذهن خواننده تزریق کند، درحالیکه محمد داؤد در چند سال اول بعد استعفی حتی کمتر از منزل بیرون می شد و تمام احتیاط را بکار می بست تا درامور سیاسی عملاً داخل اقدام نگیرد و این یک واقعیت غیرقابل انکار است، چون حضور او در آن سالها در محضر عام هیچگاه دیده نشده و نیز حرفی از او در مطبوعات منعکس نگردیده است، چه رسد به آنکه او در همچو وضع نا به سامان آنروز با موتر خود در دنبال مظاهره چیان براه افتاده باشد.

حینیکه پادشاه به سرعت استعفای داکتر محمدیوسف را با وجود کسب رأی اعتماد از شوری قبول کرد، فوری به جایش محمد هاشم میوندوال را به مقام صدارت توظیف نمود. صبح

الدین کشکی در کتاب "دهه قانون اساسی" خویش یکی از دلایل مقرری او را چنین بیان میکند: «پادشاه با رویکار آوردن میوندوال بحیث صدراعظم در عین حال میخواست از موقع برای ترمیم روابط با محمد داود استفاده کند. میوندوال با سردار محمدنعم، برادر محمد داود هنگامیکه محمد نعیم قبل از احراز مقام وزارت خارجه در 1953 به حیث سفیر در واشنگتن کار میکرد، از نزدیک همکار و در تماس بود. میوندوال که مدتی با دو برادر روابط صمیمی داشت، در هنگام صدارت خود نیز سعی کرد تا اختلافاتی را حل کند که بین محمد داود و حکومت بمیان آمده بود. بطور مثال او بطور خاص یکی از دوستان محمد داود را بحیث سفیر در خارج مقرر کرد و در این مورد گفت: بسیار مهم است روابط بین حکومت و محمد داود عادی شود، در غیر آن محمد داود همواره با قدرت های مخالف همکاری خواهد کرد. او گفت: "به همین دلیل است که در نظر دارم داکتر سهیل را به حیث سفیر در چین مقرر کنم."» (کشکی، صباح الدین: "دهه قانون اساسی" ... صفحه 50)

مبحث هفتم

بیان حقایق ملموس در سالهای اخیر دهه دموکراسی

(نامه داکتر عبدالقیوم برای برادرش داکتر عبدالظاهر)

حین بحث روی ماده 24 در مسوده قانون اساسی 1343 بین دو عضو کمیسیون مشورتی هریک سیدقاسم رشتیا و نوراحمد اعتمادی مناقشه جدی صورت گرفت. اعتمادی محدودیت این ماده را به منزله محرومیت یک عده اشخاص معین از حقوق اساسی که برای تمام افراد در همین قانون اساسی در نظر گرفته شده است، تلقی نمود و اصرار داشت که درین قحط الرجالی یک عده استعدادهای برجسته بی جهت و قهراً از خدمت مملکت محروم ساخته میشود و افزود که: وضع امروزه افغانستان و مصلحت مملکت ایجاب میکند که از چنین اقدامی که خطرات مهمی را دربردارد، خودداری شود. اما رشتیا تأکید بر آن داشت که: «سنگ تهداب این قانون اساسی روی تفکیک قوا و استقلال هریک از قوای ثلاثه اجرائیه، قضائیه و تقنینیه قرار گرفته است. پس در صورتیکه افراد نزدیک به مقام سلطنت عهده های صدراعظم و یا وزیر و وکیل را احرار نمایند، تفکیک قوا از بین میرود و سلطنت مثل گذشته با حکومت یعنی قوه اجرائیه یکجا میشود....» (برای شرح مزید دیده شود کتاب: خاطرات سیاسی رشتیا....، صفحه 181 و 182)

آنچه در سالهای اخیر دهه دموکراسی به مشاهده رسید، محروم ساختن خانواده سلطنتی از دخالت در امور سیاسی و مقامهای حساس با وضع قیود مندرج ماده 24، نتوانست از نقش خانواده

سلطنتی در امور مهمه دولت عملاً جلوگیری کند، چنانچه دیده شد که سترجنرال خان محمد در طول ده سال به حیث وزیر دفاع ملی باقی ماند، اما در پشت پرده تمام امور آن وزارت و قوای نظامی در دست سردار عبدالولی می چرخید و سترجنرال فقط یک پرده پوش قدرت واقعی در آن وزارت محسوب می شد. متأسفانه نفوذ عبدالولی منحصر در ساحه نظامی نماند، بلکه امر او در اکثر حالات بالاتراز صدر اعظم ها واجب التعمیل پنداشته می شد. همچنان در مورد تفکیک قوای ثلاثه دولت که رشتیا آنرا پدیده مبرا از نفوذ خانواده سلطنتی می پنداشت، باز هم این امر تحقق نیافت، بلکه بجای آنکه قوای ثلاثه مستقلانه عمل کنند، بر عکس مداخله آنها یکی در امور دیگری رسید که برای هر سه قوه به حیث یک عامل بحران تبدیل شد. اختلافات داخلی پارلمان و مداخله وکلاء در امور حکومت و دست زدن قضا در امور سیاسی تقریباً از آغاز تا انجام دهه دموکراسی رو به افزایش بود و این تشتت زمینه نمودی احزاب افراطی راست و چپ را که هریک از حمایت های بیرونی برخوردار بودند و نظم عامه را با راه اندازی مظاهرات و نیز تخریبات غیر مستقیم اخلال میکردند، فراهم می نمود که ادامه این وضع موجب سقوط سلطنت در اثر کودتای 26 سرطان گردید.

با آنکه بعضی به مقصد پرده اندازی روی واقعیت ها تلاش میکردند تا بار همه بی نظمی ها و اخلال را که دلایل و انگیزه های مختلف داشت، به شانه محمد داود بیندازند، اما واقعیت و مشکل اساسی در ظهور پیهم و روبه تزاید نا بسامانی ها بیشتر در دو موردی خلاصه می شد که فوقاً تذکار رفت. برای شرح این واقعیت، کمتر متنی را میتوان یافت که زیر زره بین اوضاع کلی و بخصوص سالهای اخیر دهه دموکراسی را عمیقاً و دقیقاً مورد بررسی قرار داده باشد، چنانیکه داکتر عبدالقیوم (وزیر معارف، وزیر داخله و معاون صدارت

در حکومت های مختلف دهه دموکراسی) آنرا طی یک نامه شخصی برای برادر خود داکتر عبدالظاهر بعد از استعفاى او از مقام صدارت کشور بتاريخ 19 اپریل 1973 حین اقامت خود در نیویارک نوشته است. این نامه که بسیار طولانى وحتی شکل یک رساله را دارد، در شماره 113- دلو 1387 (فبرورى 2009) مجله "آئینه افغانستان" (صفحه 92- 98) از روی نسخه دست نویس آن به نشر رسیده و اکنون حیثیت یک سند تاریخی را به خود گرفته است که بعضی نکات مهم آنرا ذیلاً اقتباس میدارم:

1 - بیموازنگی بین قوای ثلاثه دولت:

داکتر عبدالقیوم در آغاز نامه خود می نویسد: «وظایف مهم ادارى افغانستان کمتر از کار شاقه نیست و صدارت افغانستان که متأسفانه در نامساعدترین مرحله تاریخ نصیب آن برادر محترم [داکتر عبدالظاهر] گردید، از شاقه ترین وظایف ادارى جهان بشمار میرود. ناقابل باور است که در کمتر از ده سال چه تحول غیرسالمی در ماهیت و ارزش آن چوکی رخ داده است. یا از آن هیبت و صلابت صدارت زمان استبداد و یا از این ضعف و ناتوانی صدارت وقت ما که نمونه کلاسیک اجرائیه های ضعیف دنیا گردیده است.» او در ادامه می افزاید: «بخاطر دارم زمانی را که با اقتدار سردار داؤد خان بحیث مقتدرترین رئیس حکومت اعتراف می نمودیم و با تأثر میدیدیم که وی نه به پارلمانی مسئولیت داشت و نه به حزبی، نه کانگرسی کارروائی اش را مورد بازپرس قرار میداد و نه "پولت بیرویی". همه آنچه می خواست، اجراء می شد و به همه آنچه میگفت، "صَدَقَتْ وَ بَرَرَتْ" جواب می شنید. کمتر از ده سال از آنوقت سپری گردیده است و در طول آن مدت بازیهای سیاسی بعضی از مقامات از یکطرف و نارسائی و عدم جرأت لیبران اجرائیه از طرف دیگر، مقام شامخ صدارت را از اوج قدرت و عظمت به حضيض ذلت و ناتوانی فرود آورد

و یکبار دیگر نمونه بارز از افراط و تفریط کلتور ما را بسویۀ ابتذال به جهان بیرون آشکار ساخت.»

داکتر عبدالقیوم با آنکه خود را از حامیان سرسخت دموکراسی میدانند و می نویسد: «منظورم از این عرایض بدبینی در مقابل حرکت دموکراسی که بیشتر از نیم عمر خود را وقف آن نموده ام، نیست و راه نجات و فلاح را در بازگشت بزمان استبداد توصیه نمیکنم - العیاذ بالله. عقیده من به دموکراسی محکمتر از آنست که اینگونه مشکلات آنرا متزلزل ساخته بتواند و از دکتاتوریت به اندازه ای تنفردارم که ضعیف ترین دموکراسی را به بهترین آن ترجیح میدهم. ولی آنچه قابل تذکر است یک پرنسیپ ساده دموکراسی است که میگویند: استبداد و دیکتاتوریت از هرجا که نشأت کند، غیر مطلوب است و استبداد موجودۀ شورای ما از استبداد سردار محمد داؤد کمتر کشنده حرکت دموکراسی نیست. انحصار قدرت توسط هریک از سه قوای ثلاثه باعث اختناق حرکت دموکراتیک میگردد. درست است که ما پارلمان مقتدری میخواستیم و هیچوقت طرفدار "مهر رابری" بودن آن نبودیم، ولی نه پارلمانی که اقتدارش به سرحد استبداد و دکتاتوریت برسد. سپردن چنین قوه بیحد و حصر به هر پارلمانی که باشد، ولو پارلمانی که زعامت آن بدست رجالی مانند "دانتن" و یا "میرابو" هم باشد - گناهی است نابخشودنی، تا چه رسد به آنکه سیادت آن بدست چند تن از قاچاقبران و یا مملکت فروشان دست چپ تفویض شده باشد.»

او اذعان میدارد که: «مشکل عمده مملکت هم ناشی از همین بیموازنگی است که در بین قوای ثلاثه در اثر تجزیۀ غیر سایننتفیک قوه دولت رخ داد. آن عملیات بعوض اینکه تفکیک قوای ثلاثه را بار آورد، منتج به تجزیۀ قوه اجرائیه گردید. در نتیجه آن جراحی، وجود اجرائیه به اندازه ضعیف گردید و از صلاحیت آن چنان کاسته شد و بقوای تقنینیه و مقامات

دیگری افزوده گردید که در نتیجه کالبد بیروح اجرائیه کنونی به هیچ وجه نمیتواند جوابگوی تمنیات مردم باشد. مقام صدارت از همان وقت به بعد بین فشار پارلمان و ویتوی دائمی مقام سلطنت قرار گرفت و بالنتیجه در فرصتی فاقد قدرت گشت که باید از عالیت‌ترین سوئه قدرت دموکراتیک برخوردار می بود. در مرحله تدوین قانون اساسی چنان مورد تاخت و تاز قرار گرفت که از ولاترین مقام آن که عبارت از صدارت باشد، نامی بیش نماند و روزی هم فرا رسیدنی است که توسط جارچی هم به اصطلاح کاندید مناسب برای آن میسر نگردد؛ زیرا در قبال همه تراژیدی های دوره های صدارت چند سال اخیر، چوکی مذکور شباهت بیشتری با چوکی برقی دارد که برای چند روزی "دان کهوتی" دموکراسی ما را در آن می نشاند و با یک جهان رسوایی و بدنامی به حیات اداری شان خاتمه می بخشد.... حدس من اینست که حتی شخصیتی مانند موسی شفیق نیز، با همه فهم و درایت خویش، ازین امر مستثنی نباشد و اگر وی فکر میکند که مستثنی است، بیچاره است و خواب می بیند.»

نگاه عمیق به متن فوق واضح میسازد که دموکراسی واقعاً یکی از بهترین پدیده های جهان است، مگر نمیتوان آنرا فقط از طریق داشتن یک قانون اساسی ایجاد کرد، بلکه بارور ساختن دموکراسی در جوار موجودیت قانون، مستلزم فراهم آوری زمینه های دیگر برای تطبیق و به منصه اجراء گذاشتن آن میباشد، در غیر آن نام را دموکراسی و کام را انارشی تصاحب خواهد کرد، چنانچه در دهه دموکراسی بظهور رسید و این عین نظر و عقیده محمد داؤد بود که میگفت: دموکراسی و آزادی های سیاسی ایجاب میکند که جامعه از نظر اقتصادی و اجتماعی نیز آماده قبول و اجرای سالم دموکراسی باشد و تا آنوقت باید کوشید تا آزادی های سیاسی را همگام با تحولات اقتصادی و اجتماعی پیش برد.

2 - نقش سردار عبدالولی به حیث صدراعظم:

داکتر عبدالقیوم در ادامه نامه خود روی سخن را بطرف سردار عبدالولی می چرخاند و بحث دلچسپ را در ارتباط به قدرت رسیدن احتمالی او براه می اندازد و می نویسد: «درین کلیه تنها یک استثناء را میتوان قبول کرد و آن استثناء سردار عبدالولی جان است! اگر وی صدراعظم شود و یک عالم شواهد موجود است که همه خاندان میکوشند وی صدراعظم شود، چوکی صدارت مجدداً کسب قدرت و پرستیژ مینماید. مقام سلطنت از بذل هرگونه معاونت درین راه مضایقه نخواهد کرد. در آنصورت قدرت "ویتو" از بین خواهد رفت، صدراعظم خود را حقیقتاً صدراعظم و شخص اول اجراییه خواهد دانست، کابینه خود را خودش انتخاب خواهد کرد، وزرای دفاع و خارجه که در طول دوره دموکراسی خود را مجزا از حکومت - در بین کابینه ولی بالاتر از دیگر وزراء و در بعضی موارد حتی بالاتر از صدراعظم دانسته اند، یکبار دیگر تحت امر صدراعظم اجرای وظیفه خواهند کرد. بودجه های سرشار این دو وزارت به تصرف وی خواهد بود و توسط زواید بودجه های آن بنیادگذاری ریفورمهای متعدد برایش میسر خواهد گشت... و بالنتیجه، هزار و یک مشکل مملکت را مرتفع خواهد ساخت و لقب صدراعظم "مشکل کشا" را کمایی خواهد نمود. بدین ترتیب همه نعمت هائیکه برای صدراعظمان "بی سر" زمام دموکراسی در عالم خیال هم میسر نبود، برای صدراعظم "سردار" بیک طرفه العین مهیا خواهد گشت و یکبار دیگر قدرت حاکمه به اثبات خواهد رسانید که از صدراعظمان "اوپره" [خشره] کاری ساخته نیست و مملکت برای بقا و سلامت خود محتاج بقیادت محمدزائی ها میباشد. مردم وقتی ببینند شاه دوباره پشتیبان صدراعظم گشته، سرتعظیم را بلاشرط بمقام صدارت فرود خواهند آورد، نمایندگان شان در شوری و قضات شان

در محاکم فوج فوج خود را به آستان صدارت رسانیده سجده سهو ده ساله عصر دموکراسی را بجا خواهند آورد... و دنیا گل و گزار خواهد گشت.»

با این توجیه داکتر عبدالقیوم در حالیکه معترف است که از دکتاتوریت به اندازه ای تنفر دارد که ضعیف ترین دموکراسی را به بهترین آن ترجیح میدهد، اما دیده میشود که او برای آوردن ثبات و نظم راه علاج آنرا در کشور بار دیگر به همان شیوه قدیم جستجو میکند و اذعان میدارد که از صدراعظمان "اوپره" کاری ساخته نیست. با این حال واضح میگردد که برای تحقق دموکراسی تنها موجودیت یک قانون اساسی کافی نیست، بلکه باید زمینه های پرورش دموکراسی قدم بقدم مساعد گردد تا نهال دموکراسی بارور شود، در غیر آن همان وضعی بوجود خواهد آمد که نویسنده نامه از آن زبان شکایت را باز کرده است.

داکتر عبدالقیوم در اینجا به ذکر یک خاطره ای خود می پردازد و وقتی وزیر داخله بود، روزی مارشال شاه ولی خان او را در پغمان دعوت کرد و مارشال ضمن بیانات با لهجه خاص خود گفت: «والله بچی یم، ما خو وضع را همراهی این دموکراسی شما مردم بسیار خراب می بینیم، خدا پرده همه را بکند...» پس از جر و بحث کوتاه بین مارشال و مهمانش پیرامون اینکه دموکراسی از بالا آمده و نه از بین مردم، بالاخره مارشال چنین گفت: «بچی یم، شما هنوز جوان هستید و مردم افغانستان را به اندازه ای که ما می شناسیم، شما نمی شناسید... مردم ما و دموکراسی از هم بسیار دور میباشند. شما به آنها دموکراسی بدهید، فی الفور سرشانه های شما سوار میشوند...»

داکتر عبدالقیوم می افزاید که با بیان این جملات، مارشال قدم بقدم خود را برای ابراز مطلب اصلی نزدیکتر کرد و ضمن

انتقاد بر دو فرزند دیگر خود، به تمجید از اهلیت و درایت عبدالولی جان پرداخت و گفت: «خداوند سر مملکت سختی را نیاورد، من کس دیگری را نمی بینم که علاج آنرا کرده بتواند... اگر در نتیجه این دموکراسی در مملکت "گدودی" [درهم برهمی] رخ میدهد، شکر خداوند را باید همه ما بجا بیاوریم که مثل عبدالولی جان یک فرزند صالح و با جرأت موجود است که مانند اعلیحضرت شهید وطن خود را از تباهی نجات دهد... من شاید زنده نباشم، بچی یم این سخن من یادتان باشد که عبدالولی جان از خود یک نام تاریخی باقی ماندنی است... خداکند که شما بحیث یک برادرکلان با وی کمک کنید...»

پس از شنیدن این سخنان مارشال، داکتر عبدالقیوم می نویسد: «گوشه‌ایم به اصطلاح جرنگ صدا کرد با خود گفتم این پیرسالخورده مطالب بس عمده و تکان دهنده را ابراز می نماید، مطالبی که نه تنها مبین پلان و پروژه تحت الضمیر خودش میباشد، بلکه از طرز تلقی و تفکر دیگر مراکز قدرت خاندانی نیز ترجمانی میکند که با این طرز افاده ساده خویش، شاید پالیسی اصلی خاندان را در مورد دموکراسی نوین بمن ابلاغ کرده باشد...»

داکتر عبدالقیوم با شنیدن این مطالب می نویسد: «من توجه مارشال را به ماده 24 قانون اساسی جلب نمودم و هنوز جمله خود را تمام نکرده بودم که مارشال بیصبرانه به آن حمله نمود و گفت: "شما بچی یم بسیار پشت ماده 24 نگردید... خدا روزش را نیاورد، بسیاری ماده ها از بین خواهد رفت...؛... شاید نظریات "کابل گیروک" اصلاً ارزش اینقدر تفصیل را نداشته باشد، ولی نزد من به حیث یک "سخنگوی" فامیلی مقام ارجمندی را حایز است و نظریاتش را در مورد دموکراسی و قانون اساسی عصاره و مایحصل طرز تفکر تمام اعضای فامیل شاهی میدانم...»

داکتر عبدالقیوم در ارتباط با سخنان مارشال شاه ولیخان می‌افزاید: «با مارشال صاحب مناقشه را تحصیل حاصل میدانستم، ورنه میخواستم بگویم: مارشال صاحب! خداوند گدودی را که به آن اشاره می‌نمائید، در ملک ما نیاورد، زیرا کمونیستها به هیچوجه اجازه نخواهند داد که فرزند تان صدراعظم شود.»

در هر حال گفته‌های مارشال او را از پغمان تا رسیدن به کابل سخت مصروف ساخته بود و به این نظر رسیده بود که شاید این "گدودی" عمدی حین انتخابات شوری به وجود آید و موجب ظهور قدرت عبدالولی شود و یا اینکه سردار محمد داؤد خان سر بلند کند و یا اینکه شاه کنار برود و ولیعهد را بجای خود بنشانند و با این تغییر تمام زمام امور بدست عبدالولی بیفتد که به این اساس: «شاه مقام و منزلت "خاتم السلاطین" و عبدالولی جان و یا کدام سردار نامدار دیگر خاندانی افتخار عنوان اولین رئیس جمهور افغانستان را کمایی خواهد نمود.»

داکتر عبدالقیوم اذعان میدارد که بسا مشکلات جاری از تمرکز صلاحیت‌های بسیار گسترده برای پادشاه است که قانون اساسی بوی تفویض کرده است. او در زمینه می‌نویسد: «مؤلفین و مبتکرین قانون اساسی.....بعوض اینکه "مگنا کارتایی" را برای مملکت تقدیم کنند، بزرگترین وثیقه قدرت را برای ادامه سلطه سلطنت طرح ریزی نمودند. اوشان در اثر تصور باطلی "سایه خدا" را لازمه اصلی نشونموی نهال دموکراسی در ملک تلقی کردند و روز و شب کوشیدند بطول و عرض آن سایه در قوانین بیفزایند.» [عین کار در قوانین اساسی بعدی چه در زمان جمهوری و چه در قانون اساسی فعلی صورت گرفته است که برای رئیس جمهور صلاحیت‌های حتی بالاتر از یک پادشاه داده شده است - کاظم]

داکتر عبدالقیوم به این نتیجه میرسد که: «جوانان مملکت چون دیدند که دموکراسی جدید جزئی "مونارشی با حقوق شیطانی" چیزی بیش نبود، جوقه جوقه به فلسفه چپی ها گرائیدند و به استثنای یک قشر محدود که از فرط مخالفت با کمونیزم خدمتگاران صادق و وفا شعار دموکراسی باقی ماندند، اکثریت قاطع قشر جوانان ما، راه دیگری را اختیار کردند و جهش جوانان ما بسوی کمونیزم، پلانهای شوم شوروی را که در اثر پلانگذاری های ناقص سردار داؤد خان از مدتی در وطن نفوذ نموده بودند، استحکام و مؤثریت بیشتر بخشید.» [در اینجا داکتر عبدالقیوم باید این واقعیت را تصریح میکرد که در زمان صدارت محمد داؤد هیچکس جرأت فعالیت علنی را در پخش افکار کمونیستی در کشور نداشت، این پدیده بصورت مخفی و به شکل زیر زمینی پیش برده می شد، درحالیکه در دوره دموکراسی در زمان صدارت داکتر محمد یوسف و بعد از آن، این فعالیت ها علنی شد، چنانکه حادثه سه عقرب نشانه آن محسوب میشود و در زمان صدارت میوندوال رسماً جناح های چپ و راست افراطی به نشر اورگانهای نشراتی حزبی خود، آنها را به مصرف دولت پرداختند. جراید خلق، پرچم و دیگران در دوره اعتمادی چپگرایی علناً به قوت خود افزود به همین ترتیب در دوره صدارت داکتر عبدالظاهر. - کاظم]

داکتر عبدالقیوم بالاخره به این نتیجه میرسد که: «آن دو قدرتی که از نگاه تیوری کمونیزم و هم به اساس مقدسات اسلامی باید سرسخت ترین دشمن یکدیگر می بودند، دوستی و اخوت بهم دادند، یعنی کمونیزم و نظام شاهی لازم و ملزوم یکدیگر گشت، پادشاه دوام سلطنت خود را مرهون لطف و مهربانی مسکو شناخت و کمونیزم موفقیت خود را در افغانستان وابسته بدوام نظام شاهی دانست. دشمنان خدا چنان به "سایه خدا" [سلطان سایه خدا در روی زمین است - کاظم] نزدیکی جستند که توگویی بین شان تعهدی صورت

گرفته باشد که توسط آن به اتکای دوام سلطنت تولواک را تا یک مدت نامعلومی که همه میدانیم طولانی نخواهد بود، تضمین نموده باشد.»

در همین موقع که داکتر عبدالقیوم این نامه را برای برادر خود داکتر عبدالظاهر (صدر اعظم مستعفی) می نویسد، یادی از محمد موسی شفیق میکند که در کابینه برادرش وزیر خارجه بود و برای یک سفر رسمی به نیویارک آمده و با هم در آنجا دیدار و صحبت داشتند. پس از مباحثه زیاد پیرامون اوضاع کشور این دو سیاستمدار مجرب به این نتیجه میرسند که با تمام تلاشها: «جز ناکامی ازین صدارت چیزی دیگری متصور نیست.... نهایت خداوند از رسوائی و تباهی آن نجات دهد...»

داکتر عبدالقیوم که شخص ظریفی بود به شفیق چنین توصیه میکند که: «ای موسی! تو مگر فراموش کرده ای که وزیر خارجه مقتدری هستی، داکتر یوسف را از "بن" بکش و خودت در آنجا یوسفی کن!» [در اینجا "بن" به دو مفهوم "نومنین" بکار رفته: یکی به حیث یک شهر که پایتخت مؤقت جمهوری اتحادی آلمان بود و سفارت افغانستان در آنجا قرار داشت و داکتر محمد یوسف سفیر در آنجا بود و دیگر "بن" اشاره به "چاه" است که حضرت یوسف را برادرانش در آنجا انداخته بودند - کاظم]؛ اما دست روزگار چندی بعد شفیق را به مقام صدارت می کشاند و این وظیفه خطیر را در شرایط دشوار به گردن او می اندازد.

این بود نکات مهم نامه داکتر عبدالقیوم عنوانی برادرش داکتر عبدالظاهر که در آن روز ها در اثر فشار ولسی جرگه از مقام صدارت مجبور به استعفی شد. در این مکتوب بخصوص دونکنه مهم جلب توجه میکند: یکی اینکه نویسنده مکتوب علل عمده نا امیدی نسل جوان را در تمرکز قدرت مندرج قانون اساسی بدست پادشاه میداند و به نظر او اینکار

موجب شد تا بیشتر جوانان از روی مایوسیت از این دموکراسی سلطنتی به گروپ های چپ روی آورند؛ دیگر اینکه فعالیت های گسترده در داخل و خارج ارگ براین موضوع متمرکز بودند و سعی میکردند تا از سردار عبدالولی یک مرکز قدرت بسازند و سردار شاه ولیخان جداً رسیدن پسرش را به مقام صدارت و حتی بالاتر، از حق مسلم خود میدانست. پادشاه نیز با چنین راه حل مخالف نبود، ولو که با موسی شفیق هم نظر شده بود و اما میخواست بنیاد حکومت را بوسیله تمرکز قدرت نظامی بدست عبدالولی استحکام بخشد.

(متن مکمل این نامه در شماره 113- دلو 1387 (فبروری 2009) مجله "آئینه افغانستان" به مدیریت مسئول داکتر سیدخلیل الله هاشمیان، صفحه 92 تا 98 از روی نسخه دست نویس آن به نشر رسیده است)

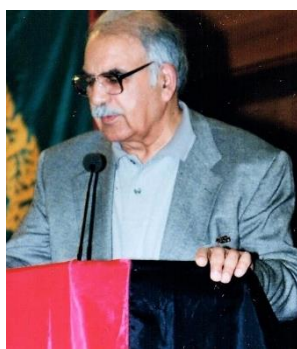
مبحث هشتم

شاه در دوراهی برای حل بحران سیاسی کشور یک سال قبل از کودتا

قبل از اینکه به قسمت اخیر این سلسله مقالات که به تقریب پنجاه و یکمین سالروز کودتای 26 سرطان 1352 تاحال در این پورتال به نشر رسیده است، پردازم، لازم است شرحی مختصر پیرامون مشکلات بارز کشور در نتیجه تطبیق اجرات هشت ساله گذشته در دوره دموکراسی (مشروطیت) خدمت علاقمندان تاریخ معاصر کشور تقدیم گردد تا کسانی که به حیث شاهد عینی فقط رویدادها را در سطح مشاهده کرده و از عمق قضایا به دور بوده اند و حالا در این ارتباط با احساسات از آسمان و ریسمان گزمیکنند، کمی تعمق فرمایند که اعلیحضرت محمدظاهر شاه خودش به این نتیجه رسیده بود تا به اصطلاح از "سر نیت کند" و به نحوی جلوی بحران سیاسی روبه تزايد ناشی از آزادی های قبل از وقت "دموکراسی" مندرج قانون اساسی را در کشور بگیرد.

شاه در این راستا میخواست از موجودیت و همکاری مشترک سه شخصیت مورد اعتماد خود - هریک داکتر عبدالصمد حامد، داکتر ولیدحقوقی و محمد موسی شفیق که در آنوقت حیثیت مشاوران درجه یک دربار را داشتند، به حیث یک تیم

مسئله‌ی ونسبتاً جوان استفاده کرده و برنامه جدید خود را رویدست گیرد. اما رقابت‌های ذات‌البینی این مشاوران ارشد از یکطرف و طرز دیدهای متفاوت هریک آنها از طرف دیگر ناسازگاری‌هایی را بار آورد که طرق مهارکردن فوری بحران را با مشکلات روبرو ساخت و در نتیجه زمینه راه اندازی کودتای 26 سرطان 1352 فراهم گردید و بساط سلطنت برچیده شد.



(داکتر عبدالصمد حامد، داکتر ولید حقوقی و محمد موسی شفیق)

اگرچه درباره این وضع درمبحث صدارت کوتاه مدت و پرجنجال داکتر عبدالظاهر مطالبی در بعضی مأخذ، از جمله

در کتاب "افغانستان در پنج قرن اخیر"، نوشته میر محمد صدیق فرهنگ (صفحه 764 تا 767) مطالب ذکر شده است، اما کتاب دیگری که توسط عبدالغفار فراهی - وکیل فراه در ولسی جرگه دوره دوازدهم و سیزدهم شورا نوشته شده، یکی از مآخذ مستند دیگر است که خواستم به دلیل اهمیت موضوع یک قسمت متن این کتاب را از پشتو به دری ترجمه نموده و طوریکه قسمت های از مکتوب داکتر عبدالقیوم را عنوانی برادرش داکتر عبدالظاهر درباره اوضاع آنوقت نوشته بود، قبلاً خدمت تقدیم کردم، باز هم مطالبی از این کتاب را نیز پیشکش علاقمندان تاریخ نمایم.

عبدالغفار فراهی تحت عنوان فرعی ذیل می نویسد:

«محمد موسی شفیق چطور صدر اعظم شد؟»

«در سال 1971 در ماه های اخیر حکومت نور احمد اعتمادی شاه اراده کرد تا با استفاده از تجارب عملی هشت ساله گذشته، باید درباره دموکراسی افغانی تجدید نظر صورت گیرد. شاه خواست که بعضی مواد قانون اساسی تعدیل شوند، بر اجتماعات احزاب سیاسی و شاگردان یک تعداد قیود وضع گردد، انتخابات شورا برای یک مدتی به تعویق افتد و برای ایجاد یک حکومت قوی و باثبات زمینه فراهم شود. برای روشن شدن موضوع در آغاز این مبحث به حیث یک مقدمه ذکر مطالب آتی درباره دموکراسی، قوای ثلاثه دولت و مشاورین درجه اول شاه ضروری پنداشته میشود:

- در سالهای دموکراسی برای تضعیف حکومت، تفکیک قوای ثلاثه و تعمیم دموکراسی تلاشهای کافی صورت گرفت. اما در سیاست خارجی همان سیاست خارجی زمان محمد داود خان که بر طبق ایجابات عصر درپیش گرفته شده بود یعنی روابط نزدیک با اتحاد شوروی، کدام تغییری به وجود

نیامد، بلکه در دوره دموکراسی به اندازه بیشتر از قبل تعقیب گردید.

- در دوره دوازدهم تقنینی تحت ریاست داکتر عبدالظاهر برای نظم در ولسی جرگه بعضی اقدامات رویدست گرفته شد، از آنجائیکه این اقدامات بسیار جدی نبود، آنقدر مؤثر واقع نشد. وکلا تحت عنوان مسئولیت هرچه که میخواستند، میکردند، بطور مثال:

- در سال 1966 بعضی کشورهای اروپایی یک هیئت ولسی جرگه افغانستان را دعوت کرد تا از پارلمان های آن کشورها دیدن کند. در روزهای تعطیل رئیس ولسی جرگه داکتر عبدالظاهر به شمول وکیل قندهار عبدالرحیم هاتف یک تعداد وکیلان برای این سفر تعیین شدند، اما دیگر وکلا با این تصمیم رئیس مخالفت کردند و در لحظات اخیر مانع سفر این هیئت شدند. در همین دوره یک تعداد دیگر وکلا حق خود دانستند که در غازی سندیوم به زور داخل شوند و بدون داشتن تکت، مسابقات سپورتنی را تماشا کنند که در آن حال بعضی وکلا مورد ضرب و شتم قرار گرفتند. وزیر معارف داکتر پوپل این موضوع را حل کرد.

- در دوره سیزدهم تقنینی دولت خواست با جزا دادن یک وکیل، حدود مسئولیت وکلا را تثبیت نماید. چون تعداد زیاد وکلا با اینکار مخالف بودند، این اقدام نیز نتیجه مثبت نداد (در این باره تفصیل بیشتر در قسمت های دیگر کتاب ارائه شده است).

- رئیس ستره محکمه قاضی القضاات داکتر عبدالحکیم ضیائی و آمردارالانشاء داکتر ولیدحقوقی که در عمل صلاحیت آن محکمه در دست داکتر حقوقی بود و در آن محکمه کدوهای ورزیده جا بجا شده بودند، ستره محکمه به حیث یک قوه مستقل در جامعه افغانی تبارز کرد. داکتر ولیدحقوقی که

مشاور نزدیک شاه بود، شاه خواست بزودی او صدراعظم افغانستان شود.

ماده 105 قانون اساسی مانع آن بود که به داکتر ولید حقوقی درحکومت یک وظیفه سپرده شود. برای شاه مشوره داده شد تاوقتیکه درقانون اساسی تعدیل وارد شود، میتوان ازطریق قوانین فرعی به وسیله شورا برای داکتر ولیدحقوقی زمینه کارکردن درحکومت برابراشود.

شاه به هدف ایجاد یک حکومت قوی برای آینده افغانستان، داکتر عبدالظاهر را مامور تشکیل کابینه ساخت. دراین دوره عبوری سه مشاورعمده شاه به حیث معاونین صدارت درنظرگرفته شده بودند که بعد از داکتر عبدالظاهر یکی از این مشاوران صدراعظم شود و دوی دیگر آنها به حیث معاون درآن حکومت شامل گردند. پلان شاه از اینقرار بود:

- داکتر عبدالصمدحامد معاون اول و وزیر پلان،
- محمد موسی شفیق معاون دوم و وزیرخارجه،- داکتر ولیدحقوقی معاون سوم صدراعظم و وزیر داخله
این پلان خیالی شاه بنابر مشکلات ذیل عملی نشد:
- هرسه مشاورشاه رقیبان یکدیگر بودند. هیچیک آنها نمیخواست با دوی دیگر دریک حکومت کارکند. اما شاه از این حقیقت اطلاع نداشت.

- مشاوران متذکره شاه، صاحبان سلیقه های مختلف بودند که همکاری مثمر آنها درحکومت آینده یک کار ناممکن بود.

- این مشاوران شاه حقوقدان ها بودند، لذا شاه در ریفورمهای سیاست خارجی، معارف، اقتصاد و امور اجتماعی مشاوران مجرب نداشت.

- مشاوران شاه هریک حاضر به کاردرمقام پایانتر از صدارت نبودند و هرکدام شان خود را صدراعظم آینده افغانستان می شمردند. بطور مثال:

- من [فراهی] شنیده ام که یک عضو مهم حکومت داکتر عبدالظاهر تمام پیشنهادهای دیگر وزارت‌ها را در دفتر خود به این امید قید کرده بود که متیقن بود بعد از داکتر عبدالظاهر او صدراعظم افغانستان است و این پیشنهادها را در وقت صدارتش مورد اجراء قرار دهد.

- من از یکی از اعضای مهم دیگر حکومت داکتر عبدالظاهر شنیدم که به رهنمائی او موضوع زبان در ولسی جرگه برای این هدف بلند شده بود که باید در دولت تشنج ایجاد شود و حکومت ناتوان داکتر عبدالظاهر مجبور به استعفی گردد و او به زودی صدراعظم افغانستان شود.

- من درباره داکتر حقوقی شنیده بودم که او به قاضی القضاات داکتر عبدالحکیم ضیائی گفته بود که: "دلم نمی‌خواهد در رادیو و روزنامه نام من قبل از نام شما یاد شود." به عبارت دیگر به داکتر ضیائی تفهیم کرده بود که او صدراعظم آینده افغانستان است، زیرا در نشرات دولتی نام صدراعظم قبل از نام قاضی القضاات گرفته میشود.

برای عملی کردن این پلان شاه اقدامات ذیل صورت گرفت: ماده 105 قانون اساسی حکم میکند که: «هرگاه وظیفه قاضی القضاات و اعضای ستره محکمه به پایان میرسد، ایشان نمیتوانند صدراعظم، وزیر یا عضو شورا شوند.» اما در قانون اساسی در مورد استعفای قاضی القضاات و اعضای ستره محکمه هیچ چیز نوشته نشده است. برای اینکه داکتر ولیدحقوقی را شامل حکومت سازند، دولت از این خلای قانون استفاده کرده و تصمیم گرفته شد که در یک قانون فرعی چنین ماده‌ای در ولسی جرگه تصویب شود که به اساس آن اعضای ستره محکمه بتوانند استعفی دهند و بعد از استعفی به حیث صدراعظم یا وزیر مقرر شده بتوانند.

ستره محکمه از کمسیون تقنین ولسی جرگه که اینجانب [فراهی] نیز عضو آن کمسیون بودم، درخواست کرد بر قانون

تشکیلات و صلاحیت های قضائی نظراندازی نمایند و کمیسیون تقنین این درخواست ستره محکمه را قبول کرد و این قانون را زیر بحث قرار داد و چند ماده آنرا تصویب کرد. وقتیکه موضوع استعفای اعضای ستره محکمه و شمولیت آنها در حکومت مطرح شد، یک وکیل به کمیسیون پیشنهاد کرد که او در آنوقت به اعضای کمیسیون گفته بود که من مجموعه مباحثات بر قانون اساسی را خوانده ام و در این مجموعه از قول یک مقنن نوشته شده است: «یک عضو ستره محکمه بعد از استعفی در حکومت کار کرده نمیتواند.» لذا بهتر خواهد بود این مجموعه از وزارت عدلیه خواسته شود و بعد از مطالعه آن در این مورد تصمیم گرفته شود. کمیسیون تقنین این پیشنهاد را قبول کرد و به ذریعۀ استعلام مجموع مذکور را مطالبه نمود.

وقتی این استعلام ولسی جرگه به وزارت عدلیه رسید، حکومت مجموعه مباحثات قانون اساسی را مطالعه کرد. آنها آگاه شدند و در این موضوع مشخص با داکتر عبدالصمد حامد طولانی صحبت کردند. او گفته بود: «اگر یک عضو ستره محکمه چنان مریض شود که توان کار را نداشته باشد، حق دارد استعفی کند و اما بعد از استعفی باید برای او اجازه کارکردن در حکومت داده نشود.» و نیز اینرا هم گفته بود که: «برای سالهای آینده این امکان موجود است که یک حزب با یک عضو ستره محکمه در خفا سازش کند و به کمک او حزب رقیب را منحل کند و در بدل این خدمت به آن حزب، برایش چوکی وزارت داده شود که برای جلوگیری از همچو دسیسۀ احتمالی باید جلو استعفای عضو ستره محکمه گرفته شود.»

این موضوع در دولت بسیار بزرگ شد. سریاور شاه جنرال محمد عمر خان بر این گفت که یک وکیل قندهار به شاه اطلاع داده است که فراهی مجموعه مباحثات لویه جرگه رابه

کمیسیون قرائت کرده و گفته است که دکتر عبدالصمد حامد در وقت تسوید قانون اساسی با استعفای اعضای ستره محکمه مخالفت کرده است. شاه فوراً دکتر عبدالصمد حامد را بحضور خواسته و با الفاظ شدید راجع به این گفتار او پرسیده و دکتر حامد به جواب شاه گفته بود که: «این گفتار آنوقت من متن قانون نبود، بلکه یک نظر شخصی بوده است. حالا شورا میتواند درمورد استعفای اعضای ستره محکمه در قانون جای برای یک ماده پیدا کند.» من در آنروز ها دکتر عبدالصمد حامد را در جلال آباد دیدم، او به شکل گلایه بر این گفت: «تو بر موضوع استعفای اعضای ستره محکمه مرا با شاه مقابل ساختی» که البته این کار من نبود. تشویش دکتر عبدالصمد حامد این بود که مبدا از این جریان در ولسی جرگه، شاه این انتباه را گرفته باشد که گویا دکتر حامد در راه رسیدن دکتر ولیدحقوقی به حکومت [صدارت] در آینده مخالف بوده و حالا وکلا را به این موضوع متوجه ساخته است.

جای تأسف اینست که حکومت مجموعه مباحثات قانون اساسی را برای مطالعه ولسی جرگه نفرستاد و بجای آن حکومت در بین اعضای کمیسیون نفاق انداخت. حکومت اعضای غیرحاضر دایمی کمیسیون را حاضر کرد و به وسیله کمیسیون این چنین پیشنهاد را ارائه نمود که: «حکومت باید مجموع مباحثات قانون اساسی را به ولسی جرگه ارسال نکند» و رهبری این حرکت بدوش یک وکیل از پکتیا بود.

درمقابل این اقدام غیرمعمول حکومت، اکثر اعضای کمیسیون تقنین به شمول من [فراهی] از کمیسیون استعفی کردند. کمیسیون تقنین در نتیجه استعفای وکلا از بین رفت و راه ورود دکتر ولید حقوقی به حکومت باز نگردید. چون بعداً معلوم شد که در ایجاد تشنج در کمیسیون تقنین یک وزیر مهم دست داشت.

در اینجا این موضوع را نیز قابل ذکر میدانم که مجموعه مباحثات قانون اساسی را برایم جهت مطالعه وزیر عدلیه آنوقت عبدالستار سیرت داده بود.

حالا به این موضوع می پردازم که چگونه محمد موسی شفیق صدراعظم شد؟

یک مامور سفارت افغانی در "روم" [ایتالیا] برایم گفت که در سال 1972 شاه داکتر عبدالصمد حامد و محمد موسی شفیق را در سفارت افغانی برای این منظور یکجا فرا خواند تا درباره حکومت آینده نظر آنها را بشنود. در این دیدار حتی سفیر افغانی نور احمد اعتمادی حضور نداشت.

شاه اول از داکتر حامد پرسید که: «از این به بعد در افغانستان چه کارها باید صورت گیرد؟» داکتر حامد گفت: «افغانستان مواجه با خطر است و باید هرچه زودتر حالت اضطرار اعلام شود، زیرا در این حالت باید صلاحیت های شورا از بین برده شود، نشرات جراید ملی متوقف گردد، برگروپ های سیاسی قیود وضع شود، بعد از آن قانون اساسی تعدیل گردد، اساسات دموکراسی به شکل تدریجی در کشور زیر اجراء گرفته شود.»

محمد موسی شفیق نظرفوق داکتر عبدالصمد حامد را با این ترتیب رد کرد و گفت: «آن حالاتی که در ماده 112 قانون اساسی در اعلام حالت اضطرار ذکر شده است، به افغانستان نیامده است، با اعلام حالت اضطرار در افغانستان شایعات ایجاد میشود. لذا مشکلات جاری افغانستان را میتوان از طرق دیگر به شکل بهتر حل کرد. او در ارتباط شورا گفت که: «این سال آخر دوره جاری شورا است که این دوره تقنینی بعد از چند ماه به پایان میرسد، حکومت میتواند انتخابات شورای جدید را برای مدتی به تعویق اندازد و آنها به این دلیل که ستره محکمه نمیخواهد نظارت انتخابات را بعهده گیرد، و شاه این

درخواست ستره محکمه را قبول نماید، به اساس فرمان شاه کمشنر انتخابات تعیین شود. حکومت تا هروقتی که بخواهد، این مراحل را تمدید کرده میتواند.»

او در ارتباط با جراید ملی گفته بود: «حکومت صاحبان امتیاز جراید موجود را در امور حکومتی مقرر کند و حق امتیاز نشر را برای برای دیگر جراید ندهد.»

او [موسی شفیق] در ارتباط با گروه های سیاسی گفته بود: «تمام اعضای گروه های سیاسی و محصلان پوهنتون و شاگردان مکاتب مامورین دولت اند و حکومت با بزرگان شان صحبت نماید و به آنها اخطار داده شود که از این به بعد باید در امور دولتی انگشت نگذارند. به آنها باید گفته شود که در صورت تخلف اعضای آنها از جاهای مربوطه اخراج میشوند.» او گفته بود: «من تعهد میکنم از این طریق گروه های سیاسی میتوانند زیر کنترل آورده شوند.» شاه در این مجلس به محمد موسی شفیق گفته بود که شما صدراعظم آینده افغانستان می باشید و داکتر حامد در این مجلس به شاه واضح کرد که در حکومت آینده با محمد موسی شفیق کار نمیکند. شاه داکتر حامد و شفیق را به این منظور در یک پارک فرستاد که داکتر حامد قانع شود که آینده در حکومت با شفیق همکاری میکند. بعد مذاکره شفیق به شاه گفت که داکتر حامد وعده داده است بعد از شش ماه حاضر به همکاری با او میباشد و داکتر حامد به شاه گفته بود: شفیق وعده کند که از دواج نماید و صدراعظم باید یک خانم داشته باشد.»

فراهی در ادامه این سؤال را مطرح می سازد که: «چرا داکتر عبدالصمد حامد صدراعظم نشد؟»

او در زمینه می نویسد: «داکتر عبدالصمد حامد که یک حقوقدان است، در سال 1964 عضو مهم کمیته تسوید قانون اساسی بود. او در دوره حکومت های دموکراسی رئیس

پوهنتون، والی پروان، وزیرپلان و معاون صدراعظم بود و در وقت صدارت داکتر عبدالظاهر در موضوع سبکدوشی والیان غور و باغیس وظیفه خود را فرو گذاشت کرد. او در دوران جهاد افغانستان با حزب اسلامی مولوی محمد یونس خلص همکاری نزدیک داشت و شاید این همکاری او به هدف مشهور ساختن جهاد صورت گرفته باشد. زیرا مولوی خالص با دموکراسی و انتخابات آزاد در افغانستان موافق نبوده است.

در اینجا این مطلب را قابل ذکر میدانم که در آنوقت در حلقه های سیاسی کابل گفته می شد که حکومت بعد از داکتر عبدالظاهر وظایف عمده ذیل را در کشور باید انجام دهد: - بوسیله این حکومت افغانستان باید از اتحاد شوروی فاصله بگیرد و با دنیای غرب نزدیک شود.

- موضوع پشتونستان، خط دیورند و معضله آب هلمند با حکومت های پاکستان و ایران از طریق روابط دوستانه حل گردد.

- به کمک کشور های غنی خلیج پروژه های اقتصادی بکار انداخته شوند.

- برای جلوگیری از بی نظمی های سیاسی و ایدئولوژیکی در کشور باید قانون احزاب هرچه زودتر تحت اجراء قرار گیرد. قوانین حساس در مورد اجتماعات [مظاهرات]، معارف و تحصیلات عالی با صدور فرامین تقنینی نافذ شود.

برای عملی کردن اهداف عمده فوق در کشور اعلام حالت اضطرار یک کار لازمی است. در اجتماع "روم" نظریاتی را که داکتر عبدالصمد حامد ارائه کرده بود، نظریات او بسیار بجا بود که با تطبیق پیشنهاد های او احتمالاً از کودتای محمد داؤد جلوگیری شده میتوانست، اما شاه به دلایل ذیل نخواست که در آن مرحله داکتر عبدالصمد حامد صدراعظم افغانستان شود:

- داکتر عبدالصمد حامد در اصل محمدزائی بود، شاه لازم ندید بعد از حکومت مدید نوراحمد اعتمادی و حکومت کوتاه داکتر عبدالظاهر باز هم یک محمدزائی را برای مدت دراز صدراعظم افغانستان بسازد.

- داکتر عبدالصمد حامد در راه حل مسایل، شخص انعطاف پذیر نیست، شاید مشاوران خانواده شاهی مثل عبدالولی و سلطان محمود غازی با صدراعظم شدن داکتر حامد موافقه نکرده باشند. شاید حکومت پلان شده ای شاه در آینده که در آن مشاوران درجه اول شاه اشتراک داشته باشند، طوریکه قبلاً تذکر رفت، از طرف مشاوران شاه تخریب شده باشد. من در این باره خبر ندارم که آیا شاه به این مطلب آگاه بوده است یا نه؟ اما بسیاری از افغان ها از این موضوع آگاهی داشتند و در بعضی از منابع خبری جراید ملی در این ارتباط نیز مطالبی نوشته شده است. (پایان قسمتی از متن کتاب "افغانستان د دیموکراسی او جمهوریت به کلونو کی - 1963 - 1978)، نویسنده: عبدالغفار فراهی، چاپ پشاور، 2003، از صفحه 109 تا 116 که بوسیله اینجانب عیناً به دری ترجمه شده است)

مبحث نهم

برای ایجاد تحول محمد داود تصمیم به راه اندازی کودتا گرفت!

در مباحث قبلی گفته شد که محمدظاهرشاه پس از تجربه تقریباً سی سال سلطنت که خودش بیشترین سهم را داشت و اما تمام قدرت در دست سه صدراعظم خانواده گی بود، تدریجاً به این فکر آمد که نقش خود را به حیث پادشاه کشور تبارز دهد و نظام سلطنتی را فارغ از نفوذ خاندانی سازد، تا بدانوسیله اختیارات یک پادشاه را واقعاً در دست داشته باشد. به این اساس هر قدر که نقش محمد داود در هنگام صدارت بیشتر می شد، پادشاه آنرا مغایر به خواست خود می دانست و نفوذ روزافزون محمد داود را مانع اهداف خود برای آینده می دید. با این احساس میانه شاه و محمد داود از همان سالهای اخیر صدارت با گذشت هر روز تدریجاً روبه سردی گرائید.

جنرال زکریا ابوی می نویسد: «داود خان سوء نیت و نظر منفی درباره شاه نداشت و این روبه تا جریان بعدی و زمان قانون اساسی جدید که شاه اسلحه سیاسی و ضربه کشنده مقابل این سردار استعمال نکرده بود، دوام داشت. پادشاه بود که با قطع کردن حیات سیاسی و شاهرگ زندگانی او [محمد داود] از یک دوست واقعی و خدمتگذار راستین خود و وطن یک دشمن جدی ساخت. مگر پادشاه از شروع دل صاف در مقابل داود خان نداشت و با دوستی ظاهری اما در خفا برای مقابله

با داود خان، سردار عبدالولی داماد خود را وارد صحنه نمود و آهسته آهسته قدرت نظامی میداد.»

به نظر جنرال ابوی: «همانطوریکه شاه کوشید سردار محمد داود خان را مقابل شاه محمود خان استعمال کند، این بار سردار عبدالولی را مقابل داود خان استفاده نمود. تفاوت این بود که سردار محمد داود خان به اصطلاح چند پیراهن بیشتر کهنه کرده بود و حرمت بزرگان را می نمود، ولی سردار عبدالولی جوان، نشو و نما یافته در ممالک اروپائی، تند روتر بود. از طرف دیگر در برابر داود خان، مرد خوش نیت، خود گذر، خیرخواه و دوراندیشی مانند شاه محمود خان قرار داشت، مگر در مقابل سردار عبدالولی، سردار کله شخ، کینه توز، خودخواه که از گذشت و سازش چیزی نمیدانست، قرار داشت.»

جنرال ابوی درباره سردار عبدالولی می نگارد: «سردار عبدالولی پسر مارشال شاه ولی خان از تحصیل یافتگان در انگلستان بود، بعد از آشنائی و ازدواج با شاهدخت بلقیس شامل قطعات عسکری شد و نسبت دشمنی که بین او و پسران شاه محمود خان به دلیل این ازدواج رونما گردیده بود، همیشه مسلح بسر می برد. این صاحب منصب جوان به سرعت راه خود را در اردو به مساعدت پدر خود مرحوم مارشال شاه ولی خان و حمایت خسرش اعلیحضرت پادشاه باز نمود و خود هم جوان فهمیده، لایق، مؤدب و زحمتکش بود. مخالفت پدرش با سردار محمد داود خان و خاصتاً سردار محمد نعیم خان او را هم دشمن و مخالف این دو برادر ساخته بود. از جانب دیگر پلان های تفرقه اندازی پادشاه برای اینک در مقابلش جبهه واحدی تشکیل شده نتواند، این مخالفت ها را تسریع می نمود.» (ابوی، جنرال محمدزکریا: «داودخان واردو»، سلسله مقالات در مجله: نامه خراسان"، شماره 7-8 و 9-10، سال 1991)

در نتیجه محمد داود به فکر تحول در نظام افتاد و همانطوریکه در زمان تصدی وزارت دفاع اساس "حزب دموکراتیک ملی" یا به عبارت دیگر "کلوپ ملی" را بنیان گذاشت، باز هم به همان اندیشه باردیگر خواستار تحول در کشور شد، و اما این بار خواست تحول را از طریق خود شاه به منصهٔ اجراء بگذارد و لذا نامه های عنوانی شاه نوشت و در آن نظریات خود را مبنی بر ایجاد حداقل یک نظام شاهی مشروطه با موجودیت یک حکومت برخاسته از پارلمان بحضور شاه تقدیم کرد و چون شاه جواب لازم به دو نامه او نداد، محمد داود با ارسال نامهٔ سوم بتاريخ 19 حوت 1341 (7 مارچ 1963) از مقام صدرات استعفی داد و شاه، داکتر محمد یوسف را بجای او به حیث صدراعظم و آنهم اولین صدراعظم غیرخاندانی پس از سی سال سلطنت توظیف نمود.

با آنکه محمد داود پس از استعفی خود را در چند سال اول از فعالیت های سیاسی دورنگه داشته بود، اما جریان رویدادها و بی ثباتی حکومتها قدم بقدم او را از حالت انزوا به صحنه فعالیت کشانید. خاصتاً وقتی متوجه شد که رقیب خانوادگی او یعنی عبدالولی به حمایت پادشاه در حال اوجگیری به مقام و قدرت است، به فعالیت خود درخفا افزود.

طوریکه در میبحث گذشته تذکار رفت، داکتر عبدالقیوم طی نامهٔ تحلیلی خود عنوانی برادرش داکتر عبدالظاهر جریان را در ارتباط به قدرت رسیدن احتمالی سردار عبدالولی بیان کرد و نوشت: «درین کلیه تنها یک استثناء را میتوان قبول کرد و آن استثناء سردار عبدالولی جان است! اگر وی صدراعظم شود و یک عالم شواهد موجود است که همه خاندان میکوشند وی صدراعظم شود، چوکی صدارت مجدداً کسب قدرت و پرستیژ مینماید. مقام سلطنت از بذل هرگونه معاونت درین راه مضایقه نخواهد کرد.» همچنان در نامه آمده است که پس از جر و بحث کوتاه بین مارشال و مهمانش پیرامون اینکه

دموکراسی از بالا آمده و نه از بین مردم، بالاخره مارشال چنین گفت: «بچی یم، شما هنوز جوان هستید و مردم افغانستان را به اندازه ای که ما می شناسیم، شما نمی شناسید... مردم ما و دموکراسی از هم بسیار دور میباشند. شما به آنها دموکراسی بدهید، فی الفور سرشانه های شما سوار میشوند... اگر در نتیجه این دموکراسی در مملکت "گدودی" [درهم برهمی] رخ میدهد، شکر خداوند را باید همه ما بجا بیاوریم که مثل عبدالولی جان یک فرزند صالح و با جرأت موجود است که مانند اعلیحضرت شهید وطن خود را از تباهی نجات دهد... من شاید زنده نباشم، بچی یم این سخن من یاد تان باشد که عبدالولی جان از خود یک نام تاریخی باقی ماندنی است... خدا کند که شما بحیث یک برادر کلان با وی کمک کنید...»

داکتر عبدالقیوم با شنیدن این مطالب می نویسد: «من توجه مارشال را به ماده 24 قانون اساسی جلب نمودم و هنوز جمله خود را تمام نکرده بودم که مارشال بیصبرانه به آن حمله نمود و گفت: "شما بچی یم بسیار پشت ماده 24 نگرید... خدا روزش را نیاورد، بسیاری ماده ها از بین خواهد رفت..."» داکتر عبدالقیوم می افزاید: «شاید نظریات "کابل گیروک" اصلاً ارزش اینقدر تفصیل را نداشته باشد، ولی نزد من به حیث یک "سخنگوی" فامیلی مقام ارجمندی را حایز است و نظریاتش را در مورد دموکراسی و قانون اساسی عصاره و مایحصل طرز تفکر تمام اعضای فامیل شاهی میدانم...» (شرح موضوع در مبحث گذشته ذکر گردید).

محمد داؤد به حیث یک عضو خانواده از این جریانات آگاه بود و میدانست که بقدرت رسیدن عبدالولی به صدارت مقدمه رسیدن او به سلطنت است و آنوقت آینده کشور در دست همچو یک شخصیت عواقب ناهنجار را به دنبال خواهد داشت، لذا با مسدود شدن راه های مبارزه سیاسی از طریق ماده 24 قانون اساسی برای ایجاد تحول مطلوبه خود، محمد داؤد ناگزیر شد

به یگانه امکان یعنی از طریق راه اندازی یک کودتای نظامی با قبول خطر به اصطلاح "یا تخت است یا تابوت" متوسل شود، سطنت را سقوط دهد و بجای آن نظام جمهوری را در کشور که آرزومندی دیرینه او بود، رویکار آورد.

متأسفانه اسنادی موثق تاحال در دست نیست که محمد داؤد از چه وقت عملاً در زمینه به فعالیت مخفی آغاز کرد، ولی تدارکات مقدماتی او به منظور کودتا به گمان اغلب به سالهای 1350 - 1351 برمیگردد که در چند ماه اول سال 1352 با تشدید بحران سیاسی در کشور قدم بقدم سرعت گرفت و با احتیاط کامل به جلب و جذب کسانی اعم از چپ و راست پرداخت که از نظام به نحوی ناراض و عقده مند بودند.

افواها و شایعات در باره کودتا:

دگر جنرال عبدالرزاق خان قوماندان هوایی و مدافعه هوایی در کتاب خاطرات خود از دوسه بار دیدار خود با محمد داؤد پس از استعفی یاد میکند، به این شرح که: «پس از [گذشت] دو ماه از حکومت داکتر محمد یوسف خان، روزی به دیدن محمد داؤد خان به خانه اش رفتم. بسیار متأثر معلوم می شد. پرسان کردم که خیریت است؟ گفت: "شما ببینید این مردم را که یک هیئت را مقرر کردند که بندی خانه ها را تفتیش کند. من کسی را بندی نکردم، تنها یک عبدالملک خانرا که آنها دوسیه اش را نیمه ساخته بودند و من گذاشتم که تکمیل شود. اینها میخواهند قصداً موقع بدهند برای دستگاه خبرهای پاکستانی که راجع به من بد گوئی کنند."»

«در دفعه دوم که به خانه محمد داؤد خان رفتم، هنوز هم من درکار بودم. به من فرمودند که: "این نا آرامی حکومت را می بینید؟ این چه میشود؟ آخر شما عسکرها همه چیز را می بینید و مداخله نمی کنید؟" من گفتم که شما عسکرها را موقع کار نداده اید، چرا که عسکرها حق ندارند به مسائل سیاسی مداخله

کنند. اگر شما این خرابی را برای آینده مملکت پیشبینی میکنید، چرا مشخص نمی گوئید؟ شما چه فکر میکنید که اگر شاه از بین برود، شما آرام می مانید؟ نی! یقین کنید که همراه او گروپ شما را مردم هم گرفتار خواهند کرد. بهتر است که بعوض اینکه به من می گوئید، به خود شان بگوئید. من می فهمم که پرتگاه است، اگر احتیاط نکنیم، در آنجا می افتیم و غرق می شویم. پس تا دیر نشده با اعلیحضرت تماس بگیرید و حقایق را برای شان بگوئید.»

«دفعه سوم که به دیدن محمد داؤد خان به خانه اش رفتم، زمانی بود که بمن تقاعد داده بودند. پس از اینکه نامبرده را ملاقات و چند دقیقه باهم صحبت کردیم، وی در وقت خدا حافظی گفت که: "زود زود از من خبر بگیر و ضمناً با قوا در تماس شو."؛ دیگر چیزهایش مجهول ماند که من این موضوع را خوب درک کرده نتوانستم، ولی حدس می زدم که شاید وی بفکر کودتا افتاده است. چند روز بعد تر وی کاملاً خاموش بود که آمدم به دیدن شان و نشستم و درحالیکه در آن وقت هیچ کسی نبود، قطعاً از من پرسان نکرد که تو چرا نیامدی و چه کردی. درین وقت سفیر افغانستان در جرمنی داکتر فاروق خان [یکی از دوستان قدیم و بسیار نزدیک محمد داؤد - کاظم] آمد، با او سلام و علیک کرده نشستند. از داکتر پرسان کرد که چه خبر ها و احوالی است؟ گفت: "صاحب چه باشد! درطرف شمال مملکت میگویند زنده باد لنین، درطرف غرب مملکت می گویند زنده باد شهنشاه"؛ داؤد خان چیزی نگفت. بعد از شنیدن این خبر ها چند دقیقه بعد من خدا حافظی کردم، برآمدم با من آمد تا دروازه ، باز خدا حافظی کرد ولی باز هم بمن چیزی نگفت. من فکر کردم که شاید نمیخواهد که کودتا کند و یا نمیخواهد که مرا در کودتا اشتراک دهد، شاید کدام استقامت دیگر را پیدا کرده و میخواهد از آن مجرا به مرام خود برسد. درین حال پریشان بودم که چه خواهد شد؟»

(دگر جنرال عبدالرزاق: "افغانستان در جریان زندگی من"، کابل 1384، صفحه 96 تا 98)

عبدالرزاق خان پس از ذکر بسیار مختصر از حادثه 3 عقرب و استعفی داکتر یوسف خان و صدارت میوندوال به ادامه نا آرامی ها طی دهه قانون اساسی اشاره میکند و می نویسد: «اکثر مردم می گفتند که درین [ناآرامی ها] دست داؤد خان هم دخیل است، زیرا داؤد خان میخواست یک جمهوری به میدان آید، درحالیکه خلاف آرزوی وی یک شاهی مشروطه بوجود آمد. بعداً ثابت شد که او هم دراین نا آرامی ها دست داشته است.» او بطور خلاصه می نویسد: «به اساس این نا آرامی ها چندین حکومت از بین رفت تا بالاخره حکومت موسی شفیق به میدان آمد. موسی شفیق هم پس از منظوری گرفتن خود از شاه شروع بکار کرد. او هم نا آرام بود و همیشه با یک نوع استهزاء [استیضاح] پارلمان مواجه می شد و [پارلمان] حکومت ها را موقع نمیداد که کار کند و یا حکومت های که به مرام شان نیست، رویکار شود. از طرف دیگر چپی ها نا آرامی ها را خلق کرده بودند، چه چپی ها قدرت یافته بودند که در معارف نفوذ کنند. معلوم شد که بیشتر معلمین درین نا آرامی ها دخیل بوده و طلاب به سرکها کشانیده و باعث نا آرامی ها در مملکت می شد. ازین خلا ها داؤد خان البته استفاده کرد و کودتا میکند و حکومت را بدست می آورد.» (مأخذ بالا... صفحه 95 و 96)

بیمورد نخواهد بود در اینجا باره ادعای جنرال محمد رسول [مشهور به رسول جان - رئیس ضبط احوالات زمان صدارت محمد داؤد و یکی از معتمدان او] به این نکته اشاره کرد که او پس از کناره گیری محمد داؤد از صدارت، مراوده و تماس همیشگی خود را با محمد داؤد متوقف ساخت و به ندرت از او در زمان بیکاری اش دیدار کرد، اما وقتی محمد داؤد پس از کودتای 26 سرطان بقدرت رسید، رسول خان از جمله

اولین کسانی بود که بخانه محمد داود رفت، ولی محمد داود او را نپذیرفت و از دم دروازه مرخص شد. از آن به بعد این عقده نزد او تبارز کرد، تا آنکه بعد از سقوط جمهوری دهن با بعضی روایات بازکرد، از جمله یکی اینکه دگر جنرال محمد نذیر کبیرسراج از قول محمد رسول خان حین اقامت در مهاجرت می نویسد: «بعد از انفاذ قانون اساسی [1343] محمد داود خان مرا به منزلش خواسته، بعد از صرف چای و صحبت درباره موضوعات روز و اوضاع کشور، مقصد اصلی اش را چنان بیان کرد که: "مبلغ پنج ملیون افغانی نقد حاضر است به اختیارت میگذارم، توسط آن اشخاصی مثل مجید کلکانی، ببرک کارمل، سید ظاهر [وکیل شکرده که همه او را با صفت فرصت طلبی هایش می شناسند] و بعضی وکلای چپ گرا را تشویق نمائی که در داخل مملکت و در مجالس ولسی جرگه بی نظمی و هرج و مرج بوجود آورند."، من [محمد رسول] پولش را قبول نکردم، اما گفتم که اینکار را میکنم و به وعده خود وفا کردم. امروز از این کار خود پشیمان هستم ...» (کبیر سراج، دگر جنرال محمدنذیر: "رویدادهای نیمه اخیر سده بیست در افغانستان" فرانکفورت، چاپ اول، صفحه 54)

این ادعای جنرال محمد رسول که «پنج ملیون افغانی نقد حاضر است» و آنهم برای جلب نظر سه وکیل و بعضی وکلای چپ گرا، یک ادعای فراتر از مبالغه پنداشته میشود، زیرا در آنوقت مبلغ پنج ملیون افغانی نقد، رقم بسیار درشتی بود که حتی در آن زمان نزد هیچ یکی از سرمایه داران بزرگ دفعته در دست نبود، چه رسد نزد کسیکه در طول زندگی خود یک پول رشوت نخورده و تا آنوقت جایداد های موروثی خود را نیز نفروخته بود که این مبلغ گزاف را نقد در دست داشته و آنرا برای جلب و جذب چند نفری اختصاص دهد که هریک آنها با یک اشاره محمد داود به اصطلاح "به فرق سر" نزد او می

آمدند. مایهٔ تعجب است که همچو ادعای بی اساس را شخصیتی دانشمند و آگاه همچو گرجنرال نذیر کبیر سراج چگونه باور کرده و آنرا درج کتاب خود نموده است.

به هرحال در کتاب جنرال کبیر سراج دربارهٔ شایعهٔ کودتا مطالب دیگری نیز وجود دارد که نکات مهم آن ذیلأ اقتباس میشود. او می نویسد که: «روزی با جنرال شیرمحمد بهسودوال سابق قوماندان قوای 4 زره دار [در زمان شاهی] در منزلش در ویرجینیا دیدار نموده و از او دربارهٔ افواها و کودتای قوای 4 زره دار پرسیدم، چنین جواب داد: "پیش از سفر [مؤرخ 4 سرطان 1352 - مطابق 25 جون 1973] اعلیحضرت بطرف اروپا سترجنرال خان محمد خان وزیر دفاع مرا به دفترش احضار نموده و پرسید که: راپور هائی رسیده است که خودت با قوای تحت امرت خیال براه انداختن کودتا را دارید، درین باره چه میگوئی؟ من بجوابش گفتم که: تا من زنده ام در قوای 4 زره دار حرکت خلافی بوقوع نخواهد پیوست.... حقیقت ندارد از طرف قوای 4 زره دار خاطر جمع باشید؛" او [جنرال بهسودوال] متعاقباً اضافه نمود که: "من از عدهٔ از خورد ضابطان قوای خود مطلع شدم که سردار محمد داؤد بجلب و جذب صاحب منصبان و خورد ضابطان اقدام کرده است و میخواهد کودتایی را براه اندازد، از آنرو توسط عبدالواسع خورد ضابط که طرف اعتماد من بود، بخانه جنرال عبدالولی تیلون کشیدم، خودش بمنزل نبود، خورد ضابط مذکور به خانمش شاهدخت بلقیس از موضوع خبر داد و گفت که سردار محمد داؤد برای اجرای کودتا به جلب و جذب صاحب منصبان و خورد ضابطان دست زده است، تا کار از کار نگذشته جلو او را بگیرید!"؛ پرسیدم چرا خودت از موضوع به جنرال عبدالولی و یا اعلیحضرت نگفتی؟ او مشکل را چنین تصریح نمود: "چندی پیش یک نفر از ریش سفیدان ننگر هاری بحضور اعلیحضرت رسیده و

بعرض رسانده بود که سردار محمد داؤد خان بفکر کدام حرکت خلاف است و میخواهد به دستگاه سلطنت صدمه وارد سازد، اطلاع من موثق است جلو او را بگیرید!؛ اعلیحضرت از شنیدن این حرف غضبناک شده اطلاعیه آن پیر مرد را مردود دانسته و گفته است که: "مردم با این افواها میخواهند در بین خاندان ما نفاق اندازی کنند."، چون من داستان مرد کهن سال را از خود او شنیده بودم، جرئت نکردم که شخصاً به حضور اعلیحضرت ویا به جنرال عبدالولی چیزی بگویم؛ [جنرال بهسودی علاوه کرد] "قراریکه بعدها شنیدم، جنرال عبدالولی از تمام جریانات اطلاع کافی داشت، او اگر میخواست، میتواندست مانع شود، اما چرا اقدام نکرد؟، نمیدانم."» (مأخذ بالا: نذیر کبیر سراج....صفحه 61 - 62)

از گزارش فوق میتوان به عمق موقع شناسی و خود نگهداری اکثر افسران عالیرتبه اردوی شاهی کشور پی برد که موضوعی با چنین اهمیت را بدست یک خورد ضابط به اطلاع یک مقام بالا میرساند و خودش به دلیل "غضبناک شدن اعلیحضرت" خاموشی اختیار میکند.

کبیر سراج از قول عبدالغفور دگروال آمر استخبارات اردو می نویسد: «درباره فعالیت های داؤد خان، رفقاییش و مجالسی که تشکیل میدادند راپورهای بمن رسیده بود، حتی نامنویس کسانیکه دراین راه با داؤد خان همکار بودند به اداره استخبارات مواصلت ورزیده بود. من این گزارشها را بوقت و زمانش دو مراتبه به شخص وزیر دفاع ملی تقدیم کرده بودم. وزیر دفاع آنها نزد خود قید کرد و بعدها درذیل دوسیه نوشته بود که: "این یک تهمت ناروا به شخص والا حضرت سردار محمد داؤد خان است، اجراء ندارد حفظ شود."».

(مأخذ بالا... و صفحه 65)

همچو اظهارات بعد از کودتای ثور وقتی صورت گرفته است که این افسران به حیث مهاجر به دیار غربت آمده و معلوم نیست تا چه حد گفتارشان و انداختن مسئولیت بدوش آمر مافوق حقیقت دارد؟

جنرال کبیر سراج باز هم از دیدار شخصی خود با جنرال عبدالولی در جرمنی دوبار در سال 1989 یاد میکند که ضمن صحبت های همه جانبه از او پرسیده بود: «شما که اطلاعات و قدرت هردو در دست تان بود، چطور جلو کودتای داؤد خان را گرفته نتوانستید؟» جنرال عبدالولی در جوابش چنین گفت: «بلی! من از تحرکات داؤد خان اطلاع داشتم و برای بدست آوردن اطلاعات موثق سه نفر از صاحب منصبان جوان را وظیفه داده بودم که در حلقه همکاران داؤد خان داخل شده و بمن از جریانات خبر بدهند. ازین سه نفر صاحب منصب دو نفرش زنده است که نمیخواهم نام ببرم، نفر سوم که تورن صاحب جان خان قوماندان گارد داؤد خان بود، از طرف رژیم کمونیستی کشته شده است. هر سه نفر صاحب منصب مذکور تازه ترین خبرهای را با نوارهای گفت و شنید های جلسات داؤد خان بمن آوردند. من نوارهای ثبت شده را به اعلیحضرت شنونده و بعرض رسانیدم تا بمن اجازه دهند که همه این تحرکات را در ظرف یک شب از بین برده و داؤد خان را شخصاً بمنزلش رفته و توقیف نمایم. اعلیحضرت گمان میکردند که نظر به نفرت و انزجاری که من از داؤد خان دارم، در صدد انتقام گیری از او میباشم. از این رو بمن چنین دستور دادند: "نی آغه لاله به هیچ تشبیهی دست نخواهد زد. غرضدار او نباشید"؛ این جریانات چندبار تکرار شد و نتیجه باز هم همان بود که گفتم.»

جنرال کبیر سراج می افزاید: «من در صدق گفتار جنرال عبدالولی هیچ تردید ندارم، او میتواند جلو کودتا را بگیرد، اما اینکه پادشاه نمیخواست این کار عملی شود، رمزی است

که بعضی ها به این عقیده رسیده اند که کودتا داود خان یک سازش خانوادگی بوده است و من [جنرال سراج] شخصاً به این باور نیستم. شناختی را که من از داود خان دارم، او شدیداً عقده گرفته بود و انتقام اهانت هایی را که به اثر انفاذ قانون اساسی و مخصوصاً ماده 24 آن به او وارد شده بود، از سلطنت و قانون سازان گرفت. داود خان تا وقتی که قانون اساسی توشیح نشده بود، با حکومت دوره مؤقت همکار بود، نظریه میداد و بعضاً وزراء به او و نزد برادرش سردار محمد نعیم مراجعه می نمودند و موضوعات را کنکاش [مباحثه] میکردند. اگر این نوع همکاری تا اخیر دوام میکرد و افتخاراتی را که در زمان صدارت نصیب داود خان شده بود، از بین برده نمی شد، امکان داشت که کودتا صورت نمیگرفت...» (مأخذ بالا... صفحه 67 - 68)

این افواه که گویا کودتا نتیجه یک سازش بین شاه و محمد داود بوده باشد، به دلایل مختلف موجهه پنداشته نمیشود، از جمله شخص پادشاه ضمن یک مصاحبه با مینه بکناش گزارشگر بی بی سی در سپتامبر سال 2005 صراحتاً از محمد داود نسبت کودتا گلایه کرد و در برابر سؤالی که آیا بعد از کودتا با محمد داود تلفونی تماس گرفته است، چنین جواب داد: «بلی! چند بار هر پیشنهادی که کرد که یک نزدیکی واقع شود، قبول نکردم. بسیار غلط هم بود، چرا باید خود را در لحاف بیمار می پیچیدم. بهر صورت پسر کاکایم بود، خدا بیامرزش. شاید او هم عشق به وطن داشت. این را باید بگویم که داود خان خائن نبود، داود خان خودخواه بود، اما هیچ وقت فکر خیانت با وطن خود را نداشت، چنین آدمی نبود. من همیشه احترامش را دارم به حیث یک صدراعظمی که چند وقت خوب کار کرد، اما هیچ وقت عفو نمی کنم اش بخاطر کودتایی که به همین شکل کرد. من چندین بار برایش پیشنهاد کردم که دیگر خسته شده ام، شما جوانان پیش شوید. اما به هر صورت خدا

ببخشیش. من البته از داود خان بعضی خاطرات خوب هم دارم.» ("خاطرات محمد ظاهر شاه در گفتگوی اختصاصی با بی بی سی"، مصاحبه کننده: مینه بکتاش، مورخ 2 سپتمبر 2005)

جنرال زکریا ابوی طی سلسله مقالات خود تحت عنوان "داودخان و اردو" می نویسد: «درپوشش و ماسترپلان های طویل المدت او [محمد داود] و دوستانش از جمله غلام حیدر رسولی، آقای نوراحمد اعتمادی، رئیس ضبط احوالات جنرال محمد اسمعیل دوست آقای اعتمادی رول مهم بازی نمودند و همچنان ستر جنرال خان محمد وزیر دفاع که شخص فریبکار، حيله ساز و ترسو بود، توسط رئیس استخبارات خود حقایق را می پوشانید و خاطر شاه را آرام نگه میداشت. البته در سالهای اول بیکاری، داود خان برای اینکه شاه را اغفال نماید و از مراقبت سردار ولی بکاهد، اقدام جدی نکرد و آهسته آهسته در موضوع پیش رفت.» به قول جنرال ابوی: «سردار عبدالولی خانه خود را که مقابل خانه داود خان و نعیم خان بود، به صوفی زاده مشهور به قیمت بسیار بلند فروخت و آنرا هم کانون مواظبت و استخبارات ضد داودی قرار داد و به دور و پیش این صدراعظم دیروزی حلقه محاصره کشیده گشت و گذارهای او به شاه راپور داده می شد و لجاجت ها کشیده و کشیده تر می شد... دراین ریسمان کشی ها برنده ظاهری سردار عبدالولی جان بود که تقریباً تمام امورسویل [ملکی] و عسکری را بدست قدرتمند خود در آورده و درین راه آنقدر خود را موفق می پنداشت که چون قصه های باستان و مغروران، اداره تمام اردو را در سایه کلاه و پیک عسکری خود فرض میکرد.» (ابوی، جنرال محمد زکریا: "اودخان و اردو"، منتشره مجله "نامه خراسان"، قسمت ششم - شماره 11 - فیبروری 1992)

راجع به علل کودتا سرطان و موفقیت آن جنرال ابوی می نگارد که این موضوع را باید: «در رویداد ها و اتمسفر [فضای] چندین سال قبل از آن جستجو کرد. در دهه قانون اساسی جدید [1964] که داود خان از صحنه خارج و شاه شخصاً اداره تمام امور را تحت نظر داشت، یکنواختی ها، رشوت ستانی ها، خودسری ها و بیخبری ها به اوج خود رسیده بود، وزرا انسیاتیف [انگیزه تشبث به امور] و صلاحیت ها را در مقابل وکلای رشوتخور از دست داده بودند. هرروز وکلا دسته دسته به دوایر رفته هدایت ها و خواهشات غیر قانونی خود را به کرسی می نشاندد. قانون اساسی اصلاً مورد تطبیق قرار نگرفت و بسا از احکام آن یا از سهل انگاری و یا روی تردد های بیجا مورد قبول مقام سلطنت واقع نشد. قدمه های پایان اردو متأثر و بی اطاعت گشته بود، حکومت از موضوعات اصلی منحرف و به موضوعات فرعی و دلخوشی های بیمورد وکلا و قدرتمندان متوجه بود و مقابل جریاناتی که در زیر پرده و علنی برای بربادی افغانستان قدعلم کرده بودند، اقدام راستی و مؤثر نگرید. قدمه های استخباراتی حکومت و وزارت دفاع ملی از طرف اشخاصی اشغال شده بود که موضوعات اصلی و تخریبات حقیقی را افشا نمی کردند که این نوع پوشیدن حقایق قسماً از پالیسی "چپ باش" ترویج یافته بود، خاصتاً در وزارت دفاع تطبیق می شد، توسط شخص وزیر دفاع که یک دهه وزیر بی رقیب باقی ماند و از طرف شخص شاه حمایه می شد و هرسال برای قشقه تازه کردن به نامهای تداوی و غیره به ماسکو سری میزد و در هر دو کودتا گردی به روی لباس اش ننشست و مانند سابق تداوی و استراحتش در روسیه دوام یافت.....ریاست ضبط احوالات و قدمه های دیگر اطلاعاتی سویل [ملکی] حالت بدتر داشت. رئیس ضبط احوالات جدید جنرال محمد اسمعیل خان که از دوستان

صمیمی اعتمادی که توسط او به این عهده مقرر شده بود، موضوعات اصلی را گنگ و کمرنگ می ساخت و در خفا طوریکه بعداً معلوم شد، آنرا به منفعت داؤد خان دور میداد، چنانچه بعد از کودتای داؤد خان تا اخیر به عین وظیفه و مقام بجا ماند. شاه حلیم و خیرخواه بود و درچار دیوار ارگ و یکنواختی آن خسته شده بود، طوریکه حتی انضباط را درحوزه فامیل هم از دست داده بود و یگانه مشغولیت خوب او تبدیل کردن صدراعظمی بود، آنهم بنحوی که هریک آن با دل پر خون از شاه گوشه می رفتند.» (داؤدخان و اردو"، شماره 12 - 13 جون - جولای 1992، مجله نامه خراسان)

مبحث دهم

اقدامات و تدارکات مقدماتی کودتا

مشکلات محمد داؤد در راه اندازی کودتا:

پس از آنکه محمد داؤد بتاريخ 19 حوت 1341 (8 مارچ 1963) با تقدیم سومین نامه خود به شاه از مقام صدارت استعفی کرد و شاه بجایش داکتر محمد یوسف را به آن مقام گماشت، دوره عزلت و بیکاری رسمی موصوف آغاز گردید که تا کودتای 26 سرطان 1352 مدت ده سال و چهار ماه را در بر گرفت. در آغاز این دوره محمد داؤد امیدوار بود کمسیون تسوید قانون اساسی جدید نظریات او را که طی نامه های اول و دوم خود بحضور شاه تقدیم داشته بود، در نظر گیرد و او بتواند از آن طریق به حیث رهبر یک حزب سیاسی با کسب اکثریت پارلمانی بقدرت برسد، بدون آنکه اردو در همچو تغییر نقش بازی کند. تا اینوقت محمد داؤد در فکر کودتا نبود و صرف رسیدن به قدرت را از مجرای قانونی و آنهم از طریق سیاسی و تشکیل یک حزب در نظر داشت. اما ماده 24 قانون اساسی و محدودیت های بیشتر حین تدویر لویه جرگه 1343، این آرزومندی او را به یأس مبدل ساخت و راه ورود او را در سیاست کاملاً بست.

از آن به بعد محمد داؤد خاموشی اختیار کرد و تاحدی از فعالیت های سیاسی دوری جست و آنهم بیشتر به دلیلی که موصوف جداً از طرف مقام سلطنت و بخصوص سردار عبدالولی که

همه قدرت نظامی را در اختیار داشت و حتی صلاحیت عملی او در بعضی موارد بالاتر از صدراعظم بود، تحت نظارت جدی قرار داشت.

محمد داؤد بعد از انفاذ قانون اساسی جدید تا تقریباً پنج شش سال خود را در انزوا قرارداد و اغلباً وقت خود را با فامیل و بعضاً دوستان بسیار نزدیک می گذرانید. طی این مدت تماس های شخصی او با سران کشورهای دوست که در زمان صدارت با آنها مراوده نزدیک داشت، قطع گردید و در عین حال محتوای ماده 24 قانون اساسی در بین اکثر دوستان و همکاران اسبق او چه در ساحه نظامی و چه در اداره ملکی این روحیه را بار آورد که دوران محمد داؤد به پایان رسیده و برعکس ستاره اقبال عبدالولی در حال عروج است، لذا تعداد زیاد از همکاران قدیم رابطه خود را با او قطع کردند، بخصوص افسران نظامی که بیشتر آنها دست پرورده های او بودند، به جز چند نفر معدود، دیگران تدریجاً از او فاصله گرفتند. با این ترتیب اطراف محمد داؤد که زمانی بسیار پر جنب و جوش بود، روبه خالی شدن گذاشت.

محمد داؤد وقتی در سال 1349ش با مشاهده اوضاع و خطر بروز بحران سیاسی و احتمال کودتا از طرف جناح چپ افراطی زیر حمایت شوروی و یا تزئید فعالیت های جناح راست افراطی به حمایت پاکستان و عربستان سعودی از یکطرف و احتمال کودتا از داخل خانواد سلطنتی از جانب سردار عبدالولی از طرف دیگر به نگرانی جدی محمد داؤد روز بروز می افزود. این وضع موجب شد تا محمد داؤد حصار عزلت را بشکند و قبل از آنکه دیگران وضع را تغییر دهند، خودش پیشقدم شود و به فعالیت در راستای یک تحول که قبلاً طی نامه های خود به شاه پیشنهاد کرده بود، داخل اقدام گردد و چون راه قانونی و سیاسی بر طبق ماده 24 قانون اساسی به رویش بسته شده بود، ناگزیر به فکر راه اندازی یک

کودتای نظامی در صدد تغییر نظام درآمد. اما او بادرک شرایط میدانست که اینکار ساده نیست و خطر ناکامی در آن زیاد است زیرا:

1 - موجودیت یک رقیب پر قدرت یعنی سردار عبدالولی که توانسته بود نفوذ خود را در اردو با قوت بیشتر پخش کند و اردو را از هواداران محمد داؤد تصفیه و بجای آنها حامیان خود را جابجا سازد، یکی از مشکلات عمده بود.

2 - در ساحه اداره ملک نیز تماس او با شخصیت های مسلکی و کار آزموده در طول دوره عزلت به تدریج قطع شده و از این ناحیه اطراف او خالی شده بود.

3 - موجودیت احزاب افراطی چپ و راست که طی سالهای دوره دموکراسی به سرعت رشد و نمو کرده از یکطرف میدان فعالیت سیاسی را برای احزاب ملیگرا تنگ تر ساخته بودند، مجال و زمینه فعالیت را برای محمد داؤد حتی بطور غیر مستقیم در فعالیت های سیاسی بسیار محدود ساخته بود.

4 - محمد داؤد به دلیل اینکه سخت زیر نظر و مراقبت رقیب پر قدرت خود یعنی عبدالولی قرار داشت، نه خودش و نه دوستانش میخواستند با هم روابط نزدیک برقرار نمایند و بدین ترتیب او در حالت یک نوع تجرید کلی بیشتر در محصوره خانه خود بسر می برد و امکان تماس مستقیم با شخصیت های عامل و مورد اعتماد جهت جلب و جذب در امور کودتا برایش دشوار و حتی ناممکن شده بود. تحت شرایط فوق محمد داؤد ناگزیر بود برنامه جلب و جذب را خاصاً در ساحه نظامی بطور غیر مستقیم و آنهم بیشتر به وسیله داکتر محمد حسن شرق - همکار نزدیک دوره صدارت و شخص مورد اعتماد خود پیش ببرد.

به قول داکتر شرق یک روزی محمد داؤد به او گفت:
«از مطالعه چند سال وضع در افغانستان به این عقیده رسیده

ام که با این شرایط و این نظام نمیتوان مردم افغانستان را از بدبختی های اقتصادی اجتماعی و از کشمکش های خاندانی که ملت را بجان رسانیده نجات بخشید. هردوی ما در این باره باید سنجید و راهی را جستجو کرد.» محمد داؤد در ادامه به داکتر شرق گفت: «بارها اراده داشتم تا این موضوع را با شما در میان بگذارم، اما یک اندیشه مرا نا آرام و ازین اقدام باز میداشت و آن اینکه اگر ما موفق نشویم، شاه نمی خواهد و یا نمی تواند مرا بکشد، اما شما و دیگران را خواهند کشت.» (کتاب " "کرباس پوشها..." صفحه 88)

با این ترتیب بعد از آنکه محمد داؤد در اوایل سال 1350 مصمم به راه اندازی کودتا گردید، پای حسن شرق در اینکار به حیث شخص دوم کشانیده شد که به حیث وسیط در برنامه جلب و جذب نقش عمده و فعال بازی کرد. نکته مهم آنست که داکتر حسن شرق در عین حال که برای عروج مجدد محمد داؤد فعالیت میکرد، از خود نیز اجندای خاص برای آینده داشت که بطور مخفی بدون آنکه محمد داؤد از آن آگاهی داشته باشد، آنها را به پیش می برد، چنانکه بعد از کودتا این واقعیت تدریجاً آشکار شد. به همین دلیل بود که مسیر سالیهای بعد از کودتا تحت الشعاع همین پدیده مرموز قرار گرفت و فضای همکاری برخی از کودتاچیان منسوب به جناح "چپ کودتا" و یا بزعم داکتر شرق "جمهوریخواهان" که بیشتر آنها در حلقه داکتر شرق قرار داشتند، با شخص محمد داؤد و گروپ معدود حامیان کودتاچی او دچار کشیدگی و رقابت گروپی گردید که اینکار بعداً صدمه بزرگ برای بقا و دوام نظام جمهوری وارد کرد.

جلب و جذب و تدارکات مقدماتی کودتا بوسیله داکتر حسن شرق:

محمد داؤد بعد از اتخاذ تصمیم به کودتا، خواست (البته با اطلاع مراجع مربوطه حکومت) به یک تعداد ولایات

کشور سفر کند وبا مردم محلی دیدار نماید. داکتر شرق می نویسد: «روابط محمد داؤد با مردم روز تا روز توسعه یافته و در اثر خواهش دوستان خود بیک [سفر] دور افغانستان که شامل ولایات پروان، بامیان، قندز، بغلان، مزار شریف، جوزجان، میمنه، بادغیس، هرات، فراه، هلمند، قندهار، قلات، وردک و غزنی بود، اقدام وازاین مسافرت راضی برگشته بودند. او درحالیکه با دراپور [راننده موتر] و دونفر دیگر بطور عادی و معمولی سفر کرده بود، از پیش آمد مردم این ولایات خصوصاً در طول راه خاطره فراموش ناشدنی داشتند. همین علاقمندی مردم بود که او را واداشتند تا در راه خدمتگذاری بمردم با قبول هرنوع خطر حتی مرگ اقدام نمایند... او برای حل این معما بفکر کودتا و تغییر رژیم افتاده بود و از آنرو روزی بمن برادرانه گفت: هر دوی ما درین باره باید سنجید و راهی را جستجو کرد و فرمود: بهتر خواهد بود تا یک هفته درباره جوانب موضوع بدقت مطالعه و باز آنرا در میان بگذاریم.» (حسن شرق: "کرباس پوشها..."، صفحه 88)

حسن شرق در ادامه می افزاید: «موضوع را بیکی از دوستانم دگروال امان الله حیدری در میان گذاشتم؛ او تائید نمود و ما هر دو اقدام بکار نمودیم. متأسفانه یکماه بعد او در اثر حادثه ترافیکی خودش با یک پسر جوان او کشته شدند. بار دوم با محمد نبی خان دگروال ارکانحرب گفتگو بعمل آمد. هنوز تعداد ما پنج نفر نشده بود که او را به فرقه نهرین تبدیل کردند.... از طرف دیگر بایک نفر خانه سامان سردار عبدالولی بنام "مهردل" که همبازی دوران طفولیت من در "انار دره" بود، رابطه گذشته را تجدید نمودم.... جگرن محمد جان خان مدیر ریاست اخذ خبر وزارت دفاع ملی نیز... همیشه اطلاعات بعضی اشخاص را که درباره محمد داؤد بریاست اخذ خبر وزارت دفاع داده میشد، خبر میداد. مهردل خان هفته

وار لست اشخاصی را که به ملاقات سردار عبدالولی میرفتند، می آوردند.» (کرباس پوشها... صفحه 90)

[راجع به مهردل که از دوستان ایام طفولیت داکتر شرق در انار دره - فراه بود و در خانه سردار عبدالولی به حیث منتظم و پیشخدمت از مدتها بدانسو شب و روز ایفای وظیفه میکرد و مورد اعتماد خانواده قرار داشت، باید خاطر نشان ساخت که این شخص نه تنها در خدمت داکتر شرق برای اطلاع رسانی مؤظف شده بود، بلکه گفته میشود که موصوف به حیث شخص رابط بین داکتر شرق و سفارت شوروی نیز فعالیت میکرد. مهردل که رازهای نهفته و مهم دردش بود، چندی پس از کودتای ثور، درحالیکه با بایسکل در سرک دارالامان روان بود، بوسیله شخصی ناشناس درحواشی سفارت شوروی با فیر تفنگچه به قتل رسید که هیچ مرجعی این قتل مرموز را از آنوقت تا امروز دنبال نکرد، چون انگیزه قتل واضح بود. - کاظم]

حسن شرق راجع به برنامه جلب و جذب از اشخاص ذیل نام می برد: دگروال غلام حیدر رسولی - یکی از تانکیست های سابقه دار اولین کسی بود که درهسته مرکزی جذب شده بود... محمد سرور نورستانی تانکیست و قوماندان تولى تانک در قوای 4 زره دار و مولاداد تانکیست قوای 4 که ما چهار نفر یک گروپ را تشکیل دادیم. بعد یکماه تعداد ما به 12 نفر رسید و بعضی آنها منسوب به قوای 15 زره دار بودند، ازجمله یکی هم تورن محمد یوسف [فراهی] و درارگ شاهی از بلوک تانک بریدمن حبیب الله زرمتمی بود. برای تجمعات خود خانه سید عبدالاله را انتخاب کردیم و شخص دیگری که مورد توجه قرار نداشت، تورن غوث الدین فایق بود که با روزگار ابتر و بایسکل کهنه خود به قشله های عسکری بصورت عادی و بی ساخت و بدون اینکه توجه کسی را بخود جلب کند، رفت و آمد داشت و وظایف خود را بدقت اجراء می نمود. به هدایت محمد داود فیصله شد که اشخاص فوق الذکر هریک به حیث "سرگروپ" ها باید در پی جلب و جذب

محتاطانه دیگر اشخاص در اردو باشند. سید عبدالاله دوست خود عبدالقدیر نورستانی را به ما معرفی کرد که او نیز شامل حلقه سرگروپها گردید. بعداً ضیاء مجید از تولى انضباط و فیض محمد از قطعه کوماندو مستقر در بالاحصار و از قوای هوائی هریک پاچاگل وفادار و عبدالحمید محتاط نیز داخل حلقه سرگروپ ها شدند. (برای شرح مزید دیده شود : "کرباس پوشها....، صفحات 92 تا 107)

داکتر شرق که از همان دوره های قبل به اعتراف خودش با کسانی از جناح چپ و منسوب به خط مسکو شناخت و روابط دوستانه داشت، اذعان میدارد که با میراکبر خیبر در سال 1324 در صنف 12 لیسه عسکری، با ببرک کارمل به 1329 در اتحادیه محصلین و با حفیظ الله امین به سال 1335 زمانی که او معلم لیسه خوشحال خان بود و آن مکتب اساساً توسط یکی از دوستداران محمد داود - تاج محمد وردک مدیر عمومی اداری صدارت اداره می شد، آشنائی و رفت و آمد پیدا کرده بود.

حسن شرق در باره اولین دیدار نورمحمد تره کی با محمد داود در زمان صدارت داکتر محمد یوسف می نویسد: «نظربه شناخت سابقه با آنها [مقصد اشخاص فوق الذکر است] بعد از اینکه نورمحمد تره کی در جدی 1343 به حیث منشی عمومی حزب دموکراتیک خلق تعیین شده بود، میراکبر خیبر به خانه ام آمده و خواهش نمود اگر زمینه ملاقات نورمحمد تره کی با محمد داود را مساعد نمایم.» او می افزاید: «به یکی از روزهای اخیر حوت 1343 به همراهی خودم محمد داود نور محمد تره کی را به خانه خود می پذیرد. بعد از تعارفات معمولی نورمحمد تره کی از محمد داود پرسید: "شما در باره خدا و دین اسلام چه نظر دارید؟" محمد داود که بصورت غیرمنتظره به چنین سؤالی مواجه شده بود، کمی از جا تکان خورده، گفتند: "آقای تره کی من به خداوند بزرگ ایمان دارم

و پیرو دین مقدس اسلام میباشم؛" تره کی: "شما در باره آنهاییکه به خدا ایمان ندارند، چه فکر میکنید؟"؛ محمد داؤد: "به خداوند ایمان آوردن و یا نیاوردن به فهم و درایت هر شخص فرق میکند و به نزد من مؤمن بودن و کافر بودن موضوع شخصی افراد است و نبایستی مورد بحث و مشاجره قرار گیرد."؛ تره کی: "حزب ما از شخص شما ممنون و متشکرم، زیرا شما روابط نزدیک و دوستانه را با شوروی ها اساس گذاشتید."؛ محمد داؤد که کاملاً از شنیدن سؤالیهای تره کی برافروخته و عصبانی شده بودند، بدون توجه به اینکه پیاله چای را خانه سامان تازه سرمیز گذاشته بود، گفتند: "آقای تره کی! من برای سعادت مردم و آبادی کشورم از تمام کشورهای جهان بدون قید و شرط و بصورت کامله الوداد قرضه و کمک گرفته بوم و دروازه های افغانستان به روی تمام کشورهایی که صادقانه و بدون غرض بخواهند کمک نمایند، چه من باشم و یا کسی دیگری همیشه باز خواهند بود و با صدای بلند از حالت عادی علاوه نموده و گفتند: "فکر میکنم صحبت های ما و شما تمام شده باشد."

داکتر شرق علاوه میکند که: «این اولین ملاقات و شناسائی تره کی با محمد داؤد بود. تره کی بعد از برآمدن از خانه محمد داؤد گفت: "فکر نمیکنم روابط و شناسائی این شخص و دوستان او برای حزب ما لازم و مفید باشد.... ما به آنهایی دوستی و علاقه خواهیم داشت که با ما عقیده مشترک داشته باشند؛" چند روز بعد که خدمت محمد داؤد رفتم، گفت: "چنین اشخاص نه به درد افغانستان میخورند و نه به درد مردمش... اینها به خداوند و وطن علاقه ندارند و درست برعکس آنچه که تار پود وجود مرا بوجود آورده است؛" گفتم: ما در شرایط کاملاً منزوی شده قرار داریم، از آنرو بعضی ها که میخواهند با شما ملاقات نمایند، خدمت شما [قبلاً] عرض میکنم. او درک نموده بود که [من] از ترتیب چنین

ملاقات احساس شرمندگی دارم... محمد داؤد گفت: "باهرکس خواهیم دید، ایمان به خداوند و دین مقدس اسلام و عشق ما به سعادت مردم افغانستان مشی زندگی ما بوده و وارد کردن خلل در آن حتی به مواجه شدن به مرگ امکان پذیر نخواهد بود. بگذار آنهاییکه مرا نمی شناسند، خوبتر بشناسند، بناءً باهرکس خواهیم دید..." (شرق، داکتر محمد حسن: "تأسیس و تخریب اولین جمهوری افغانستان"، چاپ دوم، 1384، صفحه 97، 98 و 99)

نکته دلچسپ در اینجا دیدار حسن شرق با بعضی سران حزب پرچم است که به گفته او "به هدایت محمد داؤد" صورت می‌گرفت و از ورای آن مردم فکر میکردند که: «من [شرق] عضو حزب پرچم باشم، حالانکه تمام این نزدیکی برای جلب اعتماد آنها برای کسب معلومات بود» [چه نوع معلومات؟؟ - کاظم]؛ شرق می نویسد: «با میراکبر خیبر دو هفته یکبار در خانه لالا سیدجان جاجی واقع ده بوری و هفته یکبار با سلیمان لایق که او نیز مقابل خانه ما در کارته پروان خانه داشتند، ملاقات کرده و بعضاً کارمل را هم میدیدم... با اطمینان و معلومات کامل واضح گردید که اینها با تعهد خود به شاه و در عدم مداخله و جذب درمیان صاحبمنصبان اردو صادق بودند.» [؟؟]

حسن شرق در باره ملاقات محمد داؤد با ببرک کارمل که در ماه ثور 1352 به وساطت او به خانه محمد داؤد صورت گرفت، چنین می نویسد: «ببرک کارمل به محمد داؤد گفت: "چون شما مطابق قانون اساسی حق فعالیت سیاسی ندارید، اگر بخواهید میتوانید از سه طریق استفاده نمایید: 1 - یک روزنامه یا جریده بنام شخص دیگر امتیاز بگیرید و نظریات خود را به نشر برسانید تا زمینه فعالیت های سیاسی به شما میسر و مساعد گردد؛ 2 - اگر امکان داشته باشد با اعلیحضرت راه مفاهمه را بازکنید و بهترین راه خدمتگذاری بشما این

خواهد بود که شما نایب السلطنه شوید؛ 3 - روش مبارزه و ایدئولوژی ما با کودتا متضاد بوده و آنرا یک عمل خائنانه و ضد منافع ملی می شماریم و هرکس به این راه اقدام کند، ماطرف مقابل آنها قرار خواهیم داشت.»

شرق در ادامه می نویسد: «محمد داؤد که از توصیه های ببرک رنجیده خاطر شده بود، تشکر نموده گفت: من هم بشما میگویم که اگر شما عقیده مارکسیزم را بقوه برجه داخلی و یا خارجی در مغز مردم افغانستان داخل نمودید، به زنده ام تف و به مرده ام نفرین نمائید. پیروی و پیوند شما را همه به سلطنت میدانند، خداکند به وعده های خود با اعلیحضرت وفا دار باقی بمانید.» (کرباس پوشها... صفحه 107)

داکتر شرق درباره دوستان وفادار محمد داؤد بعد از استعفی و دوره بیکاری می نویسد که: «از وزرای کابینه او مانند سید عبدالله خان وزیر داخله و غلام حیدر عدالت وزیر زراعت که با وی وفادار مانده بودند، یکی بعد از دیگری وفات کردند. آن عده صاحب منصبان عالیرتبه اردو که با محمد داؤد سابقه طولانی از زمان که قوماندان قوای مرکز بود، داشتند و او را بنیان گذار اردوی نوین افغانستان می دانستند، نیز با وی مقاطعه کردند. تنها دوسه نفر از جنرالها در ایام عید و جشن استقلال جهت تبریک به خانه او می آمدند، مانند دگر جنرال غلام فاروق خان لوی درستیز، و ستر جنرال خان محمد خان وزیر دفاع ملی و تورن جنرال مستغنی و اینها هم آرزو نداشتند که غیر از مسائل روزمره بر موضوعات سیاسی بحث نمایند.» (تأسیس و تخریب اولین... صفحه 101)

ناگفته نماند که دگر جنرال عبدالرزاق خان قوماندان قوای هوایی و مدافعه هوایی در زمان سلطنت نیز از جمله کسانی بود که وقتاً فوقتاً به دیدار محمد داؤد میرفت. اما دگر جنرال نذیر کبیر سراج با اشاره به دوستان وفادار محمد داؤد از سه

شخصیت نام می برد که همیشه او را در راه تحول تشویق میکردند، می نویسد: «مشوق محمد داؤد خان در این راه سه نفر بودند: دگر جنرال محمد عیسی خان نورستانی، تورنجنرال عبدالکریم سراج و عبدالرزاق خان ضیائی معین وزارت خارجه. سه نفر فوق الذکر به این فکر بودند که محمد داؤد خان کودتایی در برابر حکومت و قانون اساسی براه اندازد و قدرت را دوباره به حیث صدراعظم و وزیردفاع در دست گیرد، پادشاه را بجایش ابقاء نموده و صلاحیتش را محدود سازد. اما محمد داؤد خان طوردیگرمی اندیشید که بعدتر به میدان برآمد.» (کبیرسراج، دگرجنرال محمد نذیر: "رویدادهای نیمه اخیر سده بیست در افغانستان"، چاپ اول، فرانکفورت، 1997، صفحه 55)

ادعای غوث الدین فایق!

اینک روی سخن را به غوث الدین فایق برمیگردانم و مطالبی را از کتاب او تحت عنوان: "زاری را که نمی خواستم افشاء گردد" اقتباس میکنم. اما قبل از آن باید گفت که فایق و حسن شرق از لحاظ فکر و عمل از همان اول در دو قطب مخالف قرارداشتند و ادعاهای شان نیز همینطور، چنانچه داکتر شرق خود را همپایه محمد داؤد میدانست و اما فایق خود را «مبتکر اصلی انقلاب 26 سرطان 1352» [؟] میخواند. او در مقدمه کتاب خود مینویسد: «بنابر مصلحتی نمیخواستم چگونگی حقایق تغییر نظام شاهی به جمهوری در افغانستان افشاء گردد... تا اینکه درشب 29 جدی 1375 [جنوری 1997] دریک پروگرام مجله آسیای میانه - افغانستان در قرن 20 که از رادیوی بی بی سی بوسیله ظاهر طنین پخش میشد... از زبان بعضی اشخاص که خود ها را هیروی [قهرمان] صحنه وانمود میکردند، حرفهای اکاذیب، جعلیات و چتباتی را شنیدم، اظهارات غیرواقعی وجعلیات این داستان سرایان دروغین وادارم ساخت تا مهرسکوت را بشکسته...

عامل اصلی انقلاب [کودتا]، عاملین و سربراه کنندگان آنرا معرفی کنم... دو نفری که در میز مدور بودند یکی آقای حسن شرق که قطعاً در انقلاب مذکور سهم و رولی نداشت [؟] و دیگر آقای عبدالحمید محتاط....»

با این تذکر میتوان به عمق محتوای کتاب فایق پی برد که همه کاره ای کودتا خود را میداند و برداکتر شرق به حیث یک عنصر وابسته به کمونیزم و همچنان بر ضیاء مجید، سید عبدالاله، قدیر نورستانی و حیدر رسولی انتقاد زیاد میکند. (غوث الدین فایق: "رازی را که نمیخواستیم افشاء کنم؟"، پشاور، 1379، صفحه 54 تا 57)

اما درباره جلب و جذب که موضوع بحث ما در اینجا ست، موصوف از یک تعداد صاحب منصبانی یاد میکند که آنها را خودش جذب کرده و هریک را زیر نظریک سرگروپ به وظیفه ای خاص در شب کودتا توظیف نموده و پلان مرتبه خود را قبلاً به محمد داؤد تقدیم داشته بود. او زیر عنوان "عاملین انقلاب 26 سرطان 1352" می نویسد: «هرگاه اسامی تمام اشتراک کنندگان را ذکر کنم، کلام بطول می انجامد.... لهذا به تذکر اسامی قوماندانان گروپ و اشخاص مهم شان اکتفا میکنم: اینجانب غوث الدین جگتورن در موجودیت شاه با دو گروپ 27 نفری مؤظف به گرفتاری شاه بود. در صورت عدم موجودیت شاه، یک گروپ تأمین امنیت حرم سرای و گرفتاری شهزاده احمد شاه وکیل سلطنت را با همراهی 4 صاحب منصب عهده دار بودم.»

او علاوه میکند که: - قوماندان گرفتاری سردار عبدالولی: جگرن اصحاب الدین با همراهی 4 نفر صاحب منصب...؛ - قوماندان گرفتاری خان محمد خان وزیر دفاع: داکتر بهاء الدین با اشتراک 4 نفر....؛ - قوماندان گرفتاری موسی شفیق صدراعظم: غوث الدین جگتورن به اشتراک 4 نفر....؛ -

قوماندان گرفتاری کتوازی قوماندان فرقه ریشخور: محمد دین جگرن با اشتراک 4 نفر....

به همین ترتیب او برای گرفتاری یک تعداد قوماندان های دیگر نیز یک لستی را تهیه و پلان مرتبه خود را به محمد داؤد ارائه میدارد. محمد داؤد با دیدن این پلان از او می پرسد که سلاح مورد ضرورت خود را از کجا تهیه میکند، در جواب فایق می گوید از دیپوی شهر آراء و یا از کلوله پشته که دو نفر افسران برایم وعده داده اند. محمد داؤد میگوید که به بریدمن احمد ضیاء [مجید] از قطعه انضباط شهری از وزیراکبرخان گفته ام که بشما سلاح بدهد.(دیده شود: مأخذ فوق، صفحه 50 تا 53)

این گزارش را با اختصار به دو دلیل درج این مبحث کردم: یکی اینکه دیده میشود عناصر جذب شده در کودتا اکثر بریدمن ها و تورن ها بوده و فقط چند نفر معدود جکتورن و جگرن در کودتا اشتراک داشته اند و دیگر اینکه از ورای آن میتوان به عمق اختلاف نظربین گروپهای سهیم در کودتا از همان روزهای اول پی برد که اثرات سوء این اختلافات و انشعابات را در سالهای بعدی به وضاحت میتوان مشاهده کرد.

اینکه محمد داؤد چرا غوث الدین فایق را با وجود سادگی هایش و با وجود اصرار رقبا در برکناری او، باز هم تا آخر در مقام وزارت نگهداشت، به دلیل صداقتش به نظام جمهوری، دیانتش به اسلام و فعالیتش در راستای خبررسانی از رویدادهای مهم کشور به شخص رئیس دولت بود. اما باید گفت که موصوف از نظر کفایت و اهلیت کاری و مسلکی دچار ضعف بود و توانائی پیشبرد اموری که وزارت، آنهم یک وزارت مسلکی را به هیچ وجه نداشت.

مبحث یازدهم

تماس و مراجعه به دریافت نظربعضی کشورها قبل از کودتا

سفر داکتر حسن شرق در ماه جوزای 1351 به شوروی و چکوسلواکیه:

درباره تماس قبلی با مقامات شوروی و کشور هند، اگرچه تاکنون اسنادی رسمی در دست نیست، ولی سفرداکتر حسن شرق زیر نام مریضی به مسکو و چکوسلواکیه و نیز سفر موصوف به بهانه تداوی دخترش به هند، این احتمال را که او بنام سفر شخصی با مراجع رسمی دو کشور به تماس شده و درباره تحول رویدست در کشورجویای نظر آنها شده باشد، در ذهن تقویه میکند. داکتر شرق در کتاب "کرباس پوشهای برهنه پا" می نویسد: «در اثر مریضی که داشتم جهت معاینه عمومی و تشخیص، سال گذشته باید بخارج میرفتم. محمد داود موافقه نمودند تا جهت تداوی به چکوسلواکیه بروم و فرمودند اگر چیزهای تازه و دلچسپی به نظر شما آمد، یادداشت و با خود بیاورید. از آنرو از راه شوروی عازم چکوسلواکیه شده در ضمن با سفیر افغانستان عبدالرزاق ضیائی دیدار کردم [ضیائی از طرفدارن کودتا بود] و برای اینکه اگر بشوروی تداوی میسر شده بتواند، برای دو هفته توقف از راه دائره سیاحین شوروی ویژه گرفتم.»

داکتر حسن شرق در طول سفر از دیدار با افغانها که در آن کشورها مصروف تحصیل بودند و آگاهی از نظریات شان

درباره وطن در کتاب خود ذکر میکند، ولی یک حرف هم در باره دیدار با مراجع رسمی بخصوص در مسکو به زبان نمی راند، درحالیکه محمد داؤد از او خواسته بود که "چیزهای تازه و دلچسپ" را یادداشت و باخود بیاورد. از این هدایت واضح میشود که پیامهایی باید بوسیله او به مراجع رسمی آن کشور ارسال شده باشد که نتایج آنرا باید یادداشت کرده و به اطلاع محمد داؤد برساند. طوریکه داکتر شرق می نویسد: «در بازگشت چشم دیدهای خود را بحضور محمد داؤد تقدیم داشتیم.» جای بسیار تعجب است که در این چشم دیدها البته صفت از دختران زیبا روی اوزبک و ترکمن که در رستورانها کار میکردند و نظر مردم درباره آنها که این دختران با مراجع شوروی ارتباط دارند و موضوعات نظیر آن در کتاب گزارش یافته است. (برای شرح مزید دیده شود - شرق، داکتر حسن: "کرباس پوشهای برهنه پا"، صفحه 96 - 98)

اینکه آیا تقدیم همچو گزارشات مطلوب محمد داؤد بوده یا چطور، سؤالیست که جواب آن منطقاً "نه!" است. در این ارتباط لازم دیده میشود چندسطری از کتاب دیگر داکتر شرق "تأسیس و تخریب اولین جمهوری افغانستان" در اینجا اقتباس گردد تا برای خواننده معلوم شود که داکتر شرق برای پنهان کردن اصل موضوع یعنی تماس با مقامات شوروی و حصول نظرشان درمورد تحول رویدست در کابل که محمد داؤد علاقمند آگاهی از آن بود، چه داستان مضحک را به حیث گزارش سفر خود بیان میدارد که مایه ای تعجب میگردد. موصوف می نویسد: «در اخیر جوزای 1351 به مشوره اطبای معالج و اجازه محمد داؤد جهت دیدن از تاشکند و مسکو از طریق دفتر سیاحین شوروی وارد شوروی و برای تدایو عازم چکوسلواکی شدم. من که همزمان با تدایو وظیفه داشتم تا مشاهداتی درباره اوضاع کشور مذکور و آنچه به اصطلاح در کوچه و بازار شان می گذرد، حین اقامت یا عبور از انجاها

حتی المقدور با خود آورده باشم، برای تعمیل هدایت گفته شده یک منبع معلومات وجود داشت و آنهم تماس با محصلین افغانی بود.»

او می افزاید: «از چند روز توقف و تماس با محصلین و کارمندان افغانی در تاشکند که از نا آرامی و ناراضی بودن تاجک ها و اوزبک ها از روس ها به شک افتیده بودم، با تصادف نیک در چایخانه ای نزدیک هوتل تاشکند با چند نفر اوزبک و تاجک هایی که به زبان تاجیکی صحبت داشتند، برخورد نموده و برای اینکه راه صحبت را با آنها باز کرده باشم، از آنها درباره دختری که دامن کوتاه و بازوان و ساقه های برهنه چای آورده بود، پرسیدم: باور نمی کردم دخترهای اوزبک به این مقبولی و آزادی لباس پوشیده باشند. یکی از آنها با عصبیت گفت: چنین دخترها یا کمونیست شده اند و یا با روس ها ازدواج کرده اند. دخترهای شریف اوزبک و تاجک هرگز چنین لباس ها را نمی پوشند. گفتگو و اظهارات نیک آنها در باره افغان ها مرا واداشت تا وقت برآمدن از چایخانه دعوت اوشان را جهت صرف نان شب به هوتل تاشکند بپذیرم. محبت آنها در آن شب بالاتر از توقع بود..... آنها روس ها را به حیث اشغالگران کشور خود و دشمن آزادی و اسلام می شناختند. آنها از بیعدالتی و ستمگری روس ها به اوزبک ها و تاجک ها با دیده های اشک آلود سخن می گفتند. آنچه برایم باور نکردنی بود، آنها در آن شب با چشم دیدهای خود، مرا از ناباوری و درتاریکی قرارداشتن درباره نظام شوروی به سوی روشنی و باوری می بردند.»

«فردای آن شب [از تاشکند] بسوی مسکو پرواز کردم. در مسکو به ظرف چند روز توقف با بعضی از محصلین و کارکنان سفارت که برخوردیم، بیشتر توجه آنها به تبدیل اسعار و فروش اموال مسافرین تازه وارد بود تا به مسائل ساسی و ایدیالوژیک شوروی. اما آنچه از نظر پوشیده نبود، رشوت بود

که تقریباً گره گشای مشکلات پولداران شده بود و بی ارزشی روبل به مقابل دالر...» (حسن شرق: "تأسیس و تخریب اولین جمهوری افغانستان"، چاپ دوم، 1348 - 2005م، صفحه 143 - 144) [این بود مختصر مطالبی که حسن شرق به حیث گزارش سفر به گفته خودش - به درخواست محمد داود خدمت شان تقدیم داشته است . یاللعجب - کاظم]

سفر داکتر شرق به هند:

همچنان داکتر شرق درباره سفر خود به کشور هند مینگارد: «محمد موسی شفیق وزیر خارجه حکومت داکتر عبدالظاهر بعد از اینکه از حضور ملوکانه مامورکابینه شدند، بزودی کابینه خود را تشکیل و به ظرف یک روز بدون سروصدا از شورای ملی رأی اعتماد گرفتند.... آنچه از حلقه های نزدیک به وی شنیده می شد، ایشان اول تر از همه به تقسیم آب هیرمند [هلمند] با ایران و یک طرفه کردن موضوع پشتونستان با پاکستان تصمیم داشتند تا به مسایل دیگر..... کودتاچیان که هنوز خلاهای خود را برای حمله [منظور کودتا است] پرنکرده بودند، صلاح به آن دیدند که یکی دوماه تا روشن شدن وضع با دید وادید محرمانه ادامه داده و از جذب اشخاص جدید بکلی جلوگیری گردد و ضمناً در اطراف نفوذ و شناخت و یا رابطه ای طرفداران محمد موسی شفیق میان جمهوری خواهان مطالعه و معلومات شوند.»

شرق در ادامه می نویسد: «در این میانه دخترم.... دوچار ناجوری گرده میشود و داکتر معالج تداوی او را به داخل کشور ناممکن و توصیه معالجه وی را به هندوستان نمودند... او را بهند بردم و از توجه یک دوست هندوستانی به زودی به شفاخانه "مدیکل" بستری و بصورت رایگان تداوی گردید.» (شرق: "تأسیس و تخریب اولین جمهوری..."، صفحه 148 - 149)

داکتر شرق باز هم گزارشی را بعد از برگشت به حضور محمد داؤد تقدیم کرد که محتوای آن مثل گزارش سفر مسکو همه در حاشیه بود تا در اصل، چنانکه می نویسد: «»به اجازه و مصلحت سرگروپ ها [؟؟] جهت تداوی دخترم خود به هند رفتم. مدت یکماه در هند بودم. به سفارت هم نخواستیم و هم نتوانستم تماس داشته باشم.... من بیشتر درباره احزاب کمونیست در هند متوجه شدم... که دیانت و غرور ملی نزد انسانها بالاتر از همه مادیات قرار دارد.... از یک زن کهنسال جارو کش بیسواد توسط ترجمان در هند پرسیدم: شما چرا به حزب کمونیست داخل نمی شوید تا از حقوق شما دفاع کنند؟ با تعجبی که اصلاً باورم نمی شد، گفت: اینها به بت ها و خداهای ما عقیده ندارند... روشنفکران هندی از نشان داس و چکش و رنگ سرخ بیرق حزب کمونیست هند که همانند بیرق شوروی بود، راضی نبودند و می گفتند که ما سالها رنج بیرق انگلیس را در فضای کشور خود کشیده ایم، دیگر هیچ بیرقی - غیر از بیرق ملی هند را بر فراز کشور خود تحمل نخواهیم کرد...»

شرق می نویسد: «بعد از بازگشت راپور مطالعات خود ا به محمد داؤد تقدیم کردم ؛ او بعد از مطالعه با اظهار رضایت مندی گفت این نوشته مشابه نظریات و معلوماتی میباشد که خودم درباره هندوستان از سالها به اینطرف به آن معتقد بودم.» ("کرباس پوشهای برهنه پا"، صفحه 100)

از این معلوم میشود که هدف اصلی سفرداکتر حسن شرق به شوروی و هند و تقدیم راپور سفر به محمد داؤد احتمالاً در میان گذاشتن تغییر نظام در افغانستان و آگاهی از نظر آنها در زمینه بوده است که حسن شرق از بیان آن در کتابهای خود طفره رفته و نخواست و یا ذکر آن ایجاب نمیکرده است واقعیت موضوع را بیان کند.

تماسهای وحید عبدالله با سفارت امریکا:

تا یک مدتی حتی گفته می شد که سردار محمد نعیم برادر محمد داود قبلاً از پلان کودتا آگاهی نداشت، چه رسد به اینکه بعضی کشورهای مهم از راز نهان کودتا در جریان بوده باشند. بعدها معلوم شد که سردار نعیم خان نه تنها از کودتا مطلع بود، بلکه در آن راستا نقش بازی میکرد، چنانکه به مشوره اوموضوع جهت نظریابی با سفارت امریکا بوسیله سید وحید عبدالله در میان گذاشته شده بود.

خوشبختانه اکنون اسنادی دردست است که آگاهی محمد نعیم خان را از تصمیم کودتا یک سال سه ماه قبل از وقوع آن بیان میکند. اخیراً متن تلگراف مورخ 31 مارچ 1972 (11 حمل 1351ش) سفیرآنوقت امریکا درکابل "رابرت نیومن" در مورد مراجعه وحیدعبدالله به نمایندگی ازمحمد داود به دولت امریکا در رابطه به قدرت رسیدن مجدد محمد داود به نشر رسیده که دراین اوخر از قید اسناد "محرمانه" امریکا آزاد و در دسترس همه قرارگرفته و آنرا فواد ارسلا از انگلیسی به دری ترجمه و بتاریخ 13جون 2015 در ویبسایت وزین افغان جرمن آنلاین تحت عنوان "تلگرام سفیر امریکا رابرات نیومن در مورد مراجعه وحیدعبدالله به نمایندگی از شهید داودخان به دولت امریکا و درخواست نظر امریکا در رابطه به دوباره به قدرت رسیدن سردار داود" به نشر سپرده است. نظر به اهمیت موضوع اینک متن مکمل این گزارش را در اینجا اقتباس میدارم:

[ترجمه سند به زبان دری] سند مخفی نمره 196 تلگرام مخفی به وزارت خارجه

نمره ثبت تلگرام سفارت از کابل: 1806
نمره ثبت تلگرام در وزارت خارجه: 8837

تاریخ: 31 مارچ سال 1972 میلادی مطابق 11 حمل سال 1352 هجری شمسی
از طرف: سفیر؛ موضوع: افغانستان شک و تردید های سیاسی

خلاصه:

در روزهای اخیر یک فضای سیاسی بحرانی در کابل ظهور کرده است؛ با وجود آنکه واقعیت های عینی چندان با این فضای متردد و بحرانی مطابقت نمیکند. استعفای وزیر صحنیه به صورت خصوصی تائید شده است و راپور های معتبر استعفی های وزرای دیگر موجود است. از طرف دیگر یک نفر واسطه صدراعظم سابق شهزاده

داود به جناب سفیر مراجعه کرده و پرسیده است که اگر شهزاده داود دوباره به قدرت برسد، نظر اضلاع متحده امریکا در این مورد چیست؟

درخواست: از وزارت خارجه درخواست میگردد تا نظر شان را در مورد این مراجعه و سوال سردار داود به سفارت امریکا به ما بفرستند و هدایت بدهند که چه جوابی به وی داده شود. **ختم خلاصه.**

1- در این روز هایک بحران سیاسی گنگ و نامشخص در کابل در جریان است که عمیقتر از حقایق معلوم و مشخص به نظر میرسد. عوامل این بحران شامل ادامه توقف فعالیت در پوهنتون، اقتصاد گداز، قیمتی مواد ارتزاقی

و توزیع غیر مساویانه مواد ارتزاقی، کمبود بوره، راپور معتبر استعفای وزیر صحنیه (شاید استعفی قبول نشده

باشد) و راپور تصمیم به استعفی توسط وزرای معارف و داخله میباشد. همچنان تصمیم کابینه در مورد ادامه پالیسی قبلی در مورد پشتونستان که منتقدین حکومت آنرا یک نمونه دیگر بی تصمیمی حکومت تعبیر مینمایند، قصه های رشوتخوری توسط

مقامات بلند رتبه حکومت، سوء اداره، و عدم تکمیل نصاب در ولسی جرگه عوامل دیگر مشمول در این بحران میباشند.

2 - برای ساکنان کابل که در اینجا مدت زیاد زنده گی کرده اند، به شمول من، این موضوعات بسیار غیر عادی و بسیار بزرگ است. از طرف دیگر با آنکه لست مشکلات بالا بدون در نظر گرفتن موفقیت های حکومت غیر عادلانه به نظر میرسد، اما به نظرمی آید که در داخل حکومت یک نوع حالت قبولی این وضعیت و نکردن هیچ کاری در رفع این مشکلات مشاهده میشود و به نظر میرسد که حکومت از کوشش کردن برای رفع این مشکلات خسته شده و پادشاه بخاطر این ادعا در موردش که وی تصمیم گرفته نمیتواند یا نمیخواهد تصمیم بگیرد مورد انتقاد روز افزون قرار گرفته است.

3 - در ارتباط با مقدمه بالا وزارت خارجه باید مسائل ذیل را مورد ملاحظه قرار بدهد:

مسئله اول- به تاریخ 11 مارچ مطابق 21 ماه حوت سال 1350 رئیس دفتر اطلاعات وزارت خارجه افغانستان، وحید عبدالله، به خواهش خودش به خانه سفیر امریکا تشریف آورد. ما وحید عبدالله را از سالها به اینطرف منحیث یک طرفدار سرسخت صدراعظم سابق سردار داود میشناسیم. در این ملاقات وحید عبدالله از من پرسید که اگر سردار داود دوباره قدرت را بدست بگیرد، عکس العمل امریکا چه خواهد بود؟ در مقابل این سوال وی، من از وی پرسیدم که آیا این سوال را از من به امر سردار داود میپرسد؟ وحید عبدالله به من به صورت غیر مستقیم چنین جواب داد: " سردار داود میداند که من اینجا هستم." من به جواب وی گفتم که برای من مناسب نیست که در مورد مسائل داخلی افغانستان نظر بدهم.

مسئله دوم- به تاریخ 27 ماه مارچ سال 1972 میلادی مطابق به 7 حمل سال 1352 وحید عبدالله دوباره با یک مامور سفارت امریکا تماس گرفت و اظهار داشت که سوال های ذیل در یک

مجلس شب گذشته بین سردار داود، سردار نعیم و وحید عبدالله طرح شده و به وی مستقیماً وظیفه داده شده است تا این سوالات را به مأمور سفارت امریکا بسپارد تا از دولت امریکا پرسیده شود:

الف- موقف امریکا در مورد این که سردار داود دوباره قدرت را بدست بگیرد چیست؟

ب- آیا داود/نعیم بالای امریکا حساب کرده میتوانند که امریکا در مورد دوباره بدست گرفتن قدرت توسط آنها خوشبین خواهد بود؟

ج- آیا بعد از بدست گرفتن قدرت توسط داود/نعیم امریکا به ادامه کمک های اقتصادی و حمایت معنوی از حکومت افغانستان ادامه خواهد داد؟

د- آیا اضلاع متحده امریکا استقلال افغانستان را حفاظت خواهد کرد؟

به تاریخ 28 مارچ سال 1972 مطابق حمل سال 1350 هجری شمسی

مسئله سوم - راپور NHK 3262 تائید میکند که داود از ناکامی و عدم حرکت حکومت انتقاد کرده است و احتمال دو باره به قدرت آمدن سردار داود را بعید نمیداند. این را دوباره و تکرار می نویسم که احتمال دو باره به قدرت آمدن سردار داود را بعید نمیداند.

4 - تحلیل من از اوضاع به قرار آتی است: اول اینکه ما مطلقاً و این را تاکید میکنم که مطلقاً هیچ نشانه کدام تغیر فاحش در افغانستان مثل کودتا و غیره را در دست نداریم ، دوم اینکه ما به صورت عمومی درمورد درستی عمل وحید عبدالله شک داریم ، اما و من باید تاکید کنم که هیچ وقت قبل از این دفعه سوالاتی از جانب سردار داود با این درجه مشخص بودن و به این حد حاکمیت جدی به ما آورده نشده بود و دیگر اینکه با در نظرگرفتن رابطه تقریباً غلامی و باداری که وحید عبدالله با

سردار داود و سردار نعیم دارد، این ناممکن است که وحید عبدالله به خود این جرئت را بدهد که در پیغام سردار داود به ما تغییری آورده باشد. دوم اینکه سفیر جدید ایران در افغانستان، تفضلی، از من درمورد نظرم باره سردار دادود خان پرسید، این یک سوالی است که سال ها است کسی از من در این مورد نه پرسیده بود.

5 - به نظر من چانس دوباره به قدرت رسیدن سردار داود از احتمالات بعید می باشد. از طرف دیگر سیاست های شناخته شده سردار داود، و وفاداری های خویشی و خاندانی سردار داود احتمال کودتا توسط وی را غیرممکن می سازد. از طرف دیگر نامشخص و گنگ بودن ماهیت بحران احتمال کودتا را من حیث یک حرکت ناچار و مجبوری ناممکن می سازد. اما در هر حالت این ناممکن است که این حقیقت نادیده گرفته شود که در گروپ سردار داود حرکاتی در جریان است. به نظر من این حرکات در گروپ سردار داود به دو ترتیب تشریح شده میتواند: **اول -** بعد از یک دوران غیر فعال بودن، سردار داود تصمیم به بازی کردن یک نقش فعال گرفته است و **دوم -** عمده ترین اخطار وی در داخل شورای خاندان شاهی خواهد بود، نه یک حرکت خارج از حلقه خاندان شاهی.

6 - به نظر من با در نظر داشت این اوضاع و بدون این که ما عکس العمل زیاده تر از اندازه نشان بدهیم، این برخلاف منافع دولت امریکا خواهد بود که ما در مقابل این رجوع کردن داود به ما بی اعتنائی نشان بدهیم. من می خواهم این را تاکید کنم که بی اعتنائی به رجوع داود به ما، برخلاف منافع دولت امریکا خواهد بود. اگر ما به رجوع داود به ما بی اعتنائی کنیم، شک و تردید سابقه ای وی را در مورد ما و مفکوره ای را که امریکا دشمن وی است را تصدیق خواهیم کرد. و باید در نظر داشت که داود این ظرفیت را دارد که کینه ها را برای مدت طولانی با خود نگهدارد.

7 - در عین زمان ما باید از دادن یک چنان پری [قطعه بازی] به دست داود خود داری کنیم که موقعیت وی را در قطعه بازی مجادله قدرت داخلی قوی بسازد و حتی دور دورانه منحيث حمايت دولت امريكا تعبير شود.

8 - بنا برآن اگر وزارت خارجه موافقت داشته باشد، اينجانب طرز العمل ذيل را پيشنهاد ميکنم:
اول- ما بايد صرفاً با وحيد عبدالله از همان طريق مامور سفارت امريكا تعامل نمائيم.

دوم- جواب های ما به وی باید به ترتیب ذیل باشد:
1 - امور داخلی دولت افغانستان مربوط به دولت افغانستان میباشد و این برای دولت امریکا مناسب نیست که در این مورد نظر بدهد. تاکيد شود که برای ما مناسب نیست تا در این مورد نظر بدهيم.

2 - منحيث یک پرنسيپ عمومي متذکر ميشويم که طرز برخورد و نظر دولت امريكا در تمام دنيا و در موردهمه ای ممالک دنيا به پاليسي ها و طرز برخورد ممالک مذکور در قبال دولت امريكا مرتبط است. خاصتاً پاليسي ها و طرز برخورد ممالک در قبال منافع دولت امريكا و در قبال صلح و ثبات در منطقه میباشد.

3 - اگر داود ويا وحيد عبدالله پيرسند که آيا اين نظريات از واشنگتن ابلاغ شده است، من به مامور سفارت هدايت ميدهم که جواب بدهد وی اجازه ندارد زياده تر از اظهارات فوق چيزی بگويد.

9 - از وزارت خارجه تقاضای نظر و رهنمائی میگردد.
10 - در صورت صلاحديد وزارت خارجه ميتواند موضوع را برای تهران و اسلام آباد تکرار نمائيد.
ر ابرت نيومن - سفير

مبحث دوازدهم

سفر غیر مترقبه شاه برای تداوی چشم به لندن

**مشتی که با سرنوشت افغانستان گره خورده
بود!**

تلگرام مورخ 26 جون 1973 سفارت امریکا در کابل عنوانی وزارت خارجه آن کشور مشعر است که: «اعلیحضرت محمد ظاهر شاه روز 25 جون ناگهانی رهسپار لندن گردید... سفر پادشاه نتیجه نیازمندی به مداوی خونریزی چشم بود که برطبق یک گزارش روز 18 جون 1973 (28 جوزا 1352) چشم وی با توپ والیبال زخمی شد... شاه صبح وقت روز 23 جون به شفاخانه نور در کابل رفت...» دو روز بعد بتاریخ 25 جون (4 سرطان) پادشاه به مقصد تداوی چشم با پسرش شهزاده شاه محمود و خانمش و سردار عبدالولی، همچنان داکتر ابراهیم مجید سراج، داکتر سعدالله غوثی رئیس تشریفات و داکتر عبدالفتاح نجم طبیب مخصوص شاه و چند نفر دیگر رهسپار لندن شدند.

صبور الله سیاه سنگ نویسنده و محقق افغان وقوع حادثه را مختصر چنین بیان میکند: «درست وقتی شاه بلند قامت میخواست توپ را آن سوی جال پرتاب کند، هاشم میزاد [یکی از بازکنان طرف مقابل] برای جلوگیری از ضربه، خیز برداشت و مشتش را با شدت به سوی توپ کوبید. آن مشت

که گوئی سرنوشت افغانستان درمیانش گره خورده بود، به جای توپ، به چشم پادشاه حواله شد و رویش را خونین کرد.» (سیاه سنگ، صبورالله: "چشم خونین پادشاه"، منتشره افغان جرمن آنالین، مورخ 2 می 2010)

پوهاند داکتر عبدالفتاح نجم که مدت بیش از ده سال را به حیث داکتر و طبیب مخصوص در خدمت شاه گذرانیده و در 32 سفر در داخل و خارج کشور او را همراهی کرده بود و در این بازی والیبال نیز اشتراک داشت، حادثه را طی یک مصاحبه رادیویی چنین شرح میدهد: «درکاریز میر ما هفته دو روز خدمت شان [پادشاه] میرفتیم، آنجا یک میدانک والیبال بود. والیبال را اعلیحضرت خوش داشتند. دست یک نفریکه مقابل اعلیحضرت استاده بود، در عین توپ زدن انگشتش به چشم اعلیحضرت خورد. من دیدم که از چشم اعلیحضرت خون آمده، باز رفتیم در شفاخانه نور که در آنوقت یک داکتر بسیار خوب آمده بود از انگلستان. سه شب متواتر اعلیحضرت را معاینه کرد که من بودم و عبدالولی جان و همگی میرفتند باز ابراهیم جان مجید که وزیر صحتیه بود، همگی گفتند که چیزی مهم نیست، اما با آنهم احمد شاه جان [شهزاده] و دیگر فامیل مرا وادار ساختند که تو داکتر معالج هستی اگر در آینده کدام خطر برای پدر ما پیش میشود، تو مسئول هستی که بعد از آن اعلیحضرت تشریف آوردند به لندن.»

دیدار غیرمترقبه محمد نعیم خان با پادشاه در لندن:

قابل ذکر است که حین مواصلت پادشاه به لندن، داکتر همیشگی معالج چشم شان به رخصتی رفته بود و بعد از چند روز آمد و به گفته داکتر نجم: «پیش ازاینکه اعلیحضرت بیایند به ایتالیا، چهار یا پنج روز طول کشید تا که معاینات چشم اعلیحضرت تمام شد و عبدالولی جان مطمئن شد که چشم

علیحضرت چیزی قابل تشویش نیست، باز اینها آمدند به کابل یعنی پیش از آمدن عبدالولی جان عرض کردم که سردار صاحب محمد نعیم خان آمدند بصورت ناگهانی برای ملاقات علیحضرت، در آن زمان عبدالولی جان از اطاق برآمده بود و شاه محمود جان [پسرشاه] هم نبود، تنها علیحضرت و خود سردار محمد نعیم خان مرحوم ملاقات داشتند و گپ می زدند.» (متن مصاحبه داکتر نجم، مندرج مقاله: "گوشه از تاریخ: اظهارات یک شاهد عینی در باره سفر علیحضرت محمد ظاهر شاه در لندن برای تداوی چشم و عواقب آن"، از این قلم، منتشره افغان جرمن آنلاین، مورخ 17 جنوری 2015)

بعضی ها معتقد اند که کودتای سرطان در اثرسازش بین دوپسرکاکا صورت گرفته است که برطبق یک تفاهم قبلی بین آنها، شاه به بهانه تداوی به اروپا رفت و عبدالولی را نیز با خود برد و جای را برای داود خان خالی ساخت. این ادعا با دلایل زیاد منطقی و موجه نیست و با عقل سلیم برابر نمی آید، ولی احتمال اینکه شاه در آخرین روزها از امکان وقوع کودتا اطلاع یافته باشد، بسیار قرین به واقعیت است. به این شرح که: وقتی شاه جهت تداوی چشم رهسپار لندن شد، چند روز بعد سردار محمد نعیم خان به ادامه سفر خود از امریکا و اتحاد شوروی بصورت غیر مترقب به لندن آمد و به دیدار شاه در هتل رفت. شاه و عبدالولی با نعیم خان دیدار کردند. پوهاند داکتر عبدالفتاح نجم طبیب خاص پادشاه و یکی از اعضای معیتی در این سفر، چشم دید خود را ضمن یک مصاحبه مفصل رادیویی در فبروری 1999 چنین بیان کرد:

«عرض کنم در همین تداوی چشم که علیحضرت تشریف آوردند به لندن به هوتلی که بودند، بصورت ناگهانی و بدون خبر سردار صاحب محمد نعیم خان آمدند. سردار محمد نعیم خان برای معاینه نیامده بودند، رفته بودند امریکا و بعداً

روسیه و باز آمدند ناگهانی پیش اعلیحضرت به لندن در همان هوتلی که ما بودیم، در آنجا در پایان من خودم نشسته بودم، سعدالله جان بود، دیگر سید وحید الله عبدالله که پسان معاون وزارت خارجه شده بود و در آنوقت شارژ دافیر سفارت ما در لندن بود و ابراهیم جان مجید سراج بودیم که سردار صاحب محمد نعیم خان آمدند و با همه سلام و علیکی کردند و بعد مصافحه بالا رفتند پیش اعلیحضرت در اطاق شان. ما همگی تعجب کردیم که چطور شد؟ تا آنکه زمانی عبدالولی جان از اطاق برآمدند، او نیز همراه اعلیحضرت هم از کابل آمده بود. باز عبدالولی جان از اطاق برآمد، دو به دو آنها مشوره کردند و مذاکره کردند یک ساعت دو ساعت. بعد پایان شدند باز برای نان خوردن اعلیحضرت، عبدالولی جان و سردار محمد نعیم خان و سعدالله جان رفتند، چون سعدالله جان کشیر [خزانه دار] بود و پیشش پیسه بود. باز ما در هتل نان خود را خوردیم. همگی تبصره کردند که چطور شد که سردار صاحب محمد نعیم خان ناگهانی آمدند به پیش اعلیحضرت!»

(در این مورد داکتر سعدالله غوثی رئیس تشریفات و یکی از اعضای هیئت معیتی اعلیحضرت این ادعای داکتر فتاح نجم را رد میکند و وطنی یک صحبت خصوصی با اینجانب گفت که حین ملاقات هیچگاه عبدالولی اتاق را ترک نکرد.) چند روز بعد عبدالولی روانه کابل گردید و شاه نیز از لندن به ایتالیا رفت.

داکتر نجم در ادامه گفت: «خوب باز هم پس از اطلاع از کودتا ما [از جزیره] به روم آمدیم. اما بعضی چیزهای دیگر شد که در همان جزیره که بودیم (البته قبل از اطلاع از وقوع کودتا) من از اعلیحضرت هیچ وقت اینرا ندیده بودم مثلاً یک پیراهن خود را به یاور داد که همین نزدت یادگار باشد، یک چیز برای من داد و یک چیز.. من هیچوقت از اعلیحضرت اینطور چیزها را ندیده بودم»

اینکه شاه و نعیم خان (احتمالاً در حضور عبدالولی و یا در غیابش) در همچو موقع حساس باهم چه گفتند، هیچکس نمیداند. حدس و گمان اینجانب در اینست که: احتمالاً نعیم خان به پادشاه گفته باشد که در این اواخر کمونیستها در صدد یک کودتا در کشور میباشند و از محمد داود خواسته اند تا سرکردگی کودتا را بدست گیرد. محمد داود در حال تردد است و نمیداند چه کند. کمونیست به او گفته اند اگر او در این کار پیشقدم نشود، خود آنها فوری دست بکار خواهند شد. داود خان فکر میکند که کناره گرفتن او در این موقع در حقیقت سپردن افغانستان بدست یک مشت نوکران روس خواهد بود، آن وقت هم افغانستان برباد خواهد رفت و هم سلطنت و خاندان. (الغیب عندالله)

با این ترتیب میتوان حدس زد که جواب شاه به نعیم خان چیزی دیگر جز این سه حالت بوده نمیتواند: خاموشی، یا مخالفت و یا قبول این واقیعت تلخ که داود خان این وظیفه را بعهدہ بگیرد.

آیا محمد نعیم خان از پلان کودتا قبلاً آگاه بود؟

بعضی ها به این نظر اند که سردار نعیم خان از پلان کودتا قبلاً هیچ اطلاعی نداشت و فقط در همان شب کودتا از آن آگاه شد. بناءً با این دلیل اینکه محمد نعیم خان برای رساندن همچو خبر و معلوم کردن نظر اعلیحضرت در زمینه بطور غیر مترقب به دیدار شاه در لندن رفته باشد، بر طبق این نظر بی اساس تلقی میگردد. چنانکه محمد عزیز نعیم - پسر نعیم خان و داماد پادشاه که در آنوقت به حیث عضو سفارت افغانی در لندن ابفای وظیفه میکرد، با آنکه یکبار گفته بود که پدرش از جزئیات کودتا تا آخرین روز اطلاع نداشت، ولی بعداً در مورد چگونگی کودتا از قول پدرش چنین گفت که: «از اینکه یک کشور خارجی کشور ما را اشغال نماید، همین کودتا بهتر است.» (اکرم، محمد عاصم: "سردار محمد داود"، ویرجینیا، 2001، صفحه 202)

اما خوشبختانه اکنون اسنادی در دست است که آگاهی محمد نعیم خان را از تصمیم کودتا یک سال سه ماه قبل از وقوع آن بیان میکند. اخیراً متن تلگراف مورخ 31 مارچ 1972 (11 حمل 1351ش) سفیر آنوقت امریکا در کابل "رابرت نیومن" در مورد مراجعه وحید عبدالله به نمایندگی از محمد داؤد خان به دولت امریکا در رابطه به قدرت رسیدن مجدد سردار داؤد خان به نشر رسیده است که در یک قسمت آن چنین آمده است:

«مسئله اول - به تاریخ 11 مارچ 1972 مطابق 21 حوت 1350 رئیس دفتر اطلاعات وزارت خارجه افغانستان وحید عبدالله به خواهش خودش بخانه سفیر امریکا تشریف آورد. ما وحید عبدالله را از سالها به اینطرف منحیث یک طرفدار سرسخت صدراعظم سابق سردار داؤد می شناسیم. در این ملاقات وحید عبدالله از من پرسید که اگر سردار داؤد دوباره قدرت را بدست گیرد، عکس العمل امریکا چه خواهد بود؟ در مقابل این سؤال، من از وی پرسیدم که آیا این سؤال را از من به امر سردار داؤد میپرسد؟ وحید عبدالله به من بصورت غیر مستقیم چنین جواب داد: "سردار داؤد میدانند که من اینجا هستم." من به جواب وی گفتم که برای من مناسب نیست که در مورد مسائل داخلی افغانستان نظر بدهم.»

همچنان در ادامه موضوع در تلگراف مذکور چنین آمده است:

«مسئله دوم - به تاریخ 27 مارچ 1972 مطابق 7 حمل 1351 وحید عبدالله دوباره با یک مامور سفارت امریکا تماس گرفت و اظهار داشت که سؤال های ذیل در یک مجلس شب گذشته بین سردار داؤد، سردار نعیم و وحید عبدالله طرح شده و به وی مستقیماً وظیفه داده شده است تا این سؤالات را به مامور سفارت امریکا بپردازد تا از دولت امریکا پرسیده شود:

الف - موقف امریکا در مورد این که سردار داؤد دوباره قدرت را بدست گیرد، چیست؟

ب - آیا داؤد/نعیم بالای امریکا حساب کرده میتوانند که امریکا در مورد دوباره بدست گرفتن قدرت توسط آنها خوشبین خواهد بود؟

ج - آیا بعد از بدست گرفتن قدرت توسط داؤد/نعیم امریکا به ادامه کمک های اقتصادی و حمایت معنوی از حکومت افغانستان ادامه خواهد داد؟

د - آیا اضلاع متحده امریکا استقلال افغانستان را حفاظت خواهد کرد؟

دراغاز این گزارش مختصری در باره اوضاع عمومی در افغانستان اشاره گردیده و چنین آمده است: « در این روز ها یک بحران سیاسی گنگ و نامشخص درکابل در جریان است که عمیقتر از حقایق معلوم و مشخص به نظر میرسد. عوامل این بحران شامل ادامه توقف فعالیت در پوهنتون، اقتصاد گند ، قیمتی مواد ارتزاقی و توزیع غیر مساویانه مواد ارتزاقی ، کمبود بوره ، راپور معتبر استعفای وزیر صحنه (شاید استعفی قبول نشده باشد) و راپور تصمیم به استعفی توسط وزرای معارف و داخله میباشد. همچنان تصمیم کابینه در مورد ادامه پالیسی قبلی در مورد پشتونستان که منتقدین حکومت آنرا یک نمونه دیگر بی تصمیمی حکومت تعبیر مینمایند، قصه های رشوتخوری توسط مقامات بلند رتبه حکومت، سوء اداره، وعدم تکمیل نصاب در ولسی جرگه عوامل دیگر مشمول در این بحران میباشد». (برای شرح مزید دیده شود: متن تلگراف مندرج سند شماره 196 وزارت خارجه امریکا که توسط احمد فواد ارسلا از انگلیسی ترجمه شده و در پورتال افغان جرمن آنلاین مورخ 13 جون 2015 به نشر رسیده، درمبحث گذشته بطور مکمل درج گردیده است)

جای تعجب است که درعین زمان مارشال شاه ولیخان (پدر سردار عبدالولی) عم پادشاه و محمد داؤد خان تلاش میکند

تا بین پادشاه و محمد داؤد خان مناسبات را دوستانه ساخته و آنها را به اصطلاح "آشتی" دهند. متن تلگراف مورخ 13 اپریل 1972 (24 حمل 1351) سفیر امریکا در کابل به وزارت خارجه امریکا این موضوع را تذکر میدهد و در ضمن می افزاید که: «در این روزها آوازه های دخول دوباره سردار داؤد در دولت در بین حلقه های مختلف در کابل زیاد شده است.» (برای شرح مزید دیده شود: متن تلگراف شماره 2042 سفیر امریکا در کابل عنوانی وزارت خارجه امریکا، ترجمه احمد فواد ارسلا، منتشره افغان جرمن آنالین، مورخ 11 جولای 2015)

یک سند محرمانه دیگر وزارت خارجه ایالات متحده امریکا که توسط رابرت فلاتین - مامور آن وزارت بتاريخ 31 می 1972 تحت عنوان "افغانستان - بحران در حال داغ شدن" گزارش شده، حاکی از شرح احوال متشنج افغانستان در سال های اخیر سلطنت است، بخصوص در دوره صدارت داکتر عبدالظاهر که مواجه با سلب اعتماد از طرف ولسی جرگه بود و در این ارتباط یک تحول مهم پیشبینی می شد. در یک قسمت گزارش فوق چنین آمده است: «اعضای سفارت امریکا در کابل در این مورد اتفاق نظر دارند که اگر درجه شدت موضوعات بحران زای فعلی پائین برود، باز هم بحران به شکلی دوام خواهد یافت... بنا بر آن پیشبینی شده میتواند که این بحران تا یکسال دیگر شاید هم تا انتخابات سال 1973 ولسی جرگه و شاید هم تا سال 1974 و شاید زیادتیر تا آن حدی دوام کند که به سرحد انفجار برسد. و اگر بحران به سرحد انفجار برسد، نتیجه احتمالی آن برگشت اداره مستقیم خاندان شاهی خواهد بود که بوسیله یکی از قدرتمندان خاندان شاهی سردار داؤد و یا سردار ولی عملی خواهد شد» که کودتای محمد داؤد بروز 26 سرطان 1357 این پیشبینی را تحقق بخشید. ("سند راپور رسمی از سفر تحقیقاتی مامور

وزارت خارجه امریکا به کابل در سال 1972"، ترجمه: احمد فواد ارسلا، منتشره: افغان جرمن آنلاین، مورخ اول آگست 2015 - ضمیمه متن انگلیسی)



بازیگران عمده قدرت و سیاست در افغانستان از سال
1325 تا سال 1357

یک عکس بسیار کمیاب: اعلیحضرت محمد ظاهر شاه در بین
دوقطب قدرت خاندانی: از راست به چپ: سردار عبدالولی،
مارشال شاه ولیخان، اعلیحضرت محمد ظاهرشاه، سپه
سالار شاه محمود خان، سردار محمد نعیم و محمد داود

مراجعت فوری سردار عبدالولی از لندن به کابل:

دراثرپخش همین آوازه ها در کابل سردار عبدالولی موضوع
را با اعلیحضرت درمیان میگذارد و بعداً طی یک صحبت
شخصی به جنرال نذیرسراج جریان را چنین شرح میدهد:
«من از تحریکات داود خان اطلاع داشتم و برای بدست
آوردن اطلاعات مؤثق سه نفر از صاحبمنصبان جوان را
وظیفه داده بودم که در حلقه همکاران داود خان داخل شده و

به من جریانات را خبر بدهند. ازین سه نفر دوی آن زنده است که نمیخواهم نام ببرم. نفر سوم که تورن صاحب جان خان قوماندان گارد داؤد خان بود ازطرف رژیم کمونیستی کشته شده است. هرسه نفر مذکور تازه ترین خبرها را با نوارهای گفت و شنیدهای جلسات داؤد خان بمن آوردند. من نوارهای ثبت شده را به اعلیحضرت شنونده و بعرض رساندم تا بمن اجازه دهند که همه این تحریکات را در ظرف یک شب از بین برده و داؤد خان را شخصاً به منزلش رفته و توقیف نمایم. اعلیحضرت گمان میکردند که نظر به نفرت و انزجار که من از داؤد خان دارم، در صدد انتقام گیری از او میباشم. ازاینرو به من چنین دستور دادند: "نی اغه لاله به هیچ تشبثی دست نخواهد زد، غرضدار او نباشید." (سراج، جنرال محمد نذیر: رویدادهای افغانستان، 1977، صفحه 67 و 68) [قابل ذکر است که این صحبت سالها بعد هنگامیکه سردار عبدالولی و جنرال سراج هردو در اروپا مهاجر بودند، صورت گرفته است.]

دراین سناریو که اگر صحبت درحضور عبدالولی صورت گرفته باشد یا درغیاب او، در هردو حالت واضح است که تحمل شنیدن همچو خبر برای عبدالولی بسیار ناراحت کننده بود و با طمطراق همیشگی به شاه اطمینان میدهد که فوری به کابل رفته و برای جلوگیری از حادثه جداً داخل اقدام میشود. به همین دلیل عبدالولی درظرف دو سه روز لندن را بعزم کابل ترک گفت. او درکابل همه رده های بالائی اردو را زیر مراقبت قرار داد، ولی نشانه ای از کودتا و کودتا گران را نیافت و موفق نشد تا پلان تاکتیکی کودتا را که به احتمال قوی به همکاری مشاوران شوروی که به همه رموز اردوی کشور واقف و مسلط بودند، تنظیم گردیده بود، کشف و خنثی سازد. غوث الدین فایق در مورد اینکه سردار عبدالولی او را احضار کرد و جویای معلومات در باره کودتا شد، چنین می نویسد:

«به روز 8 سرطان 1352 جهت اجرای کاری به یونت ساختمان پلچرخی رفته بودم، جمعه گل دریور رئیس تعمیرات در یونت آمد، برایم گفت سردار صاحب عبدالولی خان شما را به قوای مرکز خواسته و رئیس صاحب مرا هدایت داد که شما را به قوای مرکز برسانم. باشنیدن این سخن روح از کالبدم خالی شد، درک کردم که راز افشاء شده و گرفتار خواهم شد. ... و قتیکه به مقر قوماندانی رسیدم، دفتر انتظار را مملو از افسران و موسفیدان پکتیا دیدم. شاه محمود خان یاور بمجرد دیدن من به دفتر کار عبدالولی خان داخل شد، زود برآمد و مرا گفت شما را خواست. من داخل دفتر کار شدم، بعد مصافحه مختصر فرمودند نام شما چیست و از کجا هستید؟ من به سؤال شان پاسخ دادم. بعد برایم گفت: شما با داؤد چه رابطه دارید؟ من گفتم کدام داؤد؟ گفت داؤد معروف، بعد به عصبانیت گفت سردار داؤد. من در جواب گفتم: بخدا و قرآن اگر بین من و سردار محمد داؤد کدام رشته و قرابت باشد، من از جبل السراج پروان و او از کابل است...» بعد از توضیحات مزید فایق می نویسد: «دراخیر برایم گفت درکجا وظیفه دارید؟ گفتم مدیر میخانیک یونت اول ریاست تعمیرات وزارت دفاع هستم، روغنیات و پرزه جات وسایط کار را تهیه میکنم. بعد خدا حافظی کرده مرا رخصت نمود.» فایق علاوه میکند که: «من که از این ورطه جان سلامت بردم، درک کردم که دشمن در کمین است و روزی با تمام رفقا دستگیر خواهم شد. غلام حیدر رسولی نفر ارتباط ساعت 4 بجه همان روز پیامی از سردار مرحوم را برایم آورد. من موضوع افشای راز را کتباً برایش خبر دادم و تذکر دادم که کشیدن انتظار شاه را مصلحت نمی بینم، احتمال گرفتاری من و رفقایم محتمل است، ما الی شب 25 سرطان احضارات خود را تکمیل و شب مذکور بعمل اقدام خواهیم نمود....» (شرح مزید - فایق: "رازی را که..."، صفحات 58 تا 60)

مبحث سیزدهم

چگونه سلطنت چهل ساله با تمام آرگاه و بارگاه در ظرف پنج ساعت سقوط کرد؟

محمد داؤد در مورد کودتا چه احساس داشت؟

استاد محمدعزیزنعیم (پسر سردار محمد نعیم خان و داماد اعلیحضرت محمدظاهرشاه) طی یک مصاحبه با ولسمل - ناشر و مدیر مسئول نشریه "مجاهدولس" اظهار نمود که: «در برابر یک پرسش این نگارنده [محمدعزیزنعیم] از رئیس جمهور مرحوم [محمدداؤد]، مبنی بر اینکه آیا در قیام 26 سرطان 1352 مخفیانه کدام تفاهمی با شوروی و کمونیستها بود یا خیر؟ آن مرحوم خدا را شاهد آورد که هرگز پوشیده و آشکار همچو تفاهمی صورت نگرفته بود. ماهیت کمونیستی تعدادی از افسران که در قیام 26 سرطان سهم داشتند، از مرحوم داؤدخان مخفی نگهداشته شده بود.» محمدعزیزنعیم در ادامه می افزاید: «اشتباه جبران ناپذیر مرحوم محمد داؤد خان که در نهایت موجب ناکامی اش گردید، عبارت بود از انتخاب نادرست همکاران، اومی پنداشت که هرافغان صاحب تحصیل و صاحب نظر حتماً وطنپرست با درد و با درک و متعهد به اعتلا و پیشرفت افغانستان میباشد و آنچه را به زبان میگوید، به دل نیز باور دارد! اونتوانست تا آخر عمر درک کند که عده ای اینها کمتر وطنپرست و بیشتر تن پرست از آب درآمدند.» اومی افزاید: «شک نیست که مرحوم

محمد داؤد خان در مدت مسئولیت هایش در خدمت و طنش مرتکب سهوها و اشتباهاتی شد که عواقب ناگوار را بار آورد، اما بی انصافی خواهد بود، اگر او را یگانه عامل این همه عواقب پنداریم.» ("مصاحبه اختصاصی مجاهدولس با جناب محمد عزیز نعیم"، منتشره "د ولس مل ژوند، سیاسی هلی خلی او خاطری" جلد اول، 1389، صفحه 683 - 684)

این جمله که «ماهیت کمونیستی تعدادی از افسران که در قیام 26 سرطان سهم داشتند، از مرحوم داؤد خان مخفی نگهداشته شده بود.» درست است، اما محمد داؤد کسی نبود که چشم بسته به حرف هر کس باور کند. او از این نیرنگ بیخبر نبود و بخوبی میدانست که چه بازی در پیش است و حتی تصور کرده میتواندست که بازی نمونه "مصر" در اجندای نهائی بعضی ها وجود دارد و به همین دلیل در همان روزهای اول بعد از کودتا خواست از تمرکز قدرت در دست کسانی مشکوک جلوگیری کند و مقامهای ریاست دولت، صدارت، وزارت دفاع و خارجه را به خود اختصاص داد و نیز دونفر از معتمدان خود را که عضویت در کودتا نداشتند نیز بدون مشوره با اعضای کمیته مرکزی کودتا به وظایف حساس وزارت دفاع و خارجه مقرر کرد. با آنهم نسبت ضعف قدرت که برای اجرای نقشه کودتا در خود احساس میکرد، میخواست در آغاز از نیروهایی چپ متمایل به جناح خلق و پرچم تاحد ممکن به نفع خود استفاده کند و بعد از یک مرحله به تدریج در تصفیه آنها اقدام نماید.

همین احساس ضعف و ترس از احتمال ناکامی کودتا بود که محمد داؤد را گاه گاهی در مورد راه اندازی فوری کودتا دچار شک و تردید ساخته بود و آنهم بیشتر به دو دلیل: یکی اینکه وقتی متوجه می شد که با تعداد تقریباً 90 نفر شاملان کودتا چگونه میتوان از موفقیت آن مطمئن بود، آنهم در برابر چندین فرقه نظامی در کابل که زیر پوشش قوای مرکز در

راس آن سردار عبدالولی با تمام قدرت قرار داشت و برای حفظ نظام از سالها بدینسو این قوای بزرگ در کابل متمرکز و مجهز گردیده بود. دیگر اینکه زیر تأثیر غیرت افغانی که چگونه در غیاب پادشاه که در آنوقت جهت تدای چشم به لندن رفته بود، کودتا کند، چنانچه داکتر شرق از قول محمد داؤد می نویسد که می گفت: "در غیاب شاه به کودتا اشتراک نمیکنم، زیرا چنین حرکتی به نظر جامعه افغانی نامردانه تلقی میشود." از جانب دیگر محمد داؤد ترس آنرا داشت تا مبادا شاه افغانستان توسط شاه ایران و حکومت پاکستان تحریک و بواسطه دوستان خارجی اش به بازگشت به افغانستان تشویق و در نتیجه جنگ داخلی را در افغانستان پیاده کند.» (مأخذ فوق... صفحه 162)

داکتر شرق در ادامه می افزاید: «ولی جمهوریخواهان [مقصد شرق از یک تعداد سرگروههای وابسته بخودش شامل در کودتا است که سالها بعد آنها را به "جمهوریخواهان" مسمی ساخته است] از استدلال محمد داؤد برداشت دیگری داشتند و به تأخیر کودتا موافقه نمیکردند، چنانچه صبح روز 25 سرطان سید عبدالاله و عبدالقدیر [نورستانی] و پسانتر غلام حیدر رسولی و محمد سرور نورستانی نزد آمده گفتند: "سرگروهها تصمیم گرفته اند، اگر محمد داؤد به کودتا اشتراک نمی کنند، اختیار دارند، اما تو مجبور هستی از تصمیم و اراده رفقا پیروی کرده قومانده کودتا را بعهده بگیری؛ من که باور داشتم با قبول چنین مسئولیتی همه چیز از هم می پاشد، بناء موضوع را به همان صبح وقت با محمد داؤد در میان گذاشته [برایشان] گفتم: در این مرحله حساس نمیشود تصمیم رفقا را نادیده گرفت و فیصله آنها را رد کرد، زیرا اگر حادثه بدی اتفاق افتد، آنها شما را مسئول می دانند.» حسن شرق علاوه میکند: «در اثنای گفتگو با محمد داؤد، غلام حیدر رسولی و محمد سرور نورستانی که تا اندازه از دو دله شدن محمد داؤد

در کودتا برافروخته هم بودند، داخل اطاق شدند. بعد از گفت و شنود با آنها، چون محمد داود رفقا را به کودتا مصمم یافتند، فرمودند: "از اندیشه و تلقی رفقا به معطلی کودتا واقعاً پشت انسان میلرزد، از آنرو هر چه بادا باد با شما بوده و هستم. بناءً طبق پلانی که به دهم سرطان طرح شده بود، امشب ساعت یک و نیم شب سه شنبه 26 سرطان به یاری خداوند پاک اقدام شود"؛ و به غلام حیدر رسولی و محمد سرور نورستانی وظیفه دادند تا سرگروپ ها را جهت آمادگی برای سرنگونی نظام شاهی مطلع ساخته تا به ساعت گفته شده منتظر امر حرکت باشند و هم فیصله شد که محل قومانده خانه محمد داود و جای دستگیر شوندهگان خانه عبدالقدیر نورستانی باشد، زیرا خانه او به گوشه افتاده بود و همسایه نداشتند و مرا هدایت دادند تا در آن شب همراهی شان در محل قومانده باشیم. محمد داود به رسولی گفت: "اگر بنا بر اتفاق نتوانم با شما تماس بگیرم، در آن صورت داکتر با شما تماس خواهد گرفت."» (مأخذ بالا، صفحه 161 - 162)

متن فوق آنچه از کتاب "تأسیس و تخریب اولین جمهوری افغانستان" اقتباس گردید، با متنی که در کتاب "کرباس پوشها" (صفحه 108) آمده است، فرق دارد؛ در کتاب کرباس پوشها متن مختصر بوده و فقط از دو نفر رسولی و سرور نورستانی نام برده شده، در حالیکه در کتاب بعدی نام های سید عبدالاله و قدیر نورستانی نیز بر آن علاوه گردیده است؛ در کتاب کرباس پوشها این ملاقات با ذکر "روزی بعد" خلاصه شده و اما در کتاب بعدی تاریخ این ملاقات بروز 25 سرطان مشخص گردیده است. در اینجا سؤال میشود که چگونه در ظرف یکروز امکان داشت همه اقدامات برای یک کاربسی مهم و خطیر آنهم بطور سری و مخفی آماده گردند؟ لذا گمان میرود که ملاقات چند سرگروپ با محمد داود باید در حواشی روزهایی صورت گرفته باشد که پادشاه هنوز هم در لندن بوده

است، زیرا سفر غیرمترقب سردار محمد نعیم به لندن و دیدار او با پادشاه روی موضوعی صورت گرفته خواهد بود که با این فشار سرگروپ ها بر محمد داود مبنی بر اینکه اگر او در کودتا اشتراک نکند، آنها خود شان به آن کار اقدام خواهند کرد، ارتباط میگیرد.

علاوتاً حسن شرق باز هم از نگرانی و تشویش محمد داود در اجرای موفقانه عملیه کودتا تذکر داده و در کتاب "کرباس پوشها" می نویسد: «داود خان همان شب کودتا با پسر خود ویس به خانه من آمد و گفت: "تا همین دقیقه پسر من از کودتا اطلاع ندارد. در این نیمه شب از تو یک خواهش دارم و به حیث یک برادر بزرگ به تو امر میکنم،... در صورت ناکامی به خداوند بزرگ ترا سوگند میدهم اگر من قادر به خود کشی نشدم، مرا از بین بردارید، زیرا زندگی برایم ارزش اسارت را ندارد"، میخواستم چیزی بگویم به همراه ویس پسر خود به موتر سوار شد و خدا حافظی کرد و رفتند.» ("کرباس پوشها.."، صفحه 109 و 110)

در اینجا این سؤال در ذهن خطور میکند که چرا محمد داود در شب کودتا با پسر خود به خانه داکتر شرق رفت و باز هم چرا خواست با ابراز اینکه اگر قادر به خود کشی نشود، او را از بین ببرد و با اینکار بجای آنکه مورال کودتاچیان را تقویه کند، در دل آنها ایجاد وسوسه کرد؟ لذا داکتر شرق در کتاب بعدی خود برای پرکردن این خلاء دلیلی را به این عبارت از قول محمد داود بیان میکند: «محمد داود فرمود: "به این جهت آمدم تا رفقا نگویند که همه در حرکت اند و داود نشسته." [...] و فرمود: "پاچاگل به محل چنار - محل قوماندانی هوایی انتظار دارد، او را با خود به خانه ام بیاورید" و سپس [محمد داود] کلید موتر خود را به من داده و خود با موتر ویس پسرش که به عقب او آمده بود، خواست سوار موتر شوند، آهسته گفت: "پسر من از کودتا خبر ندارد؛ ضمناً فرمود: "اگر خدای

ناخواسته موفق نشدیم از شما و پاچاگل خواهش میکنم، اگر خود کشی نتوانستم، مرا از میان بردارید، زیرا نمیخواهم به ناکامی و سرافکندگی زنده باشم.» در اینجا باز هم سؤال میشود که چرا محمد داؤد در آن شب مهم با پسر خود به خانه شرق بیاید و بعد کلید موتر خود را به شرق بدهد و خودش با پسرش که از کودتا خبر نداشت، دوباره رهسپار خانه خود شود؟

شرق می افزاید: «اوشان که قوماندانی بود مجرب و مردی بود ناترس، در دل شب با فرزندش که هردو غیر مسلح بودند، در جستجو و تقویه روحیه رفقای هم پیمان برای سعادت افغانستان کوچه به کوچه می گشتند.» [چرا کوچه به کوچه؟] این همه حرفهای است که در متن کتاب دوم علاوه شده، درحالیکه در کتاب کرباس پوشها چنین نکات وجود ندارند. [تأسیس و تخریب جمهوری... صفحه 164]

همچنان پاچا گل وفادار میگوید که: داؤد خان در شب کودتا هنگامیکه دستگاه مخابره را به خانه موصوف می برد، برایش گفته بود: در صورت ناکامی کودتا، او را به قتل برساند و علاوه کرده بود که: «من میدانم که پادشاه مرا اعدام نمیکند و مرا می بخشد، اما من اینگونه زندگی را نمیخواهم.» (شهرت ننگیال: "محمد ظاهر شاه"، صفحه 71)

طرح پلان عملیاتی کودتا:

در این مورد باز هم به سراغ نوشته های متفاوت داکتر شرق، غوث الدین فایق و نبی عظیمی میروم. داکتر شرق در هر سه کتاب خود راجع به پلان کودتا و تطبیق آن با آنکه تفاوت در جمله بندی ها و تزئید و تنقیص کلمات از جمله ذکر "جمهوری خواهان" بجای "سرگروپها"، "رفقا" و یا "کودتا چیان" دیده میشود، اما لازم است تا این موضوع را به استناد متن کتاب "تأسیس و تخریب اولین جمهوری افغانستان" او که بار اول در سال 1384 (2005م) به چاپ رسیده است، بررسی کرد.

شرق در زمینه می نویسد: «به اوائل سرطان 1352 ش سرگروپها به رهبر کودتا اطمینان میدهند که جمهوری خواهان برای سقوط سلطنت آماده ومنتظرهدایت اند. بناء محمد داؤدجهت اقدامات عملی وجلوگیری از برخورد احتمالی با داشتن نظریات سرگروپ ها تجویزکردند که درشب کودتا، همزمان با اشغال رادیو افغانستان و تصرف دستگاه مخابره سرتاسری، قوماندان ها واشخاص مؤثراردو که میتوانند قوای تحت فرمان خود را به مقابله کودتاچیان سوق دهند، دستگیر شوند، مانند وزیردفاع ملی، مارشال شاه ولی خان، قوماندان قوای مرکز، قوماندان فرقه ریشخور، قوماندان فرقه قرغه و قوماندان های قوای 4 و 15 زرهدار، قوماندان گارد شاهی، قوماندان قوای هوایی ومدافع هوا، قوماندان ژاندارم و پولیس، قوماندان کوماندو وهمکاران مؤثر شان.»

داکترشرق می نویسد: «محمد داؤد که سالها به حیث قوماندان فرقه، قوماندان قوای مرکز و وزیردفاع درتجهیز و تعلیم و تربیت اردو خصوصاً قوای زرهدار وهوایی نقش برانزده و سهم فعال داشتند، می دانستند که کدام قطعه درچه زمان و برای چه هدف سوق داده شود تا موفقیت نهائی را داشته باشد. بناء وظایف هر قطعه وهما هنگی همه را تنظیم ونقشه کودتا را ترسیم و وظیفه هرسرگروپ را مشخص و زمان حمله هرکدام را چنان عالمانه پی ریزی کرده بودند که واقعاً جای تکان خوردن ومقاومت به حامیان سلطنت باقی نمانده بود.»

شرق درادامه می افزاید: «بطورنمونه دستگیری قوماندان های قوای 4 و 15 زرهدار به عهده تانکیست ها بود و دستگیری قوماندان هوایی ودافع هوا را طرفداران پاچاگل وفادارتأمین میکردند. اشغال مرکز تلیفون سرتاسری به توره خان دگرمن و دیگر صاحب منصبان احتیاط واگذار شده بود. دستگیری قوماندان کوماندو و تسخیرگارد شاهی به

کوماندوهای تحت امر فیض محمد و تانکسیت های تحت امر حبیب الله [زرمتی] سپرده شده بود. از آنجائیکه قرارگاه قطعه انضباط در وزیر اکبرخان، محل بود وباش مارشال شاه ولی خان، وزیر دفاع ملی و قوماندان قوای مرکز [سردار عبدالولی] و مرکز رادیو افغانستان بود، دستگیری اشخاص گفته شده و تصرف رادیو را به قرار ذیل به قطعه انضباط داده بودند: محمد نبی عظیمی و چند صاحب منصب از قوای انضباط و دیگر قوا به دستگیری وزیر دفاع ملی، دستگیری مارشال شاه ولی خان توسط جان محمد و صاحب جان و چند همکار دیگر از قطعه انضباط، تصرف رادیو افغانستان بوسیله عبدالستار، سیدنجم الدین و رفقاییش از انضباط. با آنکه احمد ضیاء مجید همراه با محافظین خانه عبدالولی از دستگیری وی اطمینان می دادند، با وجود آن یک بلوک از کوماندو ویک زنجیر تانک از قطعه حبیب الله و چند صاحب منصب احتیاط هم گماشته شده بود تا در صورت لزوم با ضیاء مجید همکاری کنند و هم رهبر کودتا به غلام حیدر رسولی هدایت دادند تا قومانده حمله آوران خانه قوماندان قوای مرکز را شخصاً بعهده بگیرد.» ("تأسیس و تخریب اولین جمهوری"، صفحه 161)

داکتر شرق به محل چنار [واقع در حاشیه میدان هوایی کابل که مرکز قواندانی قوای هوایی و مدافعه هوایی بود] میرود و در آنجا با پاچاگل وفادار و دونفر دیگر - سید محمد گلابزوی [خلقی بزرگ] و محمد رحیم مستغنی [پسر جنرال کریم مستغنی] که به گفته شرق هر دو از جمله "جمهوریخواهان" بودند، ملاقی شده و پس از آنکه پاچاگل مراقبت قوای هوایی را به عبدالحمید محتاط در انشعب می سپارد، خودش با داکتر شرق به مرکز قومانده - خانه محمد داؤد می آید و در نصب آله مخابره که از قوماندانی هوایی به خود آورده بود، دست بکار میشود و یک پایه دیگر آنرا به محمد آصف داد تا به

قطعه انضباط انتقال دهد. بدین ترتیب دستگاه مخابره آماده شده و همه عناصر کودتا گوش به فرمان محمد داود میدهند.

آغاز و انجام عملیات موفقانه کودتا:

داکتر شرق می نویسد: «محمد داود به ساعت یک و نیم شب 26 سرطان با اتکاء به خداوند بزرگ به قطعات آماده شده برای تغییر رژیم شاهی به جمهوری قومانده حرکت دادند. چند ثانیه [!] بعد صدای زره دار و تانک ها از میان ارگ و بالا حصار بالا میگیرد و قطعات دیگر جمهوریخواهان بهرجائی که بودند، بسوی نکات قبلاً تعیین شده به حرکت می افتند و همزمان با دستگیری اشخاص مورد نظر، رادیو افغانستان و دستگاه مخابرات سرتاسری را اشغال و فلج می کنند.... صاحب منصبان همکار ضیاء مجید در قوای انضباط به دستگیری بسیاری از شخصیت های خاندانی و دولتی سهم بودند و ضیاء مجید به دستگیری شخص سردار عبدالولی تعیین شده بود. او بهتر از هرکسی دیگر کنج و کنار خانه او [سردار عبدالولی] را میتوانست زیر نظر داشته باشد، زیرا او عبدالحمید ضابط و عمرا خان خورد ضابط و محافظین خانه عبدالولی را جذب کرده بود. ضیاء مجید میگوید: "همین که قومانده رهبر کودتا را شنیدم، از دروازه به صدای بلند به عبدالولی گفتم که کودتا شده و باید تسلیم شود. او از کلکین نگاه کرده گفت: ضیاء تو؟، گفتم بلی او کلکین را می بندد و به صدای های پی هم اعتناء نمیکند. در این اثنا قطعه کوماندو و یک تانک از ارگ رسید. رسولی مردی که در آنشب به همه جا حاضر بود، پرسید: "عبدالولی تسلیم نشد؟"، گفتم نه! به تانکیست ها امر کرد تا آهن پوش خانه اش را هدف قرار دهند و من [ضیاء مجید] دویده به داخل خانه رفتم. در این اثنا توپ تانک پشت خانه را به هوا بلند می کند که ناگهان عبدالولی با لباس جنرالی و تفنگچه بدست پیش رویم سبز میشود، درحالیکه مرگ در چند قدمی ام رسیده بود، صدا

کردم والا حضرت تسلیم شوید. خلاف آنچه پنداشته بودم، او تفنگچه را دو دسته پیشکش و سراپا آماده ای تسلیمی بود که پاچا گل وفادار هم از خانه رهبر می رسد. او تفنگچه را گرفت و من عبدالولی را به خانه قدیر خان بردم.» (تأسیس و تخریب جمهوری.. صفحه 166)

شرق می نویسد: «ساعت 2:10 پاچاگل خبر دستگیری عبدالولی را آورد و تفنگچه او را با خود داشت، به او گفتم: تفنگچه و دستگیری عبدالولی را به تو تیریک میگویم. محمد داؤد برایم گفت ما برای چور و چپاول و تقسیم مال مردم کودتا نمیکنیم؛ درحالیکه از شنیدن این جمله تمام وجود مرا عرق خجلت پوشانده بود، ادامه داد: "اگر کامیاب شدیم مسئول امنیت، حفظ جان و مال مردم شخص شما درمقابل کمیته مرکزی خواهید بود"، به او گفتم: عملاً اجرای امر شما را ثابت میکنم.» حسن شرق می افزاید: «این اولین بار بود که محمد داؤد بجای سرگروپ ها "کمیته مرکزی" را نام می گذارند. به ساعت 2:20 مخابره مرکزی سرتاسری افغانستان فلج و مرکز مخابرات بدست کودتاچی ها اشغال شده بود [شرق در اینجا از کودتاچی ها سخن میگوید، نه از جمهوریخواهان]، ساعت 3:00 حبیب الله خان [زرمتمی] درحالیکه از پیشانی او خون می چکید، مرا در بغل گرفته و چیغ زد: "تبریک! تبریک! تماماً گارد تسلیم و اکنون ارگ تحت تسلط ما میباشد". تا ساعت 5:00 صبح تمام آنهائیکه باید دستگیر می شدند، دستگیر و تنها شهزاده احمدشاه کمی مقاومت کرده خوش بختانه به کشاله نکشیده، از آنرو او از خانه اش و مارشال شاه ولی خان که در پغمان بود تا ساعت شش صبح 26 سرطان درمحل توقیف بخانه عبدالقدیر آورده شده بودند. شش صبح به تمام شهر کابل و قطعات عسکری کودتاچیان مسلط بودند.» ("کرباس پوشها...." صفحه 111)

در حالیکه حسن شریقی در کتاب کرباس پوشها (صفحه 109) راجع به فعالیت غوث الدین فایق همینقدر می نویسد که: «یک تعداد تانکیست با سرگروپ ها و همکاران غوث الدین فایق از کندی انضباط سلاح گرفته و اشخاص مورد نظر را که قبلاً درباره شان فیصله شده تحت توقیف قرار میدهند، محل توقیف خانه عبدالقدیر نورستانی مقابل مارکیت شهر آراء بود»، اما خود فایق در کتاب خود از تعداد 60 نفر رفقای خود صحبت میکند و از جمله از حبیب الله زرمتی نام میبرد که با خارج ساختن چند تانک از ارگ در گرفتاری وزیر دفاع و دیگر جاهای حساس فعالیت کرد؛ همچنان او از اشغال قطعه منتظره و قرارگاه وزارت داخله، و در عین زمان از گرفتاری قوماندان فرقه ریشخور، قوماندان هوایی، قوماندان فرقه قرغه و نیز گرفتاری شهزاده احمد شاه وکیل سلطنت و محمد موسی شفیق صدراعظم گزارش میدهد. (برای شرح مزید دیده شود" فایق - "رازی را که نمی خواستم افشاء گردد... صفحه 61 تا 65)

داکتر حسن شریقی در کتاب "تأسیس و تخریب اولین جمهوری افغانستان" (صفحات 486 تا 490) از جمعاً 111 نفر نظامی نام می برد که در کودتا اشتراک داشتند به این ترتیب که: 32 نفر نظامی از قطعات مربوط قوای 4 و 15 زره دار که 28 نفر آن از لمری بریدمن تا خورد ضابط بودند، 34 نفر از مربوطات قوای هوایی و پیلوتان، 32 نفر از نظامی های "احتیاط" که به سلاح دسترسی نداشتند و بیشتر در ادارات نظامی کار میکردند که اکثر شان در رتب جگتورن قرار داشتند، 7 نفر - لمری بریدمن از قوای کوماندو و 6 نفر لمری بریدمن از قطعه انضباط.

محمد نبی عظیمی که قبل از کودتا به رتبه بریدمن به حیث قوماندان تولی در قطعه انضباط شهری قوای مرکز ایفای وظیفه میکرد و در ماه حوت 1351 به وسیله ضیاءمجید در

صف کودتاچیان جذب شده و در جریان کودتا بخصوص در گرفتاری بعضی شخصیت ها نقش داشت، ضمن شرح خاطرات خود که مشتمل بر دو کودتا هریک کودتای 26 سرطان 1352 و کودتای 7 ثور 1357 که بوسیله کمونیستها جهت سقوط دوره جمهوری براه اندخته شد، در کتاب "اردو سیاست - در سه دهه اخیر افغانستان" به تفصیل بیان کرده است، نقش شوروی را در کودتای 26 سرطان رد میکند و نیز از اینکه در آن کودتا هیچ عضو منسوب به خلق و پرچم شامل نبود، دلایلی را ارائه میدارد و می افزاید که تعدادی از کودتاچیان بعداً به دلیل کم لطفی محمد داود تغییرمسیر دادند و به احزاب خلق و پرچم پیوستند، اما استدلال او که مشابه با استدلال داکتر حسن شرق و بعضی کسان دیگر میباشد، چندان مدار اعتبار نیست، زیرا وجود همچو اشخاص مظنون به تمایل چپ در بین کودتاچیان از همان اول شایع بود و بعداً ثابت شد که اکثر آنها از قبل متمایل به جناح چپ (خلق و پرچم) بودند و جهت نیل به هدف خاص بعدی یعنی راه اندازی مودل "مصر" (قبلاً در زمینه به تفصیل صحبت گردید) در حلقه ای داکتر شرق به کودتای 26 سرطان پیوستند. در این ارتباط قابل ذکر است که نبی عظیمی خودش مثل یک تعداد دیگر از کودتاچیان، یکی از همین اشخاصی بود که نقاب بر رخ کشیده و شامل کودتای 26 سرطان گردید و اما بعداً در دوره خلق و پرچم به بالاترین رتبه نظامی ستر جنرالی رسید و تا سقوط آن رژیم یکی از مقتدرترین جنرالهای سرخ محسوب میشد.

تا اینجا رویداد شب کودتا را از قول سه نفر فعال و شامل در کودتا بطور مختصر یادآور شدیم، اما جا دارد که موضوع را نیز از زبان یکی از جنرالهای ورزیده اردو که در راس یکی از ریاست های وزارت دفاع ایفای وظیفه میکرد و در کودتا سهیم نبود، جنرال محمد زکریا ابوی نقل قول کنیم که به حیث ناظر اوضاع در سلسله مقالات خود تحت عنوان "داودخان و

اردو" راجع به جریان کودتا و حواشی آن بیان کرده است. او می نویسد: «داود خان پلان کودتای خود را آهسته و دقیقانه پی ریزی میکرد و توسط دوستان در جلب صاحب منصبان خاصتاً صاحب منصبان خورد رتبه و جوان اقدام می نمود. دسته های مختلف تعیین شده بودند، شخصیت های که باید گرفتار شوند، دقیق فکر شده و آدرسها مشخص گردیده بود. درست در شب کودتا در بعضی سرکهای لازمه در روی سرک اشارات و شفر حرکت خط اندازی شده بود و کودتا وقتی صورت گرفت که شاه در خارج مملکت بود و شهزاد احمد شاه بی خبر از دنیا نیابت سلطنت را داشت. نیمه شب 26 سرطان 1352 دستگاه مخابره گارد شاهی در منزل داود خان انتقال یافت و امر کودتا از طرف خودش صادر شد و در آن واحد گروپهای کوچک گارد شاهی، قوای 15 رزه دار، قوای 4 زره دار، قطعه پراشوت، قطعه کوماندو و غیره به حمله آغاز و قطعات مرکز، میدان هوایی کابل، میدان بگرام، مرکز دستگاه تلیفون اتومات و نقاط حساس شهر را اشغال نمودند و موازی با این حرکات قوماندان های قطعات، یاوران شاه، قوماندان گارد شاهی، وزیر دفاع ملی، سردار ولی داماد شاه و شاه ولیخان مارشال، صدراعظم [محمد موسی شفیق] و شهزاده احمد شاه دستگیر شدند و این گرفتاری ها و اشغال برق آسا و بی خبرانه و ماهرانه صورت گرفت که هیچ مقاومت به عمل نیامد و هم تلفات آن بسیار محدود بود و همانطوریکه داود خان علاقه داشت که تلفات نباشد، آنرا یک کودتای سفید باید گفت. تا روشنی صبح پلانش تطبیق شده بود، اشخاص مورد نظر گرفتار و نقاط مهم شهر، دستگاه های ارتباطی و رادیو اشغال شده بود و به صورت عمومی مردم از کودتا خبر نداشتند و در بی اطلاعی محض فرو رفته بودند، خاصتاً در اطراف از این جریانات آگهی نبود، حتی صاحب منصبان و مامورین دولت برای اجرای وظیفه راهی دفاتر و

قطعات بودند که در راه ها و سرکها با تانکها و قطعات گز مه و محاصره کنندگان مواجه شدند.»

داود خان صبح زود 26 سرطان از رادیو افغانستان ابلاغیه کودتا و ختم دوره شاهی را به اطلاع عامه رسانید، به گفته جنرال ابوی: «صدای این مرد شناخته شده هر نوع مقاومت و یا مفکوره مقاومت را اگر هم بود، خنثی ساخت، چون او را همه می شناختند. مردم هم نوآوری میخواستند، از پادشاهی چهل ساله ظاهر شاه و یکنواختی ابلاغیه های زمان های معین، اوامر بیجا و نامورد دور و پیش مقام سلطنت خسته شده بودند و هریک منتظر یک واقعه بد بودند. تغییریکه به این شکل آمد، اقلأ تا اندازه شناخته شده بود و قابل قبول. اگرچه بودند کسانی که از این حرکت و از انهدام خاندان شاهی دلگیر و برای آینده افغانستان هراسان بودند، چه منبع کودتا سرچشمه تحریکات و کمک کنندگان، پیش هرکس و هر حلقه به نحوی تخیل می شد و از موجودیت عمال کمونیستی و مخبرین آن در حلقه کودتاچیان مظنون و خشمگین بودند. این سوء ظن بجا بود. دیدیم که یک تعداد این اشخاص چه در زمان داود خان و چه در سلطه مطلق کمونیستی چهره های خود را ظاهر نمودند و عده ای تاحال پوشیده مانده و درستر شان کی جی بی تپ و تلاش ها نموده است.»

جنرال ابوی می نویسد: «روزهای اول کودتا تکاثر و تکاثف رفت و آمدها در وزارت دفاع زیاد بود. از جمله جنرال متقاعد خان محمد خان مرستیال به وزارت دفاع آمده و در سایه دوستی هائیکه با داود خان داشت و با کمک دوستان زیادیکه در اردو و وزارت دفاع داشت، میخواست اتاق وزیر دفاع را گشوده به کار شروع نماید، مگر موفق نشد و بعداً از ورودش به وزارت هم جلوگیری و ممانعت بعمل آمد. داود خان قرارگاه خود را به وزارت دفاع ملی انتخاب و جنرال مستغنی رئیس زرها را که شخصیت مورد اعتماد او و شخص پاک

نفس و محترم اردو بود، به حیث لوی درستیز مؤظف نمود. قطعات عسکری خاصاً رفقای کودتا برای چندی نقاط مهم و چارراهی های مورد نظر را پهره داری می نمودند، قطعات اطراف تحت امر قوماندانهای سابق و جدید ارادت و طرفداری از جمهوریت را اعلام و آهسته آهسته آرامش برگشت.»

در این موقع محمد داؤد خان: «به سرعت تماس های سابق را با صاحب منصبان شروع نمود و پست های دور و پیش خود و حساس را به رفقای کودتا سپرد و تمام کسانی که در شب کودتا فعالیت و سهم داشتند، بدون مد نظر گرفتن سوابق و دوره خدمت به دو رتبه ترفیع نایل شدند و دفعه‌ای در اردو مادونان مافوق و مافوقان به حیث مادون در آمدند که این خود به روحیه اردو و شکیبائی باطنی تأثیر ناگوار داشت و داؤد خان مجبور شد که به کافه اردو یکسال قدم بخشش نماید و خوردضابطان اردو را که تعداد آن بیش از شش هزار نفر بودند، عموماً به رتبه بریدمن ارتقا دهد، باز هم این تغییر رتبه بدون مدنظر گرفتن دوره خدمت و قدم عملی شد. از جانب دیگر برای این بریدمن های جدید در اردوی کوچک کادر وظیفه نبود، از سوی دیگر عوض شان خورد ضابط جدید نبود که وظایف شانرا اجرا نمایند، اجباراً به رتبه جدید و پرستیز نوین به همان وظایف پائین سابقه استخدام شدند و حتی از نقطه نظر کتگوری صنف خدمت، در معاشات تنقیص بعمل آمد، چه معاش یک سرپرکشر و یک سر پرکشر قدم دار به مراتب بیشتر از معاش یک بریدمن بود. این موضوعات سبب هياهو شد و فوراً توسط فرمان جداگانه امر شد معاشات بریدمن های که از خورد ضابطی به این رتبه رسیده اند، مثل معاشات سابقه شان اجرا شود و این چاره عاجل و غیر اساسی تا چند سالی مؤثر بود، چون در سالهای بعدی نه ترفیع معاش دیدند و نه ترفیع رتبه، انزجار اولی تازه گردید و شدت دسپلین چاره اساسی حساب نمی شد. آنها در زیر پرده درصاف

مخالفین قرار گرفتند و صید خوبی برای کی جی بی و کمونیست ها گردیدند.»

پس از اعلام جمهوری محمد داؤد خان به سرعت مقرری های اردو را رویدست گرفت و بصورت عمومی رفقا و همراهان کودتا را در راس قطعات حساس و مهم مقرر نمود، چنانکه جنرال ابوی می نویسد: «تورن جنرال حیدر رسولی را به قوماندانی قوای مرکز، جگرن جدید محمد یوسف فراهی را به قوای 15 زره دار، جگرن جدید سرور نورستانی را به قوای 4 زره دار، دگروال جدید سید امیر لغمانی را به قوماندانی عمومی هوایی و مدافعه هوایی که بعداً این رفیق کودتا [در قضیه مسمی به میوندوال] گرفتار و اعدام شد. دو نفر جنرالان متقاعد زمان شاه دوباره به خدمت جلب و به پست های ذیل مقرر شدند: تورن جنرال متقاعد محمد حسین خان پدر ببرک کارمل به قوماندانی قوای هرات و تورن جنرال متقاعد محمد نعیم وزیری به حیث قوماندان قوای قندهار. درحسب اولی در بین رفقا پنهانی تبصره هایی صورت می گرفت مانند سائر تبصره ها، یعنی اشتراک اجنبی در کودتا و دیده شدن بعضی چهره های غیرافغانی در بین افراد و غیره و غیره که با دوام سلطه جمهوری خاموش ماند.»

جنرال مستغنی به حیث لوی درستیز میخواست یک اعتماد راسی و کلی را بین اردو و به منفعت رئیس دولت و وطن ایجاد نماید وچهره کمونیست ها را به داؤد خان معرفی کند، مگر مریضی موجب می شد که گاه گاهی از وظیفه بدور ماند و غیابت او زمینه طلائى را برای کمونیست ها مساعد می ساخت. جنرال ابوی دراین ارتباط می نگارد: «اولین مخالف او [مستغنی] با گروپ وخدمتگاران حسن شرق بود و به چه زحمت ها او ضیاً مجید را ازگارد جمهوری تبدیل کرد و حتی درتبدیلی نبی عظیمی از قطعه محافظ نیز مشکلات دید. مگرچشم دیده های چند سال بعد واضح ساخت که این مرد

متدین [مستغنی] نیز جلو سیلابها را گرفته نتوانست و تعدادی چنان در زیر خاک ها حفره ها داشتند که خود شانرا هم ناکام ساختند.»

با شرح فوق دیده میشود که در ظرف پنج ساعت یعنی از ساعت یک بجه شب تا ساعت شش صبح 26 سرطان کودتاچیان که تعداد شان کمتر از یکصد نفر بود و اکثریت قاطع آنها در پایان ترین رتب نظامی قرار داشتند، موفق شدند به سهولت وبدون تلفات و مقاومت، همه شخصیت های کلیدی اعم از ملکی ونظامی را به آرامی دستگیر و آنها را به محل توقیف در منزل قدیر نورستانی انتقال دهند و شهزاده احمدشاه و بخصوص سردار عبدالولی - کل اختیار اردوی شاهی را بدون مقاومت در ظرف کمتر از نیم ساعت وادار به تسلیم شدن سازند وبا این ترتیب سلطنت چهل ساله محمد ظاهرشاه را که خودش بعد از تداوی چشم از لندن برای استراحت به یکی از جزایر ایتالیا رفته بود، در طول پنج ساعت در شب 26 سرطان سقوط دهند وبه جای آن نظام جمهوری را در کشور جاگزین سازند.

مبحث چهاردهم

دلیل موفقیت کودتا بیشتر از همه ناشی از اغفال شخصیت های مسئول امور نظامی رژیم سلطنتی بود!

کودتا - "یا تخت است یا تابوت!"

وظیفه اساسی در شب کودتا گرفتاری مسئولان درجه اول حکومت و قوماندان های فعال قوای مسلح افغانستان و در عین زمان اشغال مرکز رادیو، فلج نمودن ارتباط مخابراتی در شهر کابل بود. تکتیک کودتا را اقدام پنهانی، فوری و سریع تشکیل میداد و نام محمد داود و شهرت و اعتبار او قوت الظهر کودتا بود. نبی عظیمی در کتاب "اردو و سیاست" راجع به نکات ضعف پلان تکتیکی کودتا می نویسد: «این پلان بسیار ساده، سطحی و ضعیف بود و ریسک کردن و ماجراجویی در آن بیشتر رول داشت تا محاسبه دقیق و منظم نظامی و حل و فصل پیچیدگی های یک پلان منظم که می بایست برای تعرض بالای یک اردوی منظم و وفادار طرح می شد، در آن طور لازم وجود نداشت و نقاط ضعیف آن بسیار بود. یکی از این ضعف ها حل نشدن تشریک مساعی بین قوتها بود. قطعات بصورت مستقل عمل میکردند، هیچکس اوامر محل قوماندان را نمی شنید و در لحظات ضروری نمیتوانست از طریق بیسیم به آن اطلاع دهد. جهت دفع و طرد حملات احتمالی فرقه 7 و 8 که در قرغه و ریشخور سوق الجیش داشتند، هیچگونه تدابیری اتخاذ نشده بود. به رول و نقش

قطعات ژاندارم و پولیس که میتوانستند با مقاومت خود، زمان برای سردار عبدالولی کمایی کنند، کم بها داده شده بود. خصوصاً مسئله تأمین ارتباط بین قوتهای کودتای از یکطرف و افراد منفرد "گروپهای گرفتاری" بسیار سطحی بود و حتی وجود نداشت، چنانچه در شب دهم سرطان در حالیکه امر حرکت داده شده بود و حتی بعضی از قطعات کودتای از جا کنده شده [آماده حرکت] بودند، به نسبت استقرار یک قطعه از قرغه در بالا حصار، نزدیک بود کودتا افشا و عاملین آن دستگیر شوند. تهیهٔ چنین پلان بسیط و ساده نمیتوانست کار روسها باشد، زیرا آنها نمیتوانستند با چنین پلان ساده به موفقیت آن اطمینان داشته باشند. ممکن است شبکهٔ استخباراتی روسها و کاجی بی معلومات درمورد وقوع یک کودتا حاصل کرده باشند، اما این به معنی آن نبود که در تهیه و ترتیب پلان و دادن مشوره به محمد داؤد خان و مورد اجرای کودتا نقشی را ایفا کرده باشند.» (نبی عظیمی: "اردو و سیاست"، صفحه 85-86)

داکتر حسن شرق در کتاب "تأسیس و تخریب اولین جمهوری افغانستان" (صفحات 486 تا 490) از جمعاً 111 نفر نظامی نام می برد که در کودتا اشتراک داشتند، به این ترتیب که: 32 نفر نظامی از قطعات مربوط قوای 4 و 15 زره دار که 28 نفر آن از لمری بریدمن تا خورد ضابط بودند، 34 نفر از مربوطات قوای هوایی و پیلوتان، 32 نفر از نظامی های "احتیاط" که به سلاح دسترسی نداشتند و بیشتر در ادارت نظامی کار میکردند که اکثر شان در رتب جگتورن قرار داشتند، 7 نفر - لمری بریدمن از قوای کوماندو و 6 نفر لمری بریدمن از قطعه انضباط.

با این تعداد کم و آنهم بیشتر کسانی که در پایانترین رتب نظامی قرار داشتند و همچنان عده دیگر از نظامی های احتیاط فاقد دسترسی به سلاح با ضعف پلان تکنیکی کودتا که فوقاً بیان

شد، به مقایسه قوتهای تحت امر عبدالولی درقوای مرکز، بر احتمال خطرناکامی کودتا افزوده بود و این موضوع مایه پرنشانی و نگرانی محمد داود گردیده بود که چند بار آنرا با حسن شرق و پاچاگل وفادار در میان گذاشت و از آنها خواسته بود که: «در صورت ناکامی کودتا اگر موفق به خودکشی نشدم، مرا از بین ببرید، زیرا زندگی ارزش اسارت را ندارد.» با تمام این کوتاهی ها باز هم اقدام به کودتا موفقانه صورت گرفت و در ظرف پنج ساعت (از یک بجه شب تا 6 صبح روز 26 سرطان) بساط چهل ساله سلطنت برچیده شد.

اکنون سؤال در اینست که دلیل موفقیت کودتا با وجود کمبودها در پلان تکتیکی و تعداد قلیل مشمولین کودتا، آنهم بیشتر نظامیان پایان رتبه و احتیاط درجه بود؟ آیا کودتاجیان برنده یک قمار سیاسی - نظامی شده بودند یا چطور؟

جواب این سؤال را میتوان در عدم تحرک و بی توجهی مسئولان درجه اول نظام سلطنتی، بخصوص در ساحه نظامی جستجو کرد، نه تنها در اجراءات شان قبل از کودتا، بلکه در همان شب کودتا که همه در خانه های خود آرام و بیخبر از وقوع حادثه در خواب ناز فرو رفته بودند و صدای غرش تانکها و تحرک نظامیان کودتاجی از فاصله بالاحصار و پلچرخی تا شهر، همچنان در داخل ارگ با بیرون کشیدن چند تانک از آنجا در گوش آنها اثر نکرد و نیز کسانی که در قرارگاه ها و قطعات نظامی باید در ارتباط به وظیفه، شب را بیدار و مراقب اوضاع می بودند، به خواب غفلت رفته به کوچترین اقدام متوسل نشدند و حتی به امران خود اطلاع ندادند. همان بود که رفتن سه چهار نظامی پایان رتبه همراه با یکی از سرگروپان به خانه هریک از مسئولان درجه اول و دیگر اراکین مسئول امنیت توانستند آنها را به سهولت دستگیر نموده و به محل معینه توقیف انتقال دهند. با این ترتیب کودتا به

سادگی و بدون مقاومت و کمترین تلفات به سرعت در ظرف پنج ساعت موفقانه به پایان رسید.

نبی عظیمی که در شب کودتا وظیفه گزینش و زیردفاع خان محمدخان را بر عهده داشت، پس از انجام موفقانه این وظیفه، شرحی از فعالیت سایرگروپ های کودتایی در مورد چگونگی گرفتار کردن دیگر شخصیت های مهم رژیم شاهی ارائه داشته و ضمن یادآوری از گرفتاری مسئولان درجه اول: شهزاده احمدشاه وکیل سلطنت، موسی شفیق صدراعظم، سردار عبدالولی قوماندان قوای مرکز و مارشال شاه ولیخان و خانم شان که در آنوقت در پغمان بودند، از یک تعداد کسانی دیگر نام می برد که در آن شب توسط کودتاچیان گرفتار و به توقیف برده شدند، از جمله: جنرال گلبهارخان قوماندان هوایی، جنرال غلام محمد قوماندان گاردشاهی، تورنجنرال قمرالدین قوماندان عمومی توپچی، دگروال رحمت الله صافی قوماندان قوت های کوماندو، جنرال عبدالحکیم کتوازی قوماندان فرقه 7 ریشخور، تورنجنرال نوازخان قوماندان فرقه 8 قرغه، برید جنرال شیرمحمد قوماندان قوای 4 زره دار، جنرال محمدحسن قوماندان قوای 15 زره دار، جنرال محمد طاهر قوماندان عمومی ژاندارم و پولیس، قوماندان های غندها و مفرزه های میدان هوایی کابل و بگرام و بعضی مهره های مهم در سطح پایان مانند دگرمن عبدالحنان قوماندان امنیه کابل، گل نبی سرمامور پولیس. (برای شرح مزید دیده شود: نبی عظیمی: "اردو و سیاست"، جلد اول و دوم، چاپ دوم، پشاور، 1377، صفحات 83 تا 92)

ساعت شش صبح کار کودتا به پایان رسید و فقط چهار نفر از آنها (حبیب الله رزمی تانکیست قطعه ارگ با سه نفر همکارانش) در اثر سر ازیر شدن تانک شان در حاشیه دریای کابل بر حسب تصادف وفات کردند و گفته میشود که 6 - 7 نفر از قوای حکومتی نیز در نتیجه برخورد با قوای کودتایی جان

باختند، دیگر هیچ تلفات انسانی طی ساعات کودتا به وقوع نپیوست و به همین دلیل این رویداد بنام "کودتای سفید" شهرت یافت.

بیانیه تاریخی محمد داؤد: "اعلام جمهوریت"

در همین صبح زود 26 سرطان که دستگاه تیلیفون از کار بازمانده بود و دستگاه رادیو افغانستان نیز توسط قوای کودتاجی اشغال گردیده بود، محمد داؤدخواست با ایراد بیانیه مختصر که باید از طریق رادیو پخش شود، تحول جدید را به اطلاع مردم کشور برساند.

او به ساعت 7 بجه و 20 دقیقه صبح به استیشن رادیو افغانستان رفت. در حالیکه رادیو موزیک مارش عسکری را پخش میکرد، حین ورود محمد داؤد در داخل اتاق پخش خبر، مهدی ظفر - نطق مؤظف رادیو اعلام کرد که: «اکنون سردار محمد داؤد بیانیه میدهد»، در همین لحظه محمد داؤد خطاب به نطق به صدای بلند که در رادیو نیز پخش شد، گفت: «برادر دیگر مرا و هیچکس را سردار خطاب نکنید؛ سرداری برای همیشه از افغانستان رخت بسته است.» با ابراز این مطلب محمد داؤد که رهبری کودتا را بعهده داشت با حضور چند تن از سرگروپ های کودتا در جوارش، بیانیه تاریخی خود را جهت "اعلام جمهوریت" از روی متن دستنویس که خودش قبلاً تهیه کرده بود، با این عبارات آغاز کرد:

بسم الله الرحمن الرحيم

خواهران و برادران عزیز سلام!

بنده در طول مدت مسولیت های مختلف در خدمت وطن همیشه در جستجوی هدفی بودم که برای مردم افغانستان مخصوصاً طبقات محروم و نسل جوان مملکت ما يك محیط مثبت و واقعی نشو و نمای مادی و معنوی میسر گردد و در آن همه افراد وطن ما بدون تبعیض و امتیاز در راه تعالی و عمران وطن خود

سهم گرفته و احساس مسئولیت نمایند. مدت ها سپری شد و مساعی زیادی بعمل آمد تا عواملی را که نظر به تجارب به شکل های مختلف مانع رسیدن به چنین هدفی می شدند، تدریجاً از بین برداریم و مخصوصاً در مملکت امنیت قابل اعتباری قائم سازیم که تحول مثبت اقتصادی و اجتماعی را بصورت سالم اجازه دهد، به نسل جوان احساس مصئونیت بخشد و از نشو و نماي خرافای و ارتجاعی جلوگیری نماید. پس از طی این مراحل، دیگر علتی سراغ نداشتم که در وطن ما صفحه جدیدی به غرض رسیدن به هدف فوق بازنگردد.

من برای سعادت وطن خود جز قایم ساختن یک دیموکراسی واقعی و معقول که اساس آن بر خدمت به اکثریت مردم افغانستان برقرار باشد، راه دیگری سراغ نداشتم و ندارم.

به نظر بنده تهداب اصلی چنین یک وضع اجتماعی تأمین کامل حقوق مردم و اعتراف کامل باصل حاکمیت ملی است که باید به دو اصل فوق ظاهر و یا پوشیده خللی وارد نشود. این آرزوی مقدس بود که مرا وادار ساخت، ده سال قبل من و رفقایم پیشنهاد آخرین خود را به حضور شاه سابق پیش و تطبیق آنرا برای خیر و سعادت ملت تمنا کنیم. آن آرزوی مقدس چرا به این بی سر و سامانی مملکت منجر گردید و چرا آن رفقای ضعیف النفس از اصل هدف منصرف و راه خطا را تعقیب کردند، داستانی است بس طولانی که تفصیل آن درین فرصت کوتاه گنجایش ندارد و در فرصت مساعد البته به اطلاع هموطنان عزیز رسانیده خواهد شد.

بهر صورت نتیجه آن شد تا آن امید های دیرینه و آن آرزوهای نیک به دیموکراسی قلابی که ابتداء تهداب آن بر عقده ها و منافع شخصی و طبقاتی، بر تقلب و دسایس، بر دروغ و ریا و مردم فریبی استوار گردیده بود، مبدل گردید. اما تمام این تبلیغات دروغی در ظرف همین ده سال نتوانست حقایق تلخ

را که عبارت از انحطاط و ورشکسته گی مطلق وضع اقتصادی، وضع اداری، وضع اجتماعی و سیاسی مملکت باشد، از انظار ملت افغانستان و دنیای خارج ببوشاند. خلاصه دیموکراسی یعنی حکومت مردم به یک انارشیزم و رژیم سلطنت مشروطه به یک رژیم مطلق العنانی مبدل شد؛ هر کدام ازین قدرت ها به جان هم دیگر و به جان مردم افتادند و به پیروی از فورمول تفرقه انداز و حکمرانی کن، آتشی را در سرتاسر مملکت افروختند تا بتوانند در سایه این فضای ملوث و تیره و تار، پراز بدبختی و فقر و فلاکت مقاصد شوم مادی و ممکن سیاسی خود را حاصل نمایند.

وطن پرستان در هر گوشه و کنار مملکت که بودند این حالت رقتبار وطن خود را با یک دنیا تأسف و تالم نگاه می کردند و مراقب احوال وطن خود بودند، مخصوصاً اردو این درد را از همه بیشتر احساس می کردند و به امید اینکه امروز و فردا این دستگاه فاسد و فرسوده بالاخره از وضع بدبخت ملت مطلع و به اصلاح خود خواهد کوشید، انتهای صبر و تحمل را به خرج دادند، اما نتیجه ثابت ساخت که این امید بکلی بی جا و رژیم و دستگاه دولت به حدی فاسد گردیده که دیگر امید و انتظاری برای اصلاح آن باقی نماند. لذا همه وطن پرستان و خاصه اردوی وطن پرست افغانستان تصمیم گرفت که دیگر به این نظام فاسد خاتمه داده شده و وطن ازین ورطه بدبختی نجات یابد.

هموطنان عزیز! باید به اطلاع شما برسانم که دیگر این نظام از بین رفت و نظام جدیدی که عبارت از نظام جمهوری است و با روحیه حقیقی اسلام موافق است، جا گزین آن گردید. رفقای من و من از صمیم قلب این اولین جمهوری افغانستان عزیز را به شما تبریک می گویم و آنرا برای سعادت و سرفرازی افغانستان عزیز و ملت افغانستان مسعود و میمون می خواهم.

اردوی فداکار افغانستان به هر کجا و گوشه و کنار مملکت که هستید، این موفقیت را به همه تان تبریک می گویم. یقین دارم همچنان به وظایف خود که عبارت از تأمین امنیت و حفظ حاکمیت ملی افغانستان است مواظب خواهید بود. نظام نوین طبعاً باخود ریفورم های بنیادی دارد که تفصیل آن درین فرصت کوتاه ممکن نیست و در آینده نزدیک به اطلاع هموطنان عزیز خواهد رسید.

سیاست خارجی افغانستان به اساس بیطرفی عدم انسلاک درپیمان های نظامی وقضاوت آزاد خود مردم افغانستان استوار خواهد بود. سیاست بین المللی افغانستان براساس تمنیات ملی کشور برای حیات مادی و معنوی مردم ما مطرح گردیده است. از روی مساعی و آرزوهای ملی ما به طور واضح معلوم می شود که برآوردن تمنیات ما بیشتر از همه به صلح جهان نیازمند است. هیچ کشور جز در پرتو صلح گیتی نمیتواند در آرزوهای ملی خود موفق شود. چون ما بیشتر از همه کس خود را نیازمند سعی در راه انکشاف مملکت خود می دانیم، بیشتر از همه کس خواهان صلح و سلم جهان هستیم، ازین رو پایه نخستین سیاست افغانستان صلح خواهی و دوستی با همه مردم و ملل جهان است.

درین آرزومندی از هیچگونه تبعیض درمورد هیچ کشور یا مردم، چه خورد و چه بزرگ، چه دور و چه نزدیک، در نزد ما وجود ندارد. این اراده مستقل از تمنیات مردم افغانستان سرچشمه می گیرد. عنصری که سیاست بیطرفانه عنعوی افغانستان را امتیاز می بخشد، صداقت و صمیمیت آشکاران است که از استقلال اراده ملی مردم افغانستان نمایندگی می کند. به این اساس روابط مؤدت افغانستان را با دول متحابه بر پایه تزلزل ناپذیر استوار نگه داشته و درتوسیع و تشدید مزید آن از طریق دیپلوماسی، تماس های شخصی، ایجاد و جلب

همکاری بین المللی، سعی بعمل خواهد آمد و آرزوی ما این است که از آن نتایج مثبت و عملی گرفته شود.

این نظام اساسات منشور ملل متحد را که هدف آن سعادت و آرامش دنیای بشری است، ملحوظ و محترم می شمارد. درمورد روابط ما با پاکستان که یگانه کشوری است که روی قضیه پشتونستان با آن اختلاف سیاسی داریم و تا کنون به حل آن موفق نگردیده ایم، سعی دایمی ما برای یافتن راه حل قضیه پشتونستان دوام خواهد کرد. در خاتمه یک باردیگر این موفقیت بزرگ ملی را به همه هموطنان عزیزخویش تبریک گفته و از همه وطن پرستان، خاصه اردوی فدا کار افغانستان که از هیچ گونه سعی و کوشش مقدور و خالصانه دریغ نه نموده اند، از صمیم قلب اظهار تشکر و امتنان خود را تقدیم می کنم.

چون سعی و آرزومندی ما نمیتواند نقطه انجام داشته باشد، دوام این همکاری از طرف همه افراد، خاصه طبقه جوان کشور از تمنیات قلبی همه ما است که به دریافتن آن امید قوی دارم.

زنده باد افغانستان
پاینده باد جمهوری

بسم الله الرحمن الرحيم
 خدایم و پروردگار من
 سینه در طول مدت مشورتهای مختلف در مدت
 هفت درجه‌ای هدایت کردم که مردم فواید
 مفهومی طاعت محرم و کسر خون ملک ما
 یک محله است و واقع شود نمای مادی و معنوی
 مکرر در در آن همه ازاد وطن ما بدون تقصیر
 و استیلا در برابر آسمان و عمران وطن همه ششم گرفته
 در اصل مشورت نمایند.
 در تمام کاری که دشمن می‌فرستد تا عوام ملی
 که نتواند به تجارت به شهرهای مختلف ملی
 رسیدن به چنین هدفتی است تا در این
 بر دریم و مفهومی در ملک است تا بر عبادت

متن مکمل دست نویس این بیانیه را - برگرفته از سالنامه 1352
 جمهوریت، میتوان در کتاب "زندگی سیاسی شهید محمد داود از آغاز تا
 انجام" از این قلم در جلد دوم، چاپ کابل، سال 2019، صفحه 480 تا
 490 عیناً مشاهده و مطالعه نمود.

مبحث پانزدهم

نگرانی مردم از حضور چپی ها در کودتا و درکابینه

شایعات و افواها:

کابل محیط کوچک بود و در آنوقت از مهمترین مرکزپخش اطلاعات همانا زیرنام "آوازه های سرچوک" شایعاتی پخش می شد که در بین مردم اعتبار داشت و در بسا موارد ذهنیت عامه را در مسائل مهم دولتی از قبل منعکس می ساخت. مردم نیز در طول سالهای دهه دموکراسی با مطالعه روزنامه ها و جراید آزاد به بسا مسائل و نیز بسا چهره های فعال سیاسی اعم از چپ و راست و میانه آشنائی پیدا کرده بودند و با کنجکاوی خاص به بررسی موضوعات جاری می پرداختند. با اینحال پوهنتون کابل نیز بیک مرکز مهم فعالیتهای سیاسی از هر قماش تبدیل گردیده بود.

وقوع کودتای 26 سرطان با آنکه با استقبال بی سابقه مردم مواجه شد، ولی سؤالهای زیاد را نیز نزد مردم خلق کرد که هرکس بطور خصوصی در حلقه دوستان و یا بطور علنی در باره آن ابراز نظر میکردند. حتی قبل از آنکه یک عکس دسته جمعی از اعضای کمیته مرکزی به نشر برسد، مردم از طریق روابط خصوصی با اشخاص دخیل در کودتا و روابط بعضی از آنها با جناح چپ و حتی بیشتر از آنچه که واقعیت بود، سخن می گفتند. البته در پخش شایعات و ذهنیت سازی منفی در برابر کودتا و کودتاچیان دست های مخالفان تحول بیش از دیگران فعال بود. بازار گرم شایعات مثبت و منفی از یکطرف

موجب خوشی و استقبال مردم از تحول میگردید و اما از طرف دیگر سؤالهای آینده نظام جدید را زیر بحث می برد.

جنرال زکریا ابوی در یک مقاله دیگر خود تحت عنوان "از کودتا تا کودتا" در زمینه می نویسد: «آنهائیکه از یکنواختی سلطنت، خودسری های وزراء، مامورین، رشوت ستانی، حق تلفی ها، استفاده های سوء و کلاء در دوره دموکراسی دروغین قانون اساسی جدید [1343] تطبیق نشده که یکی از معاونین صدارت به آن "کتابچه شیطان" نام نهاده بود، خسته شده بودند، از اعلان جمهوریت محمد داؤد و کودتای سردارزاده مشهور و معروف خوشبینی ها و گرم جوشی ها نشان دادند. با آنهم تبصره و پیشبینی ها مختلف بود: گروهی آنرا یک خیانت فامیلی در مقابل شاه، ولینعمت و پسر عم می شمردند و به یادی از اختلافات و خونریزی های فامیلی بین سرداران و شاهان بارکزائی و خودکشی ها و کشمکش های شاهزادگان سدوزائی می افتادند. تعدادی هم آنرا یک تحول و رشد سیاسی می گفتند و عده ای آنرا یک واقعه مصلحتی بین شاه و آغه لاله اش تصور و برای آن دلایل می تراشیدند.»

او می افزاید: «بدین گونه خبرهای متضاد از سرچوک - آژانس ملی و مردمی چند ساله کشور به گوشه و کنار پخش می شد. عده ای تشویش داشتند از تحولات آینده و هراسی از منبع و منشاء اصلی کمکهای مادی و فکری به کودتا کنندگان. بهر حال تبصره ها و گفتارهای مختلف در جریان بود و در پهلوی آن مردم شهرها، دهات، اهل بازار، مامورین و طلاب جوقه جوقه برای تهنیت و تبارز مسرت در حرکت بودند و داؤد خان بعضاً در بین جمعیت ها حاضر و به مردم پاسخ میداد؛ اتمسفر [فضای] فامیلهای مختلف بود: جوانان پایکوبی داشتند و پیران در فکر عمیق فرو رفته، فکر آینده، فکر بغاوتهای بعدی و تحریک نظرداران خارجی همه را مصروف ساخته بود.» جنرال زکریا ابوی از احساس و برداشت خود از

اوضاع می نویسد: «من هم غرق افکار خود بودم، چه داود خان را همه می شناختیم. اوصاف عالی او از قبیل پشتکار، زحمت کشی، عفت و پاک نفسی، عشق به اعتلای وطن و غیره او را، صفات دکتاتوری، خودسری، قساوت، کینه توزی و خودخواهی اش عقب میزد...» (جنرال زکریا ابوی: "از کودتا تا کودتا"، مجله نامه خراسان، شماره دوم، سال اول فبروری 1990، صفحه 43)

مردم از خود می پرسیدند:

یکروز بعد از کودتا با نشریک فوتوی دسته جمعی در روزنامه ها سخن از کمیته مرکزی به میان آمد. اگرچه نام اعضای کمیته مرکزی رسماً هیچگاه نشر نشد، ولی مردم بزودی دریافتند که در بین آنها یکعده وابسته به حزب دموکراتیک خلق بخصوص جناح پرچم شامل بودند. دوهفته بعد وقتی اعضای کابینه اعلان شد، باز هم این احساس تقویه شد و مردم که از یکطرف با همچو تحول ابراز امیدواری میکردند، از طرف دیگر دچار بُهت و سردرگمی شدند و این سؤال برای همه مطرح گردید که آیا کودتا یک پدیده کاملاً داخلی بوده و توسط محمد داود طرح و مستقلانه تطبیق شده است یا اینکه دست دراز شورویها از آستین کودتاچیان بیرون شده است؟؟ این سؤال ذهن اکثر مردم را به خود مصروف ساخته بود، ولی جرأت ابراز نظر و بحث آنرا هیچکس نداشت.

توأم با این سؤال، مسائلی دیگر نیز در اذهان خطور میکرد مثلاً: اگر کودتا داود خانی بود، شمول یک تعداد چپگرا ها برای چه؟ و اگر کودتا طرح کمونیستی بود، پس اشتراک محمد داود به حیث یک مسلمان واقعی و یک شخصیت ملی از برای چه؟ چرا شورویها با وجود لاف دوستی و حمایت از سلطنت، تصمیم به حمایت از تغییر رژیم و سقوط سلطنت گرفتند و چرا آنها از این کودتا که محمد داود در راس آن قرار

داشت، حمایت کردند و نیز اینکه چگونه محمد داؤد حاضر به قبول کودتا با همکاری کمونیستها گردید، از خود پرسشهایی داشتند؟ همچنان این سؤال که آیا شاه از وقوع کودتا قبلاً آگاهی داشت، نیز در اذهان خطور میکرد. چگونه این کودتا توانست با تعدادی محدود و اکثر اشخاص پایان رتبه و کمتر شناخته شده یک قوت بزرگ اردوی شاهی را که در مرکز قرار داشت، در ظرف چند ساعت و آنهم بدون تلفات بطور غیرقابل باور درهم شکند و سلطنت چهل ساله را پایان دهد و نقش صداقت شعار همان جنرالهای ورزیده برای دفاع از نظام چگونه ضرب صفر شد؟ دلایل موفقیت کودتا با این سرعت و بدون خونریزی چه بود؟ اینها همه سؤالاتی بودند که مردم در حلقه های خصوصی با خود در میان می گذاشتند و هرکس در مورد تبصره میکرد. در این مبحث سعی میگردید تا به بعضی سؤال های فوق تاحد امکان جواب گفته شود، و اما پاسخ به این سؤالها چه از همان آغاز و چه در سالهای بعد به گونه بسیار متفاوت ابراز گردیده و هر صاحب نظر توجیه و دلیل خاص برای خود داشته است که بطور عموم نظریات را میتوان از آنروز تا امروز بدو کتگوری عمده تقسیم کرد:

کسانیکه کودتا را یک پدیده داخلی و مظهر اراده و تلاش خالص محمد داؤد میدانند و نقش شوروی را در آن قاطعانه نفی میکنند، واضح است که خلیها و پرچمیها و همه عناصر ذیدخل در کودتا و نیز هواداران محمد داؤد و بعضی دیگر شامل این کتگوری میباشند. در مقابل یک عده دیگر بخصوص مخالفان محمد داؤد - از جمله طرفداران سلطنت و احزاب اسلامی به دلایل و قرینه های مختلف بر نقش شوروی از طریق گماشتگان افغانی آن در کودتا مهر تائید می گذارند.

از جمله شخصیت های شامل کتگوری اول طورمثال داکتر حسن شرق می نویسد که: «پرچم و خلق در کودتای 26 سرطان شریک نبودند و تا امروز هیچ مدرکی به نشر سپرده

نشده است که شوروی دیروزی و یا روسیه امروزی مدعی شده باشد که از وقوع چنین تحولی (تأسیس جمهوریت در افغانستان) اطلاع قبلی داشته است، چه رسد به اینکه ادعای همکاری کرده باشد.» او علاوه میدارد که: «زاماداران هم عقیده با حکومت اتحاد جماهیر شوروی در افغانستان، نور محمد تره کی، حفیظ الله امین، بیرک کارمل و داکتر نجیب الله در هیچ بیانیه، مصاحبه و یا نوشته ای از اشتراک و یا اطلاع قبلی خویش از کودتای 26 سرطان نه حرفی به میان گذاشته اند و نه مدعی حضور خویش در تغییر نظام شاهی به جمهوری شده اند.»

داکتر شرق همچنان از کتاب "خاطرات" سلطانعلی کشتمند (صفحه 243) نقل قول میکند که موصوف می نویسد: «در هر حال نظریات هر چه باشد، ولی واقعیت سرسخت این است که کودتای 17 جولای (26 سرطان) به تشخیص و به ابتکار شخص محمد داؤد سازمان داده شده و انجام گردیده بود. دست داشتن اتحاد شوروی و به ویژه سهم گیری پرچمی ها در آن یک افسانه محض است و صرف از روی تخمینات، حدسیات، قیاس ها و قرینه سازی های ناشی از بدگمانی ساخته و پرداخته شده است.» (حسن شرق: "کودتای پنجم سرخ و سیاه"، منتشره افغان جرمن آنلاین، قسمت سوم، صفحه 6)

به همین ترتیب سردار محمد نعیم در روز سوم پس از کودتا هنگامیکه با سفیر امریکا رابرت نیومن دیدار داشت، سفیر از وی پرسید که: «آوازه است که شوروی ها در مورد کودتای داؤد خان اطلاع قبلی داشتند و حتی گفته شده است که شوروی ها این حرکت داؤد خان را تشویق کرده اند!» نعیم خان جواب داد: «بگذارید رُک و پوست کنده بگویم... که روسها هیچ چیز نمیدانستند و هیچ معلومات قبلی در مورد این حرکت نداشتند، به همانطوری که شخص ظاهر شاه هیچ معلومات قبلی نداشت و غافلگیر شد.» (ارسلا، احمد فواد: "سخنان شهید محمد نعیم

خان سه روز بعد از اعلام جمهوری"، راپور سفیر امریکا به وزارت خارجه آن کشور، افغان جرمن آنلاین، مورخ 3 نوامبر 2016، صفحه 3)

درکتگوری دوم یک عده دیگر بخصوص مخالفان محمد داود، طرفداران سلطنت و احزاب اسلامی برنقش اصلی شوروی آنهم از طریق گماشتگان افغانی آن در کودتا به دلایل و قرینه های مختلف تأکید میدارند. از جمله طورمثال میتوان از میرمحمد صدیق فرهنگ، داکتر نصیرحقیقت شناس و همچنان ابوذر پیرزاده غزنوی نام برد:

فرهنگ می نویسد: «شواهد و قراین متعدد به اثبات مداخله [شوروی] دلالت میکند» او بروایت از جگرن دین محمد (برادر احمدشاه مسعود) می نویسد که: «بتاریخ 18 سرطان 1352 یعنی یک هفته قبل از کودتای 120 تن تانکیست شوروی به کابل وارد شده، شایع گشت که جهت آموزش کاربرد تانکهای 26 روسی آمده اند. اینها بودند که تانکهای را بالای ارگ و کابل رادیو سوق دادند.» فرهنگ قراینی را نیز از قول نصرت الله ملکیار وزیر مخابرات حکومت موسی شفیق نیز بیان میکند و نیز علاوه میکند که: وقتی خودش سفیر در یوگوسلاوی بود، اطلاع حاصل کرد که برای قتل رابرت نیومن سفیر امریکا توطئه ای در کابل در نظر است و او فوری به کابل آمده و موسی شفیق را در جریان گذاشت و در نتیجه با فاش شدن موضوع توطئه خنثی گردید. فرهنگ می نویسد که: «طرح چنین نقشه در پراگ بدون آگهی و موافقت حکومت چکوسلواکیه امکان پذیر نبود و دولت چکوسلواکیه هم نظر به چگونگی مناسبات بین کشورهای سوسیالیستی نمیتوانست بدون اجازه و موافقت دولت شوروی به اینکار اقدام نماید.» همچنان به نظر فرهنگ: «قرینه دیگر شرکت اعضای نظامی گروه پرچم مانند محمد رفیع، اسلم وطنجار، عبدالحامید محتاط و عبدالقادر پیلوت در کودتا بود که بدون

اطلاع قبلی مقامات شوروی امکان نداشت در کودتا اشتراک نمایند.. و بالاخره نظم و نسقی که در اجرای کودتا مشاهده شد، واضح ساخت که نقشه کودتا توسط اشخاص و مقامات حرفه ای و با تجربه طرح و تطبیق گردیده که در این مورد جز مقامات شوروی نمیتوانست باشد.» (فرهنگ: "افغانستان در پنج قرن اخیر"، جلد دو، چاپ پشاور، صفحه 5 - 6)

نصیر حقشناس که منسوب به "جمعیت اسلامی" است، در کتاب "دسایس و جنایات روس.." می نویسد: «شهر کابل در روز اول کودتا منظره عجیبی داشت، کمونیست ها بطور عام و پرچمی ها بطور خاص مردم را به استقبال از رژیم فرا می خواندند و درکوچه و خیابان ها با ابراز احساسات توجه رهروان را بخود جلب میکردند.» او می افزاید: «در نخستین کابینه ای که تشکیل شد، شش نفر از اعضای حزب کمونیست وابسته به مسکو عضویت داشتند» و از هریک حسن شرق به حیث معاون صدارت، باختری پسرخاله ببرک وزیر زراعت، نعمت الله پژواک وزیر معارف، فیض محمد وزیر داخله، پاچا گل وزیر سرحدات و عبدالحمید محتاط وزیر مخابرات نام می برد. (برای شرح مزید دیده شود.. حقشناس: "دسایس و جنایات روس در افغانستان..."، چاپ دوم، صفحه 388 - 389)

ابوذر پیرزاده غزنوی که یکی از وابستگان حزب اسلامی حکمتیار است و فعلاً در ایران زندگی میکند در جلد اول کتاب "تاریخ سیاسی افغانستان معاصر..." یک فصل جداگانه تحت عنوان "دلایل اثبات کننده مداخله شوروی در کودتای 26 سرطان 1352" دارد که بیشتر به استناد نشرات ایرانی و نیز گزینه هائیکه در بعضی از مآخذ افغانی بخصوص طرفداران سلطنت و احزاب اسلامی ذکر شده اند، مطالبی را مبنی بر دست داشتن غیرمستقیم روسها در کودتا بیان میدارد که شرح آن در این مختصر نمی گنجد. (برای شرح مزید دیده شود: ابوذر پیرزاده غزنوی: "تاریخ سیاسی افغانستان معاصر -

کودتای 26 سرطان 1352 و جمهوری داور خان"، چاپ ایران، 1389، صفحات 111 تا 126)

در این میان هستند دیگر کسانی که در شک و تردید قرار دارند و در گفتار و نوشته های خود گاهی به یکسو و گاهی بسوی دیگر دلیل و برهان می آورند. ولی وقتی موضوع به دقت بررسی گردد، واقعیت در بین دو نظر رادیکال فوق نهفته است، بدین معنی که: هر دو جانب یعنی گروپ محمد داود از یکطرف و گروپ چپگرایان متشکل از عناصر خلقی و پرچمی شامل کودتا از طرف دیگر برای یک هدف مشترک یعنی سقوط رژیم و بسر رساندن کودتا همکار شدند، در حالیکه هدف نهائی و اصلی آنها از همان بدو مرحله کاملاً متفاوت بود.

محمد داود و کودتا؟

طوری که در مباحث قبلی بیان شد، محمد داود از وضع کشور در طول ده سال مشروطیت راضی نبود و آینده سلطنت را نامطمئن می دید، بخصوص اینکه جانشین با اهلیت و با کفایت بعد از شاه در بین پسرانش وجود نداشت. خطرات ناشی از کودتای دیر یا زود از طرف چپی ها یا توسط جنرال عبدالولی ذهن محمد داود را به خود مشغول ساخته بود، بناءً او از مدتی در تغییر اوضاع به نفع خود می اندیشید، اما توان اقدام به کودتا را در خود به تنهایی نمی دید، زیرا در طول ده سال دوری از قدرت اطراف او تقریباً خالی و نفوذ او در اردو بسیار کم شده بود و کسانی را که در آغوش خود در اردو پرورده و هریک را به مقام و منصب و دانش مسلکی آماده ساخته بود، بیشترین آنها برای حفظ مقام در دامن سردار عبدالولی پناه برده و رابطه خود را با محمد داود قطع و یا تضعیف کرده بودند.

لذا برای راه اندازی کودتا، محمد داود ناگزیر بود از اشخاص پایان رتبه که خودش با آنها رابطه و شناخت مستقیم نداشت و فقط توسط بعضی از دوستان معتمد او جذب شده بودند، استفاده کند و اما عده ای از آنها، طوریکه بعداً آشکار شد، روابطی با افسران چپگرا داشتند. به نظر بعضی ها: اگر تعداد چپی های عیان و پنهان را حین کودتا از صف محمد داود بیرون کنند، دیده میشود که عده بسیار کم، آنهم بدون کفایت لازم عملیاتی برای همچو یک کودتای منظم باقی میماند. حیدر سولی، سید عبدالاله، قدیر نورستانی، غوث الدین فایق، محمد یوسف فراهی و چند نفر دیگر کسانی نبودند که توان بسر رسانیدن کودتا را داشته باشند. بناءً به نظر این عده: نزدیکی عناصر چپگرا با دوستان محمد داود و آمادگی شان برای اشتراک باهمی در کودتا نمیتواند بدون تائید و موافقت غیرمستقیم مراجع استخباراتی شوروی صورت گرفته باشد.

داکتر امین صیقل در کتاب "افغانستان معاصر" که به همکاری داکتر روان فرهادی نوشته است، در زمینه می نگارد: «میزان شمولیت و سهمگیری ماسکو در حوادث جولای 1973 [جوزای 1352] را به آسانی نمیتوان تعیین کرد. اگرچه در مطبوعات غربی وسیعاً گفته شد که روسها هیچ نقشی در کودتای افغانستان نداشتند، ولی محققین افغان کوشش کرده اند خلع سازی ظاهر شاه را یک پلانی که از طرف روسها طراحی شده بود، نشان دهند. با آنکه شواهد مؤثق و مربوط به مداخله مستقیم شوروی در کودتای افغانستان زیاد نیستند، ولی قرائن ضمنی و فراوان وجود دارد که نظریات یکعده از کارمندان بلند پایه دولت در این زمینه را تائید میکند و چنین میرساند که ماسکو نه تنها از وقوع این کودتا اطلاع قبلی داشته، بلکه بطور غیرمستقیم در راه اندازی آن نیز سهیم بوده است.» (صیقل، داکتر امین: "افغانستان معاصر..." مترجم:

محمدنعیم مجددی، چاپ اول، کالیفورنیا، 2014، صفحه 221

"آژانس خبری سرچوک" نیز اینگونه افواها و شایعاتی را در آنروزها متواتر پخش میکرد و از روابط بعضی از دوستان محمد داؤد با عناصر پرچم خبر میداد، چنانچه بعدها وقتی داکتر شرق کتاب "کرباش پوشها...." را نوشت، ناگزیر شد به تماس های همیشگی خود با بعضی سران پرچم اعتراف کند. موصوف می نویسد: «به آنانیکه از اصل بی خبر بودند، تصور میکردند که با این نزدیکی گویا من [شرق] عضو حزب پرچم باشم، حالانکه تمام این نزدیکی برای جلب اعتماد آنها برای کسب معلومات بود»؛ شرق می نویسد: «با میراکبر خیبر دو هفته یکبار در خانه لالا سیدجان جاجی واقع ده بوری و هفته یکبار با سلیمان لایق که او نیز مقابل خانه ما در کارته پروان خانه داشتند، ملاقات کرده و بعضاً کارمل را هم میدیدم نتایج ملاقات ها برای تصفیه اعضای جذب شده به کودتا نهایت مفید بود و محمد داؤد را مرتباً بجریان می گذاشتم. از جناح خلق از دو جهت اطلاع گرفته میشد: یکی از مخالفت های پرچم و دیگری گاهی شخصاً با تره کی در خانه شان ملاقات میکردیم. با اطمینان و معلومات کامل واضح گردید که اینها با تعهد خود به شاه و در عدم مداخله و جذب در میان صاحب منصبان اردو صادق بودند.» [؟؟] ("کرباس پوشها" صفحه 91 - 92)

از این نوع تماسهای قبلی داکتر شرق که شخص دوم کودتا شمرده میشد، مردم آگاه بودند و شایعات سرچوک نیز برهمچو روابط مهر تائید می گذاشت و عناصر مخالف تحول، آنرا با آب و تاب بیشتر بازگو میکردند و دستگاه تبلیغاتی پاکستان از همان روزهای اول با شاخ و برگ بیشتر آنرا به نشر می سپرد، حتی سخن از این در میان بود که کودتا با تغییر مسیر سیاست خارجی افغانستان حین صدارت محمد موسی شفیق ارتباط

داشت و مسکو آینده سرمایه گذاری طویل المدت خود را درقبال آن تحول درخطر میدید. لذا درتغییر فوری نظام سلطنتی بیعلاقه نبود.

دلیل مسکو!

مسکو میدانست که شاه و شفیق هردو مصمم به یک تحول کلی درسیاست داخلی و خارجی افغانستان شده اند. علوئاً شفیق توانست بزودی بیک شخصیت با اعتبار درجامعه افغانی و بین المللی تبدیل شود. او یک مسلمان لیبرال و درعین زمان متمایل به غرب بود که میخواست نظم را درداخل کشوربرقرارسازد و فعالیت روزافزون گروه های کمونیستی را تدریجاً ریشه کن سازد و وابستگی روبه تزاید کشور را به اتحاد شوروی تقلیل دهد. امضای معاهده آب هلمند با ایران وتلاش برای تشنید مناسبات دوستانه با پاکستان، برقراری روابط نزدیک با کشورهای اسلامی و غرب، پایداری درسیاست عدم انسلاک و طفره رفتن ازشمول درپیمان امنیت دسته جمعی آسیا، همه نشانه های نامطلوب برای شوروی بود که مخالف میل و پالیسی همیشگی آنها درافغانستان در حال شکل گرفتن بود و درحقیقت دوری افغانستان را از محور نفوذ شوروی معنی میداد. همچنان با احتمال قوی برچیده شدن تدریجی دامنه فعالیت احزاب کمونیستی، سرمایه گذاری 20 ساله ایدئولوژیک شوروی را درافغانستان ازبین می برد.

درآنزمان که برژنف درراس قدرت شوروی قرارداشت، دوکترین او حاوی این مطلب بود: "هرجا شوروی پا گذارد، نباید پای خود را از آنجا بیرون کند و به هرقیمت موفق شوروی در آنجا باید درحال استحکام باشد". مسلم است که اقدامات شفیق به تعبیر شورویها یک تخطی صریح از این دوکترین محسوب میشد وازآنرو جزای این تخطی برطبق پالیسی معموله شوروی فقط در سرنگونی رژیم سلطنتی

افغانستان خلاصه میگردید آن هم به اسرع وقت یعنی قبل از آنکه شفیق موفق به استحکام روابط خود با همسایه ها و غرب گردد.

چرا محمد داؤد؟

اینکه مسکو چرا از محمد داؤد حمایت کرد و موافقه نمود که کودتا زیرهدایت او صورت گیرد، دلایل آن روشن است زیرا: محمد داؤد از یکطرف یک شخصیت شناخته شده درکشور بود و ازطرف دیگر آرزو داشت "برای خدمت به وطن" بار دیگر به قدرت برسد. پاچا گل وفادار - یکی از صاحب منصبان کودتایی و عضو کمیته مرکزی که بعداً به مقام وزارت رسید، دراین زمینه می گوید: «داؤد خان مهارت خاص داشت، دانش، استعداد و رهبری واقعی او کودتا را کامیاب ساخت. درآن کودتا بیشتر از 80 نفر شامل نبود. ما معتقد بودیم که اگر قدرت را درکابل بگیریم و نام محمد داؤد خان اعلان شود که یک شخصیت شناخته شده است، در آنصورت در ولایات کشور ضرورتی باقی نمی ماند که اقدام علیه کودتا صورت گیرد و همانطور هم شد.» (شهرت ننگیال: "محمد ظاهر شاه"، 1992، صفحه 76)

علاوئاً مسکو از یکطرف تا هنوز فکر میکرد که محمد داؤد همان محمد داؤد صدراعظم و دوست آنها خواهد بود، ازطرف دیگر چون مسکو قاطعانه به موفقیت کودتا مطمئن نبود، میخواست درصورت ناکامی کودتا، محمد داؤد و گروه کوچک او را قربانی این حادثه سازد و با این ترتیب سرکردگان و گماشتگان خلقی و پرچمی خود را بطور کل از خطر نابودی نجات دهد و آنها را برای پلانیهای آینده مصئون نگهدارد. به همین دلیل بود که مراجع شوروی به اعضای آشکار و فعالان شناخته شده دو جناح حزب دموکراتیک خلق (خلق و پرچم) اجازه ندادند تا علناً و مستقیماً درکودتا اشتراک نمایند، بلکه روسها کوشیدند تا

اشخاص گمنام و غیرشناخته شده خود را آنهم در صفوف پایانتر نظامی در ردیف کودتاچیان فعال سازند و از مجرای داکتر شرق به محمد داؤد معرفی دارند، چنانچه در فصل اول این بخش در زمینه توضیحاتی ارائه گردید.

داکتر صیقل به این نظر است که: «کرم‌لین در ختم سالهای 1970 [دهه دموکراسی] و علی‌الرغم بی‌ثباتی و مشکلات موجود توانسته بود موقف راحت و بی‌دردسری را از طریق نفوذ در ادارات دولتی و قوای مسلح افغانستان برای خود تأمین کند. تاحدی که ایجنت‌های افغانی بشمول هواخواهان و مشاوران روسی قبلاً همه پست‌های مهم دولتی را اشغال کرده بودند.» او تصریح میکند که: «داؤد خان که جریان دموکراسی شدن کشور را به عقب برده بود... سیاست خارجی خود را با چنان شدتی که عامل اصلی وابستگی افغانستان به اتحاد شوروی محسوب میشود، عیار نمود و بدون شک پرچمی‌ها و حامیان شوروی شانرا خوشحال ساخت. و اما این آخر شاهنامه [کار] نبود، بلکه داؤد خان میخواست با پیروی از این سیاستها وقت بیشتری بدست آورد و قدرت شخصی خود را بیشتر تحکیم بخشد. اگرچه پرچمی‌ها کودتا و خطوط اساسی رژیم جدید را مقدمه‌ای برای یک انقلاب "دموکراتیک ملی" تحت زعامت خود شان میدانستند، ولی پلانهای دراز مدت داؤد خان چیز دیگر بود و بطور چشمگیر با این پیش‌بینی‌ها تفاوت داشت.» (مأخذ بالا صفحات 221 و 222)

داکتر صیقل می‌افزاید: «اتحاد داؤد خان با پرچمی‌ها از همان آغاز یک اتحاد فکری و ایدئولوژیکی نبود، بلکه این اتحاد بیشتر برای گرفتن انتقام از ظاهرشاه و گرفتن قدرت در قبال نظریاتی که خودش [یعنی محمد داؤد] برای افغانستان داشت، پیش‌بینی شده بود. از طرفی داؤد خان میدانست که چون کمونیست‌های طرفدار شوروی بشمول

مشاورین شان در تمام قوای مسلح افغانستان قبلاً [طی سالهای دهه دموکراسی] جاگیر شده اند، مجبور است از کمک روسیه در رسیدن به اهداف خویش استفاده کند. از این گذشته داؤد خان که یک زعيم اتوکرات و یک اصلاح طلب ملیگرا بود، سرانجام حاضر نشد دیگران را در قدرت سهیم سازد..... محمد داؤد تا اواسط سالهای 1970 قدرتش را تحکیم بخشید و اعتبارش را در بین شوروی ها دوباره تثبیت کرد و دیگر مایل نبود نفوذ کمونیست ها و حضور مزاحم ایشان را در ساختار رژیم خود تحمل نماید.» (مأخذ بالا...صفحات 224 و 225)

مبحث شانزدهم

هدف نهائی جناح چپ تطبیق مدل مصر در افغانستان

شرح یک خاطره و افشای یک راز مهم:

پس از گذشت چند ماه از کودتای 26 سرطان و تغییر نظام شاهی به جمهوری این نظر شایع گردید که گماشتگان خلقی و پرچمی بر طبق طراحی مدل مصر می‌خواهند در افغانستان نیز قدمهای بعدی را به منصهٔ اجراء گذارند. این موضوع بیشتر از طریق کسانی پخش گردید که روابط شان در داخل حزب دموکراتیک خلق برهم خورده و یکی علیه دیگر شهادت میدادند، چنانچه جگرن خلیل [بابکر خیل] که قوماندان قوای توپچی در مهتاب قلعه و در کودتای 26 سرطان شریک و نیز عضو کمیته مرکزی آنوقت بود و بعداً در کودتای 7 ثور نیز خدمات برجسته را برای موفقیت کودتا انجام داد، حینیکه در ردیف پرچمی ها در دوران تره کی - امین در زندان پلچرخى زندانى شد، در حضور یک تعداد این راز را فاش کرد.

داکتر فضل احمد عبدیانی که با موصوف در یک اتاق بزرگ در بلاک دوم زندان پلچرخى زندانى بود، اخیراً در یک قسمت از خاطرات ایام زندان خود می نویسد: «خوب به خاطر دارم یکروز سید عبدالله قوماندان محبس که به ظلم و بیداد شهرت فرعونى داشت، به اتاق ما داخل شد و با عصبانیت وترش رویی، ولی بدون آنکه عیادتى و یا پرسانى از مریض ها بکند،

دوباره اتاق را با عجله ترک گفت. جگر خلیل که از جایش بلند شده بود، در عقبش به راه افتاد و با صدای "قوماندان صاحب، قوماندان صاحب! تاسره خبری لرم"، در عقبش به دویدن آغاز کرد. ولی سید عبدالله در حالیکه با عصبانیت و قهر همیشگی دشنام های رکیکی نثار وی میکرد، گفت: "زه وقت نلرم!"

جگر خلیل با مایوسیت و خجالت بجایش برگشت و بعد از دقایقی سکوت گفت: "باز هم خدا داؤدخان رابیخشد." من سیدم: چطور این حرف رامیزنی. مگر شما نبودید که بر علیه داؤدخان کودتا کردید و تمام فامیل او را به گلوله بستید؟"

جگر خلیل گفت: "من بخاطری این حرف را زدم که داؤدخان با اینکه فهمیده بود پلان از بین بردن وی را داشتیم، نه کسی از ما را کشت و نه بندی ساخت. او فقط حسن شرق را به جاپان فرستاد، ضیاء گارد را اتاشه نظامی در هندوستان مقرر کرد و فیض محمد وزیر داخله را از وزارت داخله به وزارت سرحدات تبدیل نمود. در واقع او تنها چند نفر از اشخاص مهم ما را از مرکز دور ساخت، و به دیگران چوکی های غیر فعالی داده بود ویس." او علاوه کرد: "همه میدانند که من سهم فعال در کودتای هفت ثور داشتم، من قوماندان توپچی قطعۀ مهتاب قلعه بودم، از آنجا محل قوماندۀ قوای مرکز را که در دارالامان موقعیت داشت، به فیر راکت بستم تا [قوای مدافع نظام جمهوری] نتوانند رفقای ما را تحت آتش خود قرار دهند. همچنان قطعات دیگر عسکری را که کوچکترین خطری از آن برای ما متصور بود، تحت ضربات راکت و توپ های سنگین درهم شکستم. در همین آوان بود که یک طیاره سهواً بالای ما بم انداخت و تقریباً 13 نفر از افراد من کشته و زخمی شدند. خدمات من بحدی برازنده بود که وقتی چهار روز بعد از موفقیت حزب دموکراتیک خلق و تشکیل حکومت جدید، بوزارت دفاع رفتم، تعداد کنیری از منصبداران که مرا

دیدند، همه به استقبال آمدند و مرا بالای شانه های خود بلند کردند و شعار میدادند که زنده باد خلیل خان! [و می گفتند] اگر تونمی بودی، ما پیروز نمیشدیم. من در این همه موفقیت های شان شریک بوده ام، ولی اکنون ببین که سید عبدالله [قوماندان محبس] به من چه گفت و چه رفتاری با من کرد. حال زارم را ببین که هم بندی و هم مریض هستم.»

داکتر عبدیانی پس از آنکه مختصری درباره چگونگی زندانی شدن جگر خلیل از قول خود او معلومات میدهد، بقیه موضوع را چنین بیان میکند: «روزی در باره کودتای داود خان به مقابل شاه سؤالاتی از جگر خلیل نمودم که به جواب من چنین قصه کرد: "ما یکتعداد پرچمیها بسرکردگی ببرک کارمل به این دشت پلچرخ می آمدیم و جلسات محرمانه خود را در زیر سایه یکی از درختان همین دشت دائر میکردیم. وقتی گرسنه میشدیم درین دشت یکتعداد کوچیها خیمه داشتند، از آنها نان و ماست میخریدیم و می خوردیم. در این جلسات فیصله شد که برای گرفتن قدرت و از بین بردن رژیم و خاندان سلطنتی باید آنها را از داخل و به وسیله خود آن خاندان از بین ببریم. بنابراین شخص داودخان بهترین کسی بود که این مأمول را به وسیله وی برآورده میتوانستیم. داودخان خودش هم میخواست قدرت را بدست آورد. او همیشه تحت مراقبت و کنترل سردار عبدالولی که دشمن و رقیب وی بود، قرار داشت، از طرفی داودخان میخواست در نظام دولتی و سلطنتی تغییر بیاورد و رژیم شاهی را ساقط سازد. از آنجائیکه وی یک شخص بسیار وطن دوست و ترقی خواه بود، و همیشه در راه از بین بردن رژیم فعالیت داشت، ما هم زیرکانه و با احتیاط کامل با وی یکجا شده و پلان کودتا را متفقاً با داود خان طرح نمودیم و موفق شدیم. ما میخواستیم در آینده پلان جمال عبدالناصر را در افغانستان پیاده کنیم.»

داکتر عبدیانی می نویسد: «پرسیدم پلان جمال عبدالناصر یعنی چطور؟ و توضیحاتی از جگرن خلیل خواستم که چنین گفت: "جمال عبدالناصر وقتی با رفقای خود مشوره کرد تا رژیم سلطنتی ملک فاروق را از بین ببرد و خودشان قدرت را بدست بگیرند، بین خود فیصله کردند که چون خودشان مورد تائید ملت نبوده از شناسائی لازمه در بین مردم بهره مند نیستند، باید جنرال نجیب را که یک شخصیت شناخته شده مصر و هم مورد تائید ملت مصر بود، به منظور کودتای خود انتخاب کنند؛ طوریکه او رهبری کودتا را به ظاهر بدست گیرد، ولی درخفا و یا در پشت پرده تمام امور دولتی را تیم جمال ناصر خود به عهده داشته باشد. چنانچه وقتی کودتای ناصر موفّق شد، افراد این تیم در تمام نقاط حساس و کلیدی کشور مصر مقرر و جابجا شدند و یکسال بعد زمانی که فهمیدند مملکت را خود اداره میتوانند و مردم نیز از ایشان پشتیبانی خواهند کرد، جنرال نجیب را برکنار و خود مستقیماً زمام امور را بدست گرفتند.»

داکتر عبدیانی در ادامه می افزاید: «جگرن خلیل که از مرضی شدید جلدی رنج می برد و مرتباً سگرت می کشید، لحظه کوتاهی مکث نموده چنین گفت: "شما می بینید که در واقع ما هم عین پلان ناصر را عملی نمودیم، چنانچه داؤد خان را که ظاهراً در راس کودتا قرار گرفته بود، به نام رهبر جمهوریت به تمامی مملکت معرفی کردیم.... خلاصه ما هم به مثل تیم ناصر اعضای حزب خود را در داخل و خارج مملکت به پست های کلیدی و مهمی توظیف کردیم تا در آینده از آنها کار گرفته بتوانیم. دو سال بعد بود که تصمیم گرفتیم داؤد خان را از بین ببریم تا حزب بتواند مستقیماً قدرت را بدست گیرد. باید بگویم که هر چند داؤد خان به اهداف ما پی برده بود، ولی ضرری به ما نرسانید و یا کسی از ما را نکشت و حتی بندی نکرد. تنها کاری که کرد رفقای سرشناس حزبی ما را از

چوکی فعال به پستهای غیرفعال دولتی توظیف کرد. چنانچه حسن شرق را سفیر جاپان، ضیاء قومندان گارد را اتاشه نظامی هند، فیض محمد وزیر داخله را به وزارت سرحدات و دیگران را هم به جاهای دیگر مقرر نمود. من به همین سبب گفتم که باز هم داؤد خان را خدا ببخشد."» (برای شرح مزید دیده شود - عبدیانی، داکتر فضل احمد: مقاله "خاطره ای از زندان"، منتشره سالنامه انجمن سالمندان افغان در بی ایریا - کالیفونیای شمالی، سال 2008، صفحه 16 تا 28)

در این ارتباط باید علاوه کرد که داکتر شرق در کتاب "کودتای پنجم سرخ یا سیاه" از همان روزهای اول کودتا از این موضوع که گفته میشد: تغییر نظام در افغانستان با نحوه کودتای مصر شباهت دارد، آگاهی داشت و اما آنرا عاری از حقیقت میدانست، چنانچه در زمینه می نویسد: «با انتخاب محمد داؤد به حیث رئیس دولت از جانب کمیته مرکزی و نویسنده [داکتر شرق] به صفت منشی کمیته مرکزی قبل از تشکیل کابینه آوازه به دروازه ها افتاد که کودتای سفید و آرام افغانستان شبیه به کودتای مصر است که در بطن خویش تعویض نفر اول را به دوم نهفته دارد، مانند جنرال نجیب و جمال ناصر.»

او در ادامه می افزاید: «با اینکه همسنگران محمد داؤد رئیس دولت عاشقانه از وی پیروی میکردند، ولی باز هم نشر و پخش افواه مذکور در رسانه های خارجی و شاخ و برگ و پنجه تراشیدن مخالفان داخلی، خصوصاً خانواده سلطنتی [؟؟] باعث گردید تا رئیس دولت جهت جلوگیری از اتفاقات ناخواسته، صلاحیت رفقای خویش را در اداره کشور محدود نماید، چنانچه بعد از انتخاب شان به حیث رئیس دولت مرا مامور تشکیل کابینه نمود، اما [به کمیته مرکزی] گفت: "عجالتاً وظیفه صدارت، وزارت دفاع ملی و وزارت خارجه را به عهده من بگذارید."» (کودتای پنجم...، قسمت سوم، منتشره: افغان جرمن آنالین، صفحه 9)

این سخن بجاست و حقیقت دارد که محمد داود انتخاب یک تعداد اعضای کابینه اول را بدست دکتر شرق سپرد، تا او را از خود راضی نگهدارد. دکتر شرق با استفاده از این صلاحیت کوشید تا دوستان همفکر خود را در وزارت های مهم دیگر که بیشتر با مردم سر و کار داشتند، خصوصاً وزارت داخله، معارف و زراعت شامل کابینه سازد. آنها توانستند بیشتر اشخاصی منسوب به خلقی و پرچمی را در مربوطات وزارت های فوق الذکر جابجا نمایند.

دکتر شرق این مقرریها را به نحوی دیگر وانمود میکند و می نویسد که گویا: «بکار گماشتن بعضی از مامورین نظام شاهی و پرچمی ها و خلقی ها و عناصری از بنیاد گرایان نه چندان افراطی» [؟؟] در اوائل جمهوری بدستگاه دولتی از آن منشاء می گرفتند که حکومت جمهوری آرزو داشتند تا بوحدت نظر و همکاری طبقه منور در درگرون ساختن انکشاف اقتصادی اجتماعی در افغانستان زیر شعار "جمهوریت از همه"، مساعی مشترک را بوجود آورده باشند. بناءً به آنهایی که تمایل و یا عملاً وابسته گی عقیدوی در زنجیر کمونیزم یا احزاب اسلامی خارج کشور داشتند، زمینه ای هم آهنگی و همکاری بوحدت و حاکمیت ملی و انکشاف کشور مساعد گردانیده شد تا اگر خدا بخواهد بجای پیوند با بیگانگان، پیوند و ارتباط مردمی خود را دوباره بازیابند. [؟؟]

دکتر شرق در ادامه می افزاید: «برای رسیدن به این هدف مقدس [؟؟]، حکومت جمهوری تعدادی از مامورین سابق و سی نفر از معلمین وابسته به جناح خلق و پرچم را به حیث ولسوال در ولایات مقرر کردند، تا در اثر تماس با مردم و علاقه گرفتن بکار ساختمانی، مردم و خواست های آنها را درک نمایند و راهی را برگزینند که سعادت و رضامندی مردم شان را در برداشته باشد تا منافع بیگانگان را. به همین تعداد و به عین مقصد قضاتی را در محاکم عدلی گماشته بودند که

عضویت و یا تمایل به بنیادگرایان اسلامی داشتند.» [در ردیف قضات نیز کسانی را مقرر کردند که ظاهراً مسلمان، اما در واقع پیرواندیشه های کمونیستی بودند. از این نوع کمونیست های ملا نما تعداد زیاد در دهه دموکراسی پرورده شده بودند، چنانکه بعداً همه شاهد آن بودیم - کاظم]

داکتر شرق اعتراف میکند که: «متأسفانه اکثر آنها بجای همکاری، برای بدنامی و تخریب نظام جمهوری به اعمال خرابکارانه و ترویج عقاید بیگانه مبادرت می نمودند. بناءً حکومت جمهوری برای حفظ عقاید مذهبی و حاکمیت ملی همه آنها را بر طرف کردند. همچنان او ناگزیر به اعتراف میشود که: «غلام جیلانی باختری را که به صفت دوست خود در اولین کابینه ای جمهوری به حیث وزیر زراعت آورده بودم، او از اعتماد من به نفع ببرک کارمل پسر خاله خود در جذب و جلب مامورین وزارت زراعت به جناح پرچم بدون در نظر داشت اعتماد و آرزویی که از وی به همکاری داشتم، بهره برداری می نمود. از آنرو تا روزی که مستعفی نشده بودند، به مقابل کمیته مرکزی جمهوری احساس شرمندگی داشتم.» ("تأسیس و تخریب جمهوری..."، صفحه 194 - 195)

پلان جابجا ساختن پرچمی ها و خلقی ها به حیث ولسوال ها از طریق فیض محمد وزیر داخله که یک خلقی شناخته شده بود و جابجائی یک تعداد پرچمی ها در مربوطات وزارت زراعت بوسیله جیلانی باختری که یک پرچمی معلوم الحال و جزء حلقه دوستان شباروزی داکتر شرق بود، وعین کار در مربوطات وزارت معارف بوسیله داکتر نعمت الله پژواک که از جمله حلقه پنهان پرچمی ها و از دوستان همفکر داکتر شرق محسوب می شد، نیز در همان سال اول جمهوری صورت گرفت و به تعداد زیاد پرچمی ها به حیث مدیران معارف، مدیران لیسه ها و مکاتب و حتی معلمین در ولایات کشور مقرر شدند. این عین پلانی بود که در کودتای مصر

رویدست گرفته شده بود، طوریکه از قول جگرن خلیل دربالا به این عبارت بیان گردید: «وقتی کودتای ناصر موفق شد، افراد این تیم در تمام نقاط حساس و کلیدی کشور مصر مقرر و جابجا شدند و یکسال بعد زمانی که فهمیدند مملکت را خود اداره میتوانند و مردم نیز از ایشان پشتیبانی خواهند کرد، جنرال نجیب را برکنار و خود مستقیماً زمام امور را بدست گرفتند.»

همین مقرری عناصر پرچمی و خلقی در سال اول موجب شد تا مردم به شایعات روزهای اول مبنی بر دست داشتن کمونیست ها، بخصوص جناح پرچم در کودتا و بعداً در اداره کشور بیشتر باورمند شوند. اینکار نه تنها به روحیه مردم تأثیر منفی بجا گذاشت، بلکه تخریب عناصر مخالف، بخصوص جناح راست افراطی را دسته داد و زمینه بهره برداری پاکستان را از آنها علیه نظام جدید مساعد ساخت.

در اینجا سؤال میشود که: آیا محمد داؤد از این پلان آگاه نبود و اگر آگاه بود چرا جلو آنرا از همان اول نگرفت؟

محمد داؤد میدانست که پلان کودتای مصر اساساً بوسیله سوسیالیست های مصر که با مسکو ارتباط نزدیک داشتند، طراحی شده بود و نیز او از شروع مرحله و حتی قبل از آن میدانست که عاقبت کار بکجا خواهد رسید و هم بخوبی پی برده بود که نقش نفر دوم یعنی داکتر شرق در این پلان چه خواهد بود، لذا محمد داؤد در همان وهله اول تصمیم گرفت تا امور سه وزارت کلیدی را بعهده خود بگیرد و جنرال مستغنی را که یکی از جنرالهای ورزیده اردوی افغانستان بود، به حیث لوی درستیز وزارت دفاع ملی مقرر کند و وحید عبدالله را به حیث معاون وزارت امور خارجه در همان روزهای اول برخلاف میل کمیته مرکزی بگمارد که هر دو در کودتا عملاً اشتراک نداشتند. همچنان فکر تصفیه کودتاچیان چپگرا از

قدرت جزء پلان اصلی محمد داؤد بود که بعد از موفقیت کودتا و استحکام نسبی نظام باید قدم بقدم مورد اجراء قرار گیرد و تدریجاً جای آنها را به اشخاص دیگر بسپارد و پلان مطروحه کمونیست ها را در اجرای کودتای نمونه مصر در افغانستان خنثی سازد.

محمد داؤد در اینکار بسیار عجله نکرد، زیرا او از نقش شوروی و بخصوص سفارت آن کشور در کابل و حمایت آنها از خلق و پرچم آگاه و ناگزیر بود کمال احتیاط را در حفظ روابط ظاهراً دوستانه با شوروی در آنوقت حساس در نظر گیرد. همچنان محمد داؤد با آنکه از نقش داکتر شرق به حیث نفر دوم نظام آگاهی داشت، اما به روی خود نمی آورد، چون میدانست که به یکبارگی کسی را که در جلب و جذب کودتاچیان نقش مهم داشت، باید تا زمان استحکام نظام جمهوری همچنان در کنار خود نگهدارد و اما بکوشد تا نخست اطراف او را خالی کند و سپس او را از قدرت دور نماید که در زمینه بعداً طی یک مبحث جداگانه صحبت خواهیم کرد.

مبحث هفدهم

گزارش تحلیلی سفارت امریکا در کابل در مورد "آینده رژیم داود"

این گزارش تحلیلی تحت عنوان "آینده رژیم داود" پس از گذشت دو ماه از کودتای 26 سرطان بوسیله سفارت ایالات متحده امریکا در کابل به وزارت خارجه آن کشور ارسال شد که تحت شماره 6755، مورخ 17 سپتمبر 1973 قید گردیده است. این سند مهم توسط محترم احمد فواد ارسلا از روی متن رسمی آن که در آرشیف اسناد وزارت خارجه امریکا موجود است، به دري ترجمه و بتاريخ 24 جنوري 2016 در ویساییت "افغان جرمن آنلاین" به نشر رسیده است. نظریه اهمیت این سند تحلیلی که حاوی بعضی پیشبینی های قرین به واقعیت راجع به آینده نظام جدید جمهوری در کشور میباشد، با اختصار به ذکر بعضی نکات مهم آن ذیلاً پرداخته میشود:

»17 سپتمبر 1973

موضوع: آینده رژیم داود -

پتلگرام نمبر 6755 از سفارت امریکا به وزارت خارجه

1 - خلاصه: [در ارائه گزارشات شیوه معمول آنست که خلاصه موضوع در آغاز تذکار می یابد - کاظم] دو ماه بعد از کودتا، با آنکه داود در رأس رژیم جدید قرار دارد، مگر هنوز هم به صورت کامل در کنترل اوضاع نیست. نشانه های تنش و بحران در بین رهبریت قوای عسکری که کودتا را انجام داده اند، به نظر میرسد و اما از بیرون همه چیز آرام معلوم میشود

.....عملیه ساختن حکومت هم بنا بر دلایل ارتباطات فامیلی، و هم بنا بر مجادله شدید بر ضد فساد و رشوتخوری و سوء اداره به آهستگی به پیش میرود. شاید بعد از سپری شدن حدود شش ماه فهمیده بتوانیم که آیا واقعا داؤد کنترل قدرت دولتی را در اختیار دارد و یا نه. احتمال ضد کودتا موجود است اما نه کودتا بر ضد داؤد، بلکه از همه بیشتر این احتمال زیاد است که داؤد کوشش خواهد کرد که تا افراطی های چپی را از قدرت خارج بسازد.....گرچه یک تعداد زیادی ادعا میکنند که اتحاد شوروی در این کودتا نقش داشته است، اما نقش شوروی در این کودتا تا هنوز اسرار آمیز به نظر میرسد. داؤد اعلام کرده است که وی کمک و همکاری زیادتر امریکا و دیگر ممالک خارجی را میخواهد و دیده شود که آیا وی خواهد توانست استقلال خود را حفظ کند و یانه؟ در عین حال وی خواهد کوشید تا حد توان کمک های بیشتر شوروی را بدست بیاورد، البته وی این کمک ها را مطابق به شرایط خود میخواهد. ما در این مورد قبول داریم که این موقف واقعی داؤد است، البته موفقیت آن مبنی بر اینست که وی تا چه اندازه خواهد توانست که قدرت را در دست خود تمرکز بدهد.

2 - دو ماه از کودتای ناگهانی میگذرد که داؤد را دوباره در افغانستان بر قدرت آورد. وضع سیاسی هنوز هم نا متعادل و بی ثبات است و از جنبه های متعددی شکننده به نظر میرسد.....، خاصتا اگر از طرز دید راپور خلاصه اخیر SRF دیده شود و اگر از نظر راپور طولانی دفتر معاونت های سفارت امریکا USAID در رابطه به تمام فعالیت های معاونتی و امدادی امریکا (ضمیمه الف) دیده شود، منظره تاریکتر به نظر خواهد رسید.....

3 - یک ملاحظه دیگر: باید تذکر داده شود و متوجه بود که این پیشبینی ها و تحلیل ها و ادعا ها را که داؤد ناکام خواهد شد، نباید به آسانی قبول کرد. به این دلیل که قطع شدن روابط

با دوستان سابقه و از بین رفتن دسترسی به منابع معمول گذشته و ایجاد یک رژیم با انضباط که برخلاف گذشته شدیداً متوجه تماسها است، خواه نا خواه از نظرسایکولوژی یک روحیه منفی و بدبینانه را در بین ناظران بین المللی موجود در کابل ایجاد کرده است.

4 - مبارزه برای آینده رژیم داود حد اقل در سه جبهه مختلف به پیش میرود، اما خطوط این جبهات قاطعانه از هم جدا نیستند، بلکه بعضاً میدان های این مبارزات با هم مخلوط میگردند و این جنگ سردرگم پیشبینی در مورد اوضاع را بعضاً مشکل و خطرناک میسازد. جبهات متذکره فوق قرار ذیل اند:

الف - همانطوری که ما بصورت متواتر در هفته های گذشته راپور دادیم، داود هنوز برچوکی قدرت به صورت کامل مستحکم نشده است و سایه ای یک کمیته مرکزی بر وی قرار دارد که پر از صاحب منصبان جوان عسکری است که کودتا را با وی پلان و عملی کردند. اکثریت این صاحب منصبان حد اقل چندین سال را در اتحاد شوروی برای تعلیمات عسکری گذشتانده اند و بدون شک زیر تأثیر موفقیت های رژیم شوروی رفته اند. تصادم فکری این صاحب منصبان با داود احتمالاً در سه اصل ذیل است:

اول - تمایل این صاحب منصبان در عملی کردن راه حل های سریع افراطی مارکسیستی در مقایسه با طرز فکر داود که عبارت است از ایجاد دولت مرکزی قوی بر اساس عنعنات ملی افغانی و ایجاد تحولات محتاطانه؛

دوم - عجله و بی تجربگی صاحب منصبان جوان که به یکبارگی خودشان را برای اولین بار در مسند قدرت عظیمی می بینند، در مقایسه با تجربه داود در امور حکومت کردن، تجربه ودانش و معلومات وی در مورد جامعه عنعنوی افغانستان، احترام به بزرگان و رهبری محتاطانه؛

سوم - آرزوی انقلابی برای ریشه کن کردن مناسبات قومی و فامیلی و مدل حاکمیت قدیم در مقایسه با اهمیت مداوم به آن مناسبات و مدل های موجود در جامعه افغانستان و احترام اکثر افغان ها به مناسبات موجود در افغانستان. این مجادله بین داؤد و این صاحب منصبان جوان در تقرر وزیران و مقامات کلیدی پایان تر از رتبه وزیران عکاس یافته است و به ما نشان میدهد که چرا ساختن یک کابینه کامل به این آهستگی به پیش میرود و دیده میشود که داؤد از تکنیک "فابیان" Fabian [شیوه راندن مخالفان با تأخیر و بصورت تدریجی - کاظم] در سیاست معامله با این صاحب منصبان جوان در کمیته مرکزی استفاده میکند. مشاهده میشود که داؤد به مقرری های عجولانه این صاحب منصبان جوان موقع میدهد و با ثابت شدن بی کفایتی این ها در انجام امور آهسته آهسته یک تعداد از این مقرری ها را با اشخاص با تجربه و با کفایت انتخاب شده توسط خودش تعویض نماید.

ب - صحنه دوم این مجادلات که احتمالاً در این صحنه داؤد حمایت پرشور این همکاران خود را با خود دارد، عبارت اند از: از بین بردن تمام اثرات باقیمانده آن دوره غلط سنجیده شده ای نام نهاد "تجربه دیموکراسی" است. برای داؤد مهمترین الویت وفاداری به وی است. لیاقت و تجربه مسلکی برای وی مگر در درجه دوم قرار دارد. "مخالفان غیرمسئول" تحمل نخواهند شد و این نوع برخورد منتج به از بین رفتن کامل آزادی بیان تا یک آینده نامعلوم خواهد گردید. یک انقلاب خالص و شدید برضد فساد اداری و رشوختواری و خویشخوری آغاز گردیده است که هم داؤد و هم رفقای کمیته مرکزی وی شدیداً خواهان آن اند، اما عقده های قبلی از یک طرف و انتقام های شخصی که یکی از اساسات کلچر پشتون ها است، در تمام تصامیم مهم رول عمده ای بازی خواهد کرد. تماسهای آزاد افغان های تحصیلکرده در غرب با خارجی ها

که در گذشته امر معمول بود، از این به بعد دیگر تحمل نخواهد شد و در نتیجه آن مقامات عالیرتبه سابق که از قدرت برکنار شده اند، برای "توجیه این که چرا از قدرت برکنار شده اند" نظریات منفی خود را به ما منتقل خواهند کرد. این مقامات عالیرتبه سابق به ما خواهند گفت که به دلیل اینکه در غرب تحصیل کرده اند، از مقام شان برطرف شده اند، در حالیکه اصل موضوع وفاداری و یا انتقام بوده است، نه مسائل ایدیولوژیک.

ج - و بالاخره جبهه دیگر عبارت است از آن مجادله روشن که در بین آن هائیکه میخواهند افغانستان را در همان مسیر متمایل با غرب نگهدارند و آن های که بی صبرانه در تلاش هستند که افغانستان را به یکی از اقمار اتحاد شوروی تبدیل نمایند، در جریان است.

5 - برخلاف توقع افغان ها و خارجی ها و با در نظر داشت اختلافات ایدیولوژیک و شخصی، واضحاً برقراری یک رژیم با ثبات به آهستگی به پیش میرود. از طرف دیگر با در نظر داشت جوانب به هم مختلط مجادلات متذکره در فوق، این پیشرفت برای برقراری یک رژیم با ثبات را آهسته تر میسازد. اکثریت افغان های ناظر به اوضاع به این عقیده هستند که ضرورت به حد اقل شش ماه است تا موضوع یک طرفه شود که آیا داود صاحب خانه خود و بادر این صاحب منصبان جوان میگردد و یا اینکه این صاحب منصبان جوان صاحب خانه و بادر داود خواهند گشت؟

6 - این احتمال شدید وجود دارد که قبل از اینکه خطوط اصلی این رژیم مشخص شود، در ظرف چند هفته آینده یک ضد کودتا صورت خواهد گرفت. این ضد کودتا احتمالاً توسط یکی از سه جانب ذیل اجراء خواهد شد:

یک - احتمال دارد که تحمل و حوصله گروپ صاحب منصبان جوان در مورد رهبری احتیاط آمیز داؤد به سر برسد و دست به یک ضد کودتا زده وی را با شخص مورد اعتماد خود تعویض نمایند.

دو - صاحب منصبان بلند رتبه عسکری و پولیس رژیم سابقه که از مسیر حرکت این رژیم پریشان هستند و برکنار شدن خود را از قدرت تحمل کرده نمیتوانند، شاید برای این که دوباره به قدرت برسند، با استفاده از یک نوع مناسبات نظام شاهی دست به یک ضد کودتا بر ضد دولت داؤد بزنند.

سه - اتفاق نظر وسیع موجود است که شخص داؤد آهسته آهسته و خاموشانه خود را در موقعیتی قرار میدهد که با یک حرکت، یک تعداد از این صاحب منصبان جوان را از قدرت بیرون نموده و موقعیت خود را در رأس قدرت تثبیت و مستحکم بسازد. کسانی که داؤد را در دوران رژیم قبلی و در زمان قدرتش در سالهای 1950 می شناسند و از شخصیت داؤد آگاه اند، به این عقیده هستند که این امکان ندارد که داؤد برای مدت زیادی یک نقش مثل جنرال نجیب را بازی نماید. اما دور بودن داؤد از قدرت برای ده سال سبب شده است که وی یک تعداد از همکاران سابق خود را با خود ندارد و یا آن دوستان وی دیگر قدرت و نفوذ سابق را ندارند و پایه های قدرت شخصی محمد داؤد بسیار محدود است. کوچکترین قدم اشتباه در موضوع پشتونستان باعث جنجال بزرگی خواهد شد و برای پلان های داؤد قبل از وقت خواهد بود که درک همین موضوع باعث احتیاط بی اندازه داؤد شده است. اگرچه پیش بینی در مورد این سه احتمال بالا بسیار مشکل است اما امکان این نوع ضد کودتای سوم زیاده تر از دو امکان دیگر است.

7 - نقش شوروی قبل و بعد از این کودتا هنوز در پرده اسرار باقیمانده است. ما تا هنوز هیچ استخبارات قابل اعتبار در این مورد در دست نداریم. منطق حکم میکند که آن نظریه

زیاده تر به واقعیت نزدیک است که زیاده ترین درجه دخالت شوروی قبل از کودتا احتمالاً در این است که شوروی ها باخبر شده اند که واقعه ای در حال وقوع است و همین که کودتا صورت گرفت به سرعت برای تأمین حد اکثر منافع خود در این رژیم داخل عمل شدند، البته آنهم تا اندازه ای که حساسیت موضوع را در نظر میگیرند و نمیخواهند که به دنیای خارج این نشانه داده شود که شوروی ها در امور داخلی افغانستان مداخله میکنند. برخلاف نظریه بالا یک تعداد افغان های که بسیار با فهم و تحصیل کرده و در مورد اوضاع سیاسی حساس هستند، ادعا دارند که "آنها باخبر هستند" که رابطه بسیار نزدیکتر بین شوروی ها و کودتای ها وجود داشته است. البته این جای شک نیست که در مقرری ها در وزارت های مختلف و در کمیته مرکزی موجودیت افراد حزب پرچم کمونیست طرفدار شوروی زیاده تر از همه مشاهده میشود. یک تعداد منابع دیگر ادعا دارند که این کودتا توسط شوروی ها اجراء شده است (در مورد این ادعا راپور جداگانه فرستاده خواهد شد).

در هر صورت، صرف نظر از این که کدام یک از این مدعیات به واقعیت نزدیک است، ما عقیده داریم که این ناممکن است که داود اجازه بدهد که به وسیله شوروی ها استعمال شود. البته داود کوشش خواهد کرد تا حدی که توان دارد و ممکن است، از گاو شیری شوروی ها حد اکثر استفاده را برای افغانستان بدوشد و از تمام امکانات اقتصادی و حمایت سیاسی برای پیشبرد پلان و نقشه خودش استفاده خواهد کرد. ما این اظهارات داود را که وی واقعاً میخواهد موجودیت سیاسی و اقتصادی امریکا و دیگر ممالک و مؤسسات بین المللی در افغانستان باقی بماند، صادقانه میپنداریم و میدانیم که داود آرزو دارد تا با استفاده از این موجودیت غیر شوروی تعادل سیاسی را بر ضد نفوذ شوروی حفظ نموده و استقلال افغانستان

را حفاظت نماید. این مسئله بکلی وضاحت داده شده که وی توقع کمک های عظیم اقتصادی را از تمام منابع دارد، اما داؤد کمک ها را بر اساس شرایط خودش می خواهد نه بر اساس شرایط تحمیل شده توسط خارجی ها. اما ما شاهد این هم هستیم که خصومت با امریکا در جنبه های مختلف این دولت شدت یافته است و ما باید پیش بین این باشیم که درجه فشار و مزاحمت بر ما توسط مقامات انفرادی در دولت و پولیس و دیگر مقامات ملکی در وزارت ها که قبلاً از قدرت دور بوده اند، افزایش خواهد یافت.

8 - باید متذکر شد که در حال حاضر داؤد یگانه شخص منحصر به فرد افغانستان است که من حیث یک رهبر واقعی و اصلی ملی افغانستان مورد قبول اردوی افغانستان، اقوام، اقشار تحصیل کرده، شاگردان، محصلین و مردم عام می باشد. صرف نظر از اینکه این اقشار ملت افغانستان چپی هستند و یا به عنعنات ملی افغانستان معتقد هستند. البته این قبولی به این معنی نیست که این هیچ امکان نخواهد داشت که کدام دگرمن جوان اردو اقدام به بدست گرفتن قدرت نخواهد کرد، اما ما به این عقیده هستیم که این دو ماه گذشته تأثیر شدیدی بر این صاحب منصبان جوان گذاشته است و آنها دیده اند که بدست گرفتن قدرت بسیار آسانتر از اداره کردن دولت است.

9 - گذشته از این داؤد بسیار هوشیارتر و دارای تجربه سیاسی و اداری زیاده تر است در مقایسه با این صاحب منصبان همکار جوان خود. اگر طور مثال از نظر احتمال محاسبه کنیم به نظر ما چانس داؤد از 50% بسیار بالاتر است که آهسته آهسته قدرت شخصی خود را بر این رژیم مستحکم تر بسازد و دوباره یک رژیم تیغ دار، متمرکز برداخل، مستقل، شدیداً ملی و نوع خاص افغانی را بوجود خواهد آورد که در سال های 1950 رهبری میکرد، البته اگر اتحاد شوروی دست به سیاست مداخله فعال بیشتر نزنند که از نظر ما بعید به نظر

میرسد و با یک تصمیم غیرعقلانه و جاهلانه توسط بوتو گرفته نشود که گفته است "به داؤد باید یک درس داده شود". در ظرف هفته های آینده اگر دو استثنای فوق صورت نگیرد، پیشبینی که ما توضیح کردیم از جمله احتمالی ترین پیشبینی ها برای رژیم موجود محسوب میشود. در هر حال گذشت روزها و هفته ها از همه زیاده تر به نفع داؤد است نه صاحب منصبان جوان. اگر داؤد بتواند دوام این هفته ها را به ماه ها اداره کند، موقعیت وی من حیث مرد قدرتمند افغانستان تثبیت خواهد شد.» (لویس)

[فشرده گزارش سفارت ایالات متحده امریکا در کابل عنوانی وزارت خارجه آن کشور که دو ماه بعد از کودتای 26 سرطان در باره آینده نظام جمهوری ارسال گردید.] (ترجمه: احمد فواد ارسلا، منتشره: افغان جرمن آنلاین، مورخ 24 جنوری 2016)؛

<https://history.state.gov/historicaldocuments/frus1969-76ve08/d8>

وقایع بعدی نشان داد که آنچه در این گزارش مورد پیشبینی قرار گرفته بود، قدم بقدم تحقق پذیرفت و محمد داؤد از همان روز های اول کوشید تا کمیته مرکزی را در مقامات اداری و اجرایی دولت به حیث مادون ریاست دولت بکار مصروف سازد و نیز فوقیت اراده خود را بر آنها به منصفه ظهور برساند، چنانچه در مورد اعزام خانواده پادشاه سابق به روم و نیز در مورد مقرری جنرال مستغنی در پست حساس و مهم درستیزوال وزارت دفاع و وحیدعبدالله به حیث معین وزارت خارجه که هر دوی شان شامل حلقه کودتا نبودند، بدون اعتناء به کمیته مرکزی اقدام کرد. محمد داؤد بدینوسیله خواست تا فوقیت مقام ریاست دولت را به اعضای کمیته مرکزی عملاً نشان دهد. البته او در عین زمان کوشید تا انتخاب بیشتر اعضای کابینه را به داکتر حسن شرق به حیث

معاون صدارت بسپارد تا آنها را در لحظات حساس که هنوز نظام جدید پایه های مقدماتی خود را استوار نکرده بود، به امید آینده دلگرم سازد و نیز مقامات شوروی را به امید آنکه دورنمای اجراءات بعدی نظام را در نظر آنها امید بخش جلوه دهد، تا حدی به تفاهم با خود نگهدارد. روابط گرم و دوستانه محمد داؤد در آغاز با شوروی و نیز حین سفر اولش به مسکو انعکاسی از همین رویه بود که بعداً تغییر کرد.

مبحث هژدهم

اقدامات اولیه نظام جمهوری بعد از موفقیت کودتا

رویدادها در همان روز بعد از ایراد بیانیه "اعلام جمهوری":

از همان ساعات اول که محمد داؤد پس از ایراد اولین بیانیه به منزل خود برگشت، آمدن بعضی دوستان جهت عرض تبریک آغاز شد و اما دو خبر عمده آرامش او را برهم زد: یکی خبر مقاومت ملکه حمیرا که دروازه حرم سرا را بسته و نمیخواست تسلیم شود، مگر آنکه برای همه شان اجازه سفر فوری به ایتالیا داده شود (شرح مختصر آن بعداً ذکر میشود) و دیگر خبر تصادم تانک حبیب الله زرمی - یکی از فعالان کودتا در حاشیه دریای کابل و وفات او و سه نفر از همکارانش در این سانحه که برای کودتاچیان و بخصوص برای شخص محمد داؤد موجب تأثر عمیق گردید.

در همین روز مشکل دیگری که بوجود آمد، همانا رفتن جنرال خان محمد خان مرستیال به حیث وزیر دفاع به آن وزارت بود که شرح آنرا داکتر شرق با این عبارات بیان میکند: «در همین روز اطلاع دادند که تورن جنرال خان محمد خان مشهور به "مرستیال" بوزارت دفاع رفته و بحیث وزیر دفاع خودسرانه اوامری جهت تبدیل و ترفیع صاحب منصبان مورد نظر خویش صادر می نماید. از محمد داؤد پرسیده شد، او اطلاع نداشتند. به پیغامی از وی خواش بعمل آمد تا بخانه محمد داؤد تشریف آورند. گفته بود من به وظیفه خود تا زمانیکه

لازم باشد، ادامه خواهم داد. از آنرو غوث الدین فایق با چند نفر دیگر فرستاده شد تا قهراً او را از وزارت دفاع اخراج نماید.» داکتر شرق می افزاید: «او [خان محمد مرستیال] که جهت ادای احترام نزد محمد داؤد آمده بود، به دگر جنرال سید حسن خان گفته بود که این چند نفر ضابط بی سابقه لیاقت زعامت را نداشته، شخصاً باید اداره کشور را بدست گیرم...» (کرباس پوشها... صفحه 116)

اما داکتر شرق در کتاب "تأسیس و تخریب جمهوری" رفتن خان محمد مرستیال را در وزارت دفاع به نحوی متفاوت از متن قبلی خود بیان میکند و می نویسد: «در میان این دید و بازدید های سرور آفرین خبر دادند که جنرال خان محمد خان مشهور به مرستیال که جهت ادای احترام به جمع دیگران بخانه محمد داؤد آمده بود، بفهم استفاده از گرفتاری شان و رخنه کردن در اردو به وزارت دفاع رفته و بحیث وزیر دفاع اوامری برای جابجا کردن صاحب منصبان مورد نظر خویش صادر میکند. بناءً به هدایت محمد داؤد احمد ضیاء مجید با چند صاحب منصب دیگر فرستاده شد تا او را از وزارت دفاع اخراج کنند.» ("تأسیس و تخریب جمهوری.. صفحه 174) در دو متن فوق داکتر شرق در موضوع گویا "اخراج" مرستیال از وزارت دفاع دچار تناقض میگردد، چنانچه در اول از غوث الدین فایق نام می برد و بعد از ضیاء مجید و در عین زمان لحن بیانش نیز در دو متن از هم متفاوت میباشد.

غوث الدین فایق شرحی متفاوت در زمینه دارد، او می نویسد: «یروز دوم [اول] انقلاب [کودتا] بخانه سردار محمد داؤد به هدایت کاری رفتم. مرحومی در صحن چمن منزلش با سید حسن خان و خان محمد خان مرستیال و جنرال مستغنی در خلال صحبت بودند. من با دیدن اوشان مقرری یک سرپرست بوزارت دفاع بخاطرم رسید، فکر کردم که جنرالان مذکور را ممکن به همین مناسبت خواسته باشد، من بحضور

شان یادآور شدم که برای سرپرستی وزارت دفاع کسی تعیین شده یا نه؟ رئیس جمهور [دولت] گفتند: یکی از شما برای بازکردن دروازه وزارت دفاع و رسیدگی بکارها بروید، از کسی ذکر نام نکرد. جنرال سیدحسن گفت من میروم و مستغنی میخواست که برود. خان محمدخان مرستیال بصوب وزارت دفاع روان شد و مرا گفت بیا، برویم. نزدیک دروازه خروجی منزل، رئیس جمهور مرا خواست و گفت چند نفر رفقای خود را همراهیت گرفته برو، فکر خود را بگیر که خان محمدخان یک جنرال "دست ماشور" [یعنی درهرکار تشبث ناموزون کردن] و ایدیالیست است، به کدام عمل دست نزنند. مرستیال مرا گفت که سردار صاحب به شما چه گفت؟ من گفتم به من هدایت داد که شرایط انقلاب است، مرستیال یک جنرال قیمت دار اردو است، درحوصه سکیوریتی [محافظت] و امنیت اش محتاط باشید. وقتیکه به دروازه وزارت دفاع رسیدیم... مرستیال را به افسران معرفی و بچوکی وزارت نشانیدیم و خودم به اتاق یاور، مهمانان که به تبریکی می آمدند از آنها پذیرائی میکردم.»

فایق در ادامه می نویسد: «دوساعت بعد کسی برایم گفت که مستغنی صاحب به حیث لوی درستیز آمده، چوکی خود را اشغال کرده، چند لحظه بعد مرستیال مرا خواست که رئیس صاحب دولت با شما گپ میزند. گوشکی را بالا کردم گفت: همراه مرستیال نزد من آئید. بعد با مرستیال نزد رئیس دولت رفتیم. رئیس دولت خان محمدخان را گفت: فعلاً شما بخانه خود بروید، من شما را میخواهم. به اینصورت محمد داؤد خان، عبدالکریم مستغنی یکی از جنرالهای ورزیده طرف اعتماد، همکار سابقه دار خود را بحیث لوی درستیز وزارت دفاع مقرر نمود و غلام حیدر [رسولی] دگروال متقاعد را که یکی از سرگروپهای فعال در کودتا بود، به تورن جنرالی رفع

تقاعد کرده به حیث قوماندان قوای مرکز گماشت.» (فایق: "رازی را که... صفحه 104 - 106)

ذکر موضوع فوق به این ارتباط مهم است که گفته میشود: خان محمد مرستیال از این رویداد سخت عقده بدل شد و احتمالاً به فکریک عملیه بالمثل یعنی کودتا علیه نظام جدید افتاد، چنانچه بعد از دوماه دولت جمهوری کشف یک کودتا را اعلام داشت که بنام "کودتای میوندوال" [صدر اعظم سابق] شهرت یافت، درحالیکه محرک و مبنای اصلی آن به گمان اغلب بیشتر از هرکس دیگر، همین جنرال خان محمدخان مرستیال بوده است. (برای معلومات مزید و جوانب مختل موضوع دیده شود: کتاب "زندگی سیاسی شهید محمد داود از آغاز تا انجام"، از این قلم، جلد دوم، صفحه 601 تا 620)

جنرال زکریا ابوی درمورد خان محمد خان و نیز جنرال مستغنی می نویسد: «جنرال خان محمد خان مشهور و ملقب به مرستیال (زمانی معاون و مرستیال لوی درستیزسید حسن خان) از پشتون های ولایت کنر بود، شخص دلاور و زیرک و تحصیل یافته لایق ترکیه، تیزفهم و قوماندان برجسته اردو بود. رفقاییش نسبت تیز فهم و هوشیاری اش او را خان محمد "زاغ" می گفتند، سخنور خوب در پشتو و دری بود و در وقت ماموریت یکی از دوستان بسیار نزدیک داود خان محسوب می شد، مگر شخص نا آرام، جاه طلب و دارائی پسند بود که عهده های مختلف و عالی را در اردو و ملکی عقب گذاشته بود و درادوار مختلف کار و وظیفه داری خود چه در داخل اردو و چه در موضوعات سرحدی و پشتونستان و در امور ملکی و چه در حلقه قومی و مردم، دوستان بسیار بهم ریخته بود. (جنرال محمد زکریا ابوی: "از کودتا تا کودتا"، مجله نامه خراسان، شماره دوم، سال اول فبروری 1990، صفحه 45)

داکتر شرق در کتاب "کودتای پنج سرخ و سیاه" در زمینه تقرر جنرال عبدالکریم مستغنی می نگارد: «کمیته مرکزی پیشنهاد رئیس دولت را در تقرر جنرال مستغنی به حیث لوی درستیز و سید وحید عبدالله را به حیث معین سیاسی وزارت خارجه که در صف جمهورخواهان [کودتاجیان] نبودند، به احترام رئیس دولت اما با آرامشی که نمایانگر عدم رضائیت کمیته مرکزی بود، تصویب نمودند. زیرا آنها علاوه بر اینکه در کودتا سهیم نبودند، به نسبت وابسته بودن به نظام سلطنتی [؟؟] به جمهورخواهان هم نظر مساعد نداشتند...» (حسن شرق: "کودتای پنج سرخ و سیاه؟" - قسمت سوم، افغان جرمن آنالین، صفحه 9)

داکتر شرق که متن فوق الذکر را در آخرین کتاب خود (منتشره سال 1394) نوشته اما در کتاب اول خود (کرباس پوشها...) ذکر نکرده است، با آنهم از این معلوم میشود که داکتر شرق و رفقاییش که بعداً آنها را به "جمهوری خواهان" مسمی ساخته است، از همان روزهای اول برای خود پلان و هدف خاص درس داشتند و میخواستند تا محمد داؤد را در قید نظر خویش محصور نگهدارند، بدون آنکه فکر کنند که اگر نام محمد داؤد به حیث رهبر کودتا نمی بود، مردم هیچیک کودتاجی ها را نمی شناختند و اردو نیز از قبول آنها ابا می ورزید. بهر حال این آغاز کار بود که ادامه آنرا میتوان در رویداد مسافرت ملکه به ایتالیا دریکی دو روز بعد آن مشاهده کرد.

تصاویر مهم اجلاس "کمیته مرکزی":

محمد داؤد بار اول از "کمیته مرکزی" بجای "سرگروپ های کودتا" وقتی نام برد که خبر تسلیمی سردار عبدالولی را با تفنگچه دستی او پاچاگل وفادار در همان حوالی ساعت 2:00 شب کودتا به محمد داؤد رسانید و داکتر شرق به پاچاگل تفنگچه را تبریک گفت و اما محمد داؤد به آنها خاطرنشان

ساخت که: «ما برای چور چپاول و تقسیم مال، کودتا نمیکنیم.. اگر کامیاب شدیم، مسئول امنیت، حفظ جان و مال مردم شخص شما در مقابل کمیته مرکزی خواهید بود.»

باهمین گفته روز بعد از کودتا یعنی بروز چهارشنبه 27 سرطان 1352 محمد داؤد شخصاً به وزارت دفاع رفت و دستور داد تا همه سرگروپها در آنجا جمع شوند و با حضور آنها تحت ریاست خودش اولین نشست بعد از کودتا زیر نام "کمیته مرکزی" دائرگردید. اشخاص ذیل در این اجلاس اشتراک داشتند که بعداً هر یک بنام عضو کمیته مرکزی یاد شدند:

- 1 - محمد داؤد (رئیس)، 2 - حسن شرق (منشی) و اعضاء
- هریک: 3 - غلام حیدر رسولی، 4 - سید عبدالاله، 5 - فیض
- محمد، 6 - محمد سرور نورستانی، 7 - غوث الدین فایق، 8 -
- احمد ضیاء مجید، 9 - محمد یوسف فراهی، 10 - عبدالحمید
- محتاط، 11 - عبدالقدیر نورستانی، 12 - پاچاگل وفادار، 13
- مولاداد، 14 - خلیل الله (بابکر خیل).



اولین عکس کمیته مرکزی جمهوری که بعد از کودتای 26 سرطان 1352 به نشر رسید

درارتباط با اعضای کمیته مرکزی نام اعضای آن رسماً به نشر نرسید و فقط با انتشار یک عکس دسته جمعی دو سه روز بعد از کودتا مردم به هویت آنها پی بردند و هریک در مورد آنها تبصره های فراوان کردند. همچنان اسمای کسانی دیگری که در کودتا فعالانه در همان شب اشتراک داشتند و سپس در ازای همین کارمستحق دو رتبه ترفیع شناخته شدند، نیز تا اکنون رسماً به نشر نرسیده است.

متعاقباً (روزپنجشنبه 28 سرطان) دومین نشست کمیته مرکزی دائر شد و طی این دو اجلاس موضوعات ذیل مطرح و در زمینه تصاویر لازم اتخاذ گردید:

- 1 - نام رسمی دولت از "دولت شاهی افغانستان" به "دولت جمهوری افغانستان" تغییر کرد؛
- 2 - قانون اساسی 1343 زمان شاهی ملغی گردید؛
- 3 - محمد داؤد رهبر کودتا به حیث رئیس دولت و صدراعظم و رئیس کمیته مرکزی شناخته شد و دکتر حسن شریقی به حیث منشی آن کمیته تعیین گردید.

اعلام اعضای کابینه اول جمهوری:

دکتر شریقی می نویسد: «یک هفته بعد از طرف کمیته مرکزی جمهوریت اولین حکومت جمهوری افغانستان حسب ذیل تعیین و اعلام گردید: محمد داؤد علاوه بر وظایف ریاست دولت و صدارت متصدی وزارت خارجه و وزیر دفاع ملی، نویسنده [حسن شریقی] بحیث معاون صدراعظم، دکتر عبدالمجید وزیر عدلیه، عبدالاله وزیر مالیه، فیض محمد وزیر داخله، غوث الدین فایق وزیر فواید عامه، عبدالحمید محتاط وزیر مخابرات، پاچاگل وفادار وزیر سرحدات، دکتر نظر محمد سکندر وزیر صحت عامه [آنوقت وزارت صحتیه یاد می شد]، دکتر عبدالقیوم [او دکتر انداشت، ولی پوهاند بود] وزیر صنایع [آنوقت وزارت معادن و صنایع

نامیده می شد]، داکتر عبدالرحیم نوین وزیر اطلاعات و کلتور، داکتر نعمت الله پژواک وزیر معارف، غلام جیلانی باختری وزیر زراعت، وزیر پلان و وزیر تجارت به کفالت معین های شان تائید و تصویب گردید.» (کتاب: تأسیس و تخریب جمهوری، صفحه 175)



ناگفته نماند که در آغاز پراگراف فوق گفته شد که اولین حکومت جمهوری افغانستان از طرف کمیته مرکزی "تعیین و

اعلام" گردید و اما درختم پراگراف از "تائید و تصویب" سخن زده شد که دقت به تفاوت مفهوم کلمات میرساند که "تعیین و اعلام" صلاحیت کامل کمیته مرکزی را دربرمیگیرد، درحالیکه "تائید و تصویب" معرفی اعضای کابینه را بوسیله رئیس دولت به کمیته مرکزی معنی میدهد. در اینجا داکتر شرق یا متوجه این تفاوت نشده و یا اینکه عمداً به مقصد جلوه گرساختن بیش از حد قدرت کمیته مرکزی کلمه "تعیین" را بکار برده است.

قابل تذکر است که محمد داؤد با حفظ مقامهای ریاست دولت، صدارت، وزارت دفاع و خارجه برای خودش، صلاحیت تعیین بیشترین اعضای کابینه را به داکتر حسن شرق منشی کمیته مرکزی و درعین حال معاون صدراعظم سپرد، تا بدینوسیله او را در آن مرحله حساس شریک در قدرت حکومت بسازد. داکتر شرق با استفاده از این صلاحیت، تعدادی از دوستان مورد اعتماد خود را که بعضاً از جمله دوستان خصوصی و حلقه خاص همفکرانش بودند و روابط مستقیم و یا غیرمستقیم با جناح چپ بخصوص با پرچم داشتند، در چند وزارت به حیث وزیر مقرر نمود و این سلسله را در مقرری مقام های بعدی تاحد ریاست ها نیز برای مدتی ادامه داد.

تغییر در ماهیت کمیته مرکزی:

تأکید بر تغییر ماهیت شکلی کمیته مرکزی به این دلیل مهم است که داکتر شرق بعداً زیر نام "جمهوریخواهان" به نکاتی اشاره میکند که گویا محمد داؤد بدون نظر کمیته مرکزی تصمیم اتخاذ و عمل کرده و لذا اینکار موجب آزردهی خاطر عده ای از اعضای آن کمیته شده و آنها به همین دلیل رهبر کودتا، رئیس دولت و صدراعظم را ملزم به خود کامگی و بی اعتنائی به کمیته مرکزی می سازند و آنرا موجب پیوستن همین اعضا به جناح ها مخالف بخصوص جناح خلق و پرچم میداند،

در حالیکه یک عده از اعضای کمیته مرکزی و نیز از اعضای کابینه قبلاً پیوند های نهان و عیان با جناح خلق و پرچم داشتند که یک واقعیت غیر قابل انکار است.

جنرال یحیی نوروز- یکی از جنرالهای ورزیده اردوی افغانستان به این نظر است که: «رهبرانقلاب 26 سرطان فکر نمیکرد باید قدرتش متکی به یک حلقه محدود باشد. او باور داشت که باید نظام جدید دارای قاعده وسیع باشد. علاوه بر آن غالباً سردار محمد داؤد خان معتقد بود آن اشخاصیکه در موفقیت کودتا مفید واقع شده بودند، خورد ضابطه هایی بودند که نسبت به دلایل مختلف کفایت آنها نداشتند در راس امور کشور قرار بگیرند و بالاخره چون داؤد خان آدمی نبود که تمایل زیاد به تقسیم قدرت داشته باشد، نمیخواست با ایجاد موجودیکه به خودش در اداره و صلاحیت تصمیم گیری آن شریک باشد حتی روزی با او مخالفت نماید، برای خود درد سر خلق کند، زیرا هرگاه کمیته [مرکزی] شکل رسمی را بخود میگرفت، داؤد خان مجبور می شد مشوره آنها بطلد و متعاقباً مدنظر بگیرد. لهذا براساس دلایل فوق داؤد خان هیچگاه سعی نکرد تا "کمیته مرکزی" صورت رسمی را کسب نماید.» (اکرم، داکتر عاصم: "نگاهی به شخصیت، نظریات و سیاستهای سردار محمد داؤد"، ورجینا، 1380ش ، صفحه 207 - 208)

در مورد ماهیت کمیته مرکزی به حیث یک مرجع تصمیماتی مافوق قوه اجرائیه بعد از آنکه طی یکی دو جلسه نخستین تصامیم مهم را اتخاذ کرد، تغییری اساسی به وجود آمد به این زعم که همه اعضای آن جزء قوه اجرائیه شدند و به عنوان وزیر در کابینه و یا در قوماندانی های قطعات اردو توظیف گردیدند و با این ترتیب از نظر موقف همه آنها به حیث مامورین حکومت و مامور مادون رئیس دولت قرار گرفتند. چنانچه حسن شرق، عبدالاله، فیض محمد، فایق، پاچاگل

وفادار و محتاط شامل کابینه شدند، حیدر رسولی قوماندان قوای مرکز، خلیل قوماندان قطعه مهتاب قلعه، سرور نورستانی قوماندان قوای 4، یوسف فراهی قوماندان قوای 15، ضیاء مجید قوماندان گارد جمهوری، قدیر نورستانی قوماندان ژاندارم و پولیس و مولاداد نیز دریکی از قطعات نظامی مقرر شدند که همه آنها زیر اثر رئیس دولت و صدراعظم ایفای وظیفه میکردند. بناءً کمیته مرکزی استقلالیت و اهمیت خود را به حیث اورگان مافوق قوه اجرائیه عملاً از دست داد و در واقع ماهیت شکلی و مشورتی را به خود گرفت.

اعطای دو رتبه ترفیع به نظامیان کودتاجی و معضلات بعدی آن:

حسن شرق راجع به مصوبه کمیته مرکزی مبنی بر اعطای دو رتبه ترفیع برای شاملان کودتا و نیز تعویض کلمه "کودتا" به "انقلاب" چنین می نویسد: «نظم و همکاری مؤثر جمهوری خواهان [کودتاجیان] در تأمین امنیت عامه و حقوق مردم و امانت داری در حفظ بیت المال و جانبازی در تغییر نظام شاهی به جمهوریت، به جمهوری خواهانی که به صف اول مبارزه قرار داشته بودند، کمیته مرکزی دو رتبه و به متباقی یک رتبه ترفیع دادند، همچنان فیصله بعمل آمد تا با این تحول اجتماعی که بدون خونریزی و اذیت مردم صورت پذیرفته و زمینه تحولات اجتماعی و اقتصادی و سیاسی در افغانستان فراهم گردیده است، بجای "کودتا" باید "انقلاب" گفته شود.» (تأسیس و تخریب اولین... صفحه 176)

جنرال زکریا ابوی درمورد ترفیعات فوق العاده نظامیان کودتاجی می نویسد: «داؤد خان برای بدست داشتن [رضایت] رفقای کودتا حاتم بخشی نمود و رفقای عسکری را دو رتبه ترفیع داد (به استثنای جنرال مستغنی که خودش قبول نکرد)

بیش از 6 هزار خورد ضابطان اردو را به رتبه صاحب منصبی ارتقا داد، مگر اینها درد را دوا نبود و چاره نتوانست، برعکس "توازن قدم" را که دریک اردو شرط مهم میبانشد، برهم زد. از جانبی آن همه خورد ضابطان نقصان پولی و مالی دیدند و در ترفیعات بعدی شان معطلی ها رخ داد و به مقام و پرستیژ شان چیزی افزوده نشد. اینکار بدان ماند که پیاده دفتر را به نام مدیر صاحب خطاب کنید و بیچاره مجبور باشد لباس به سویه مدیریت پوشند، مگر کار و نان و جیب خرجش به سویه پیاده ادامه یابد. لذا آهسته آهسته آنها به همین دلیل نارضایتی، در صف مخالفان قرار گرفتند.» (ابوی، جنرال زکریا: مقاله "از کودتا تا کودتا"، مجله نامه خراسان، شماره دوم، سال اول، منتشره شمال کالیفورنیا، فبروری 1990، صفحه 45)

صدور نخستین فرمان تقنینی به تاریخ اول اسد سال 1352
فرمان مذکور که حاوی 9 ماده بود و در شماره 13 مورخ 4 اسد سال 1352 خورشیدی جریده رسمی منتشر گردید، با ابطال نظام شاهی و تعویض آن به دولت جمهوری، علاوه بر آن که سرنوشت قانون افغانستان سال 1343 خورشیدی را مشخص نمود، سرنوشت موسسات سیاسی و حدود صلاحیت و وظایف آینده آن ها را نیز تعیین کرد.

ماده اول: افغانستان دولت جمهوری بوده و با روحیه حقیقی اسلام موافق میباشد .

ماده دوم : احکام قانون اساسی نهم میزان 1343 از تاریخ اعلان جمهوری از اعتبار ساقط است مگر آنکه رعایت آن بوسیله فرامین جمهوری اعلام گردد .

ماده سوم: فصل دوم قانون اساسی که مربوط به پادشاه و حقوق آن می شد، ملغی گردید.

ماده چهارم: صلاحیت های مندرج ماده نهم قانون اساسی 9 میزان به رئیس دولت جمهوری الی نفاذ قانون اساسی جدید انتقال می یابد.

ماده پنجم: شورای ملی افغانستان که در روشنایی قانون اساسی سال 1343 فعالیت می نمود، منحل اعلام شد.

ماده ششم: صلاحیت های مندرج فصل چارم را که در مورد شورا بود، به رئیس دولت منتقل شد.

ماده هفتم: احکام سایر قوانینی که با رژیم جمهوریت و محتویات فرامین جمهوری متناقض نبوده مرعی الاجرا می باشد.

ماده هشتم: هیچ قانون دیگری نافذ شده نمی تواند مگر آن که بعد از امضای رئیس دولت جمهوری رسماً به اطلاع عموم رسانیده شده باشد.

ماده نهم: حکومت برای تنظیم وظایف خود به اساس فرامین جمهوری و قوانین، مقررات وضع می کند و بعد از امضای صدراعظم نافذ می گردد.

در پایان فرمان مذکور با توشیح رئیس دولت افغانستان محمد داود مزین گردیده بود.

مبحث نهم

مقاومت ملکه حمیرا و تقاضای سفر فوری به ایتالیا

از آنجائیکه در موضوع مقاومت ملکه حمیرا و بستن دروازه حرمسرای به روی کودتاچیان در روز 26 سرطان متعاقب اعلام موفقیت کودتا در مآخذ دیگر کمتر اشاره شده و حتی در بسیاری منابع در زمینه هیچ تذکر نرفت، لذا بعدها این شایعه بین مردم پراکنده شد که گویا محمد داود فامیل شاهی را تا زمانی در گروگان رژیم جمهوری قرار داد که شاه مجبور به ارسال استعفی نامه گردید، طوریکه رژیم جمهوری پس از وصول نامه استعفای شاه از سلطنت، به فامیل شاهی اجازه پرواز به ایتالیا داد تا با شاه اسبق در آنجا بپیوندند. این شایعه و ادعا حقیقت ندارد و ساخته و بافته یک عده مخالفان رژیم نوپای جمهوری میباشد که شرح مستند ذیل واقعیت موضوع را بیان میکند، از اینقرار:

وقتی محمد داود بعد از ایراد اولین بیانیه خود از رادیو به منزلش برگشت، اطلاع رسید که به هدایت ملکه حمیرا دروازه حرم سرای ارگ را محافظان از دورن بسته و ملکه گفته تا کشته نشود، تسلیم نمیشود. محمد داود از تیمورشاه آصفی برادر ملکه خواست تا در رفع این مشکل کمک کند. موصوف توانست ملکه را با آنچه بوقوع پیوسته بود، قناعت دهد، به شرطیکه به او و همه فامیلش فوری اجازه رفتن به ایتالیا داده شود. محمد داود این شرط را پذیرفت و زمینه سفر همه آنها را مهیا ساخت، البته به شمول شهزاده احمد شاه وکیل

سلطنت که در قصر شماره یک ارگ با فامیل خود اقامت داشت و در شب کودتا پس از یک مقاومت مختصر به کودتا چیان تسلیم شد و طبق پلان کودتا او و دیگر اراکین دولت به شمول سردار عبدالولی به خانه قدیر نورستانی (واقع مقابل مارکیت شهر آراء) انتقال داده شدند. فقط 11 روز بعد از کودتا یعنی بتاريخ 6 اسد 1352 مطابق 27 جولای 1973 همه خانواده، به استثنای سردار عبدالولی که برای مدتی زیر نظر رژیم جمهوری تحت توقیف قرار گرفت، همچنان مارشال شاه ولی خان و خانمش نیز بخاطر زندانی شدن پسر شان از رفتن بخارج خودداری کردند، ذریعۀ طیاره کابل را به صوب روم - ایتالیا ترک کردند.

حینیکه خانواده شاهی به میدان هوایی کابل حضور یافتند، با موانع و مشکلات زیاد از طرف موظفین امنیتی میدان هوایی که همه منسوب به کودتا چیان بودند و در راس آن پاچاگل وفادار - یکی از اعضای کمیته مرکزی و از معتمدان محمد داؤد قرار داشت، برخوردند که موجب بروز نا آرامی فامیل سلطنتی گردید. مشکل از آنجا آغاز شد که موظفین امنیتی به تلاشی بکس های شخصی آنها پرداختند و آنچه را خانواده از انواع زیورات شخصی برتن و یا دربکس های دستی با خود داشتند، آنرا ضبط و بعداً برویت سجل به بانک مرکزی طور امانت تحویل دادند.

داکتر حسن شرق که در آنوقت معاون صدارت و شخص دوم رژیم جمهوری محسوب می شد و عملاً در راس یک عده کودتاچیان بیشتر منسوب به جناح چپ کودتا قرار داشت و این جناح را بعداً او به نام "جمهوریخواهان" مسمی ساخت، درمورد رویداد میدان هوایی حین سفرملکه وفامیل شاهی درکتاب "تأسیس و تخریب جمهوری" خویش می نویسد: «متأسفانه روز رفتن ملکه به ایتالیا تدابیر امنیتی در نظر گرفته نشده بود و سفر اوشان به عجله توسط کارمندان وزارت

خارجہ بدون در نظر داشت وضع کشور صورت میگیرد و در میدان طیارہ تعدادی از کودتاچیان کہ میدان را بہ ادارہ خود داشتند و از فیصلہ اعزام ملکہ بی خبر مانده بودند، بہ تصور اینکہ فراری در میان است، ملکہ و ہمراہانش را از رفتن مانع می شوند و چند بکس کالا و زیوراتی را کہ ہمراہان ملکہ با خود داشته و یا پوشیده بودند، از نزدشان می گیرند.»

داکتر شرق می افزاید: «پیش آمد نادرست رفقای ما مقابل ملکہ، واقعاً برای ہمہ ما درد آور و ننگین بود. چنانچہ زمانیکہ فرستادہ محمد داؤد بہ آمر میدان جریان اعزام ملکہ را قصہ میکند، او بیشتر از ہمہ شرم زدہ شدہ بود. ولی با آنہم ملکہ بدون اینکہ معذرت کارکنان میدان و استرداد آنچه از ہمراہانش گرفته بودند، بپذیرند، جانب طیارہ ای کہ عازم ایتالیا بود، روان می شوند. بناءً بکس ہا و زیوراتشان امانت بہ بانک مرکزی سپردہ شد.» (کتاب "تأسیس و تخریب جمہوری"، نوشتہ: داکتر حسن شرق، پشاور، چاپ دوم، 1384، صفحہ 172 - 173)

داکتر شرق در کتاب دیگر خود "کودتای پنجم سرخ و سیاہ" بہ شرح مزید رویداد می پردازد و در زمینہ تقرر جنرال عبدالکریم مستغنی و وحیدعبدالله چنین می نویسد: «کمیٹہ مرکزی پیشنہاد رئیس دولت را در تقرر جنرال مستغنی بہ حیث لوی درستیز و سید وحیدعبدالله را بہ حیث معین سیاسی وزارت خارجہ کہ در صف جمہوریخواہان نبودند، بہ احترام رئیس دولت اما با آرامشی کہ نمایانگر عدم رضایت کمیٹہ مرکزی بود، تصویب نمودند. زیرا آنها علاوہ براینکہ در کودتا سہیم نبودند، بہ نسبت وابستہ بودن بہ نظام سلطنتی [؟؟] بہ جمہوریخواہان ہم نظر مساعد نداشتند...» (حسن شرق: "کودتای پنجم سرخ و سیاہ؟" - قسمت سوم، افغان جرمن آنلین، صفحہ 9)

از این معلوم میشود که دکتر شرق و رفقایش مسمی به "جمهوریخواهان"، از همان روزهای اول برای خود پلان و هدف خاص درس داشتند و میخواستند تا محمد داؤد را در قید نظر خویش محصور نگهدارند، بدون آنکه فکر کنند که اگر نام محمد داؤد به حیث رهبر کودتا نمی بود، مردم هیچیک کودتایی ها را نمی شناختند و اردو نیز از قبول آنها ابا می ورزید. بهر حال این آغاز کار بود که ادامه آنرا میتوان در رویداد مسافرت ملکه به ایتالیا بعداً مشاهده کرد.

دکتر شرق در ادامه می نویسد: «یکی دو روز بعد از تقرر این دو نفر [مقصد جنرال مستغنی و وحید عبدالله] بود که به ملکه و ولیعهد با دختران و فرزندان شان از جانب رئیس دولت بدون تماس با کمیته مرکزی اجازه داده شد، به ایتالیا رفته با شاه مخلوع زندگی کنند. مامورین وزارت خارجه که سند خود مختاری در دست داشتند[؟؟]، بدون توجه و اعتناء به اینکه حکومت نظامی است و میدان طیاره و آمد و شد مسافرین آن به اداره قوای هوایی تعلق گرفته، با ملکه و همراهانش جهت پرواز وارد میدان شده بودند و نظامیان بی خبر از موضوع [؟؟] به فهم اینکه فراری در میان است، مانع مسافرت ملکه و همراهانش میگردند و زیورات با خود داشته آنها را ضبط می کنند. با اطلاع ازین خبر رئیس دولت با نا آرامی مرا احضار و مورد سؤال قرار داد، در حالیکه از سرتا پای قضیه بی اطلاع بودم، اجازه تحقیق خواستم. ولی قبل از همه به آمریت میدان طیاره توسط پاچاگل وفادار هدایت دادند که مانع سفر ملکه و همراهان نشوند. ملکه و همراهان به سوی ایتالیا پرواز کردند، [11 روز بعد از کودتا] اما از اخذ زیورات خویش ابا ورزیدند. اگرچه زیورات مذکور توسط اشخاص باصلاحیت قیمت گذاری و طور امانت به بانک مرکزی گذاشته شده بود.»

شرق در این ارتباط بیک نکته مهم اشاره میکند: «هكذا جستجو هم نشان میداد که ممانعت پرواز ملکه و همراهان به ایتالیا در اثر بیخبری [؟؟] کارمندان و محافظین میدان طیاره از هدایت رئیس دولت صورت گرفته بود و نه به منظور انتقام جوئی و کینه توزی [!!]؛ ولی باز هم نزدیکان ملکه که به دور و پیش رئیس دولت زندگی میکردند، با نابوری از حقیقت، محمد داؤد را به ضد جمهورخواهان مخالف سلطنت، خصوصاً پاچاگل وفادار که اداره میدان را در دست داشت، تحریک میکردند که تلاشی و اخذ زیورات خانم ها در افغانستان یک عمل ننگین، نامردانه و خلاف عنعنه مردم افغانستان است که در زمامداری شما، آنهم بالای خانواده خود شما قصداً تحمیل شده است تا شما را در جامعه افغانستان به نام متجاوز به حرمت زنان بدنام نمایند.» (حسن شرق: "کودتای پنجم سرخ و سیاه؟" - قسمت سوم، افغان جرمن آنالین، صفحه 9)

در این متن کوتاه باید به چند نکته مهم توجه نمود:

- ادعای وابسته بودن جنرال مستغنی و وحید عبدالله به نظام سلطنتی و اینکه این هردو جزء کودتاچیان نبودند و با "جمهورخواهان" نظر مساعد نداشتند؛

- تقرر دو نفر مذکور بوسیله رئیس دولت و بدون رضائیت کمیته مرکزی؛

- مامورین وزارت خارجه که سند خود مختاری در دست داشتند، بدون توجه و اعتناء به اینکه حکومت نظامی است و میدان طیاره و آمد و شد مسافری آن به اداره قوای هوایی تعلق گرفته است.

در حالیکه پاچاگل وفاداریکی از نزدیکترین کسان به محمد داؤد بود و اداره میدان را در دست داشت و سؤال در اینست

که چگونه امکان دارد پاچاگل از تصمیم محمد داود مبنی بر اجازه مسافرت به ملکه و همراهان شان بی خبر بوده باشد؟ آیا در این موضوع کدام دست دیگر دخیل نبوده است؟ و یا اینکه واقعاً اینکار در اثر انتقام جوئی و کینه توزی عده ای از کودتاجیان بر علیه خانواده شاهی صورت گرفته باشد، بعید از امکان بوده نمیتواند.

در حال اینکار به هر دلیلی که بوده به حیث نشانه ای اولین سبوتائز بعضی از حلقات چپ کودتا که بعداً داکتر شرق آنها را "جمهوریخواهان" مسمی کرد، در همان روز های اول کودتا تلقی میگردد و نیز ذکر اینکه تقرر جنرال مستغنی و وحید عبدالله بدون رضائیت کمیته مرکزی توسط رئیس دولت صورت گرفته بود، نشانه ای دیگر همچو وضع پنداشته میشود. همچنان از احضار و مورد سؤال قرار دادن حسن شرق و بعد بدون توجه به درخواست تحقیق او، معلوم میشود که محمد داود عمق قضیه را درک و میدانست که این اقدام مغایر به هدایت او از کجا ریشه گرفته است و بر حسن شرق مظنون میشود و اما حرفی بزبان نمی آورد و قاطعانه به پاچاگل هدایت میدهد که مانع سفر ملکه و همراهانش نگردند. این نکات اولین برخورد کوچک بین رئیس دولت و تعدادی از کودتاجیان را نشان میدهد که در همان روز های اول پدید آمد و به تدریج دامنه آن روز بروز وسیع و وسیعتر شد.

در اینجا وقتی به سند تاریخی استعفی نامه اعلیحضرت محمد ظاهر شاه از سلطنت نظر انداخته شود، این استعفی نامه بتاریخ 21 اسد 1352 - مطابق 12 اگست 1973 نوشته شده است که تاریخ مذکور دقیقاً بعد از انقضای 15 روز پس از خروج خانواده شاهی از کابل و 26 روز بعد از کودتا را نشان میدهد. لذا این شایعه یعنی گروگان گرفتن خانواده شاهی تا وصول استعفی نامه، عاری از واقعیت بوده و جزء تبلیغات منفی مخالفان رژیم جمهوری محسوب میشود.

مبحث بیستم

چگونگی آگاهی اعلیحضرت از کودتا و ارسال استعفی نامه

مصاحبه پوهاند داکتر عبدالفتاح نجم - طبیب و مشاور صحنی شاه:

جریان این رویداد مهم را بهتر است از زبان شخصی بشنویم که از همراهان شاه و داکتر معالج و معتمد شاه بود. داکتر فتاح نجم طی یک مصاحبه مفصل و طولانی که در فبروری 1999 با رادیو 24 ساعته منتشره کالیفورنیا انجام داد، قسمتی از آنرا در ارتباط با جریان اقامت چند روز شاه جهت تداوی چشم در لندن قبلاً بیان کردیم. اکنون به قسمت دیگر این مصاحبه می پردازم که چگونه شاه در ایتالیا از وقوع کودتا در افغانستان اطلاع یافت و چه عکس العملی از خود نشان داد. اما قبل از آن برای تداوی خاطر به یادآوری یک رویداد مهم یعنی ورود غیرمترقب سردار محمدنعیم خان جهت دیدار با اعلیحضرت در هتل شان در لندن بود، از قول داکتر نجم بپردازم:

داکتر نجم در مصاحبه خود گفت: «عرض کنم در همین تداوی چشم که اعلیحضرت تشریف آوردند به لندن به هوتلی که بودند، بصورت ناگهانی و بدون خبر سردار صاحب محمد نعیم خان آمدند. سردار محمد نعیم خان برای معاینه نیامده بودند، رفته بودند امریکا و بعداً روسیه و باز آمدند ناگهانی پیش اعلیحضرت به لندن در همان هوتلی که ما بودیم، در آنجا در

پایان من خودم نشسته بودم، سعدالله جان بود، دیگر سید وحید الله عبدالله که پسان معاون وزارت خارجه شده بود و در آنوقت شارژ دافیر سفارت ما در لندن بود و ابراهیم جان مجید سراج بودیم که سردار صاحب محمد نعیم خان آمدند و با همه سلام و علیکی کردند و بعد مصافحه بالا رفتند پیش اعلیحضرت در اطاق شان. ما همگی تعجب کردیم که چطور شد؟ تا آنکه زمانی عبدالولی جان [دامادشاه] از اطاق برآمدند، او نیز همراه اعلیحضرت هم از کابل آمده بود. باز عبدالولی جان از اتاق برآمد، دو به دو آنها مشوره کردند و مذاکره کردند یک ساعت دو ساعت. بعد پایان شدند باز برای نان خوردن اعلیحضرت، عبدالولی جان و سردار محمد نعیم خان و سعدالله جان رفتند، چون سعدالله جان کشیر [خزانه دار] بود و پیشش پیسه بود. باز ما در هوئل نان خود را خوردیم. همگی تبصره کردند که چطور شد که سردار صاحب محمد نعیم خان ناگهانی آمدند به پیش اعلیحضرت. چند روز بعد عبدالولی جان روانه کابل گردید و شاه نیز از لندن به ایتالیا رفت. « (متن مصاحبه رادیویی داکتر نجم فبروری 1999، مندرج مقاله: "گوشه از تاریخ: اظهارات یک شاهد عینی در باره سفر اعلیحضرت محمد ظاهر شاه در لندن برای تداوی چشم و عواقب آن"، از این قلم منتشره افغان جرمن آنلاین، مورخ 17 جنوری 2015) [در این مورد داکتر سعدالله غوثی - یکی از اعضای هیئت معیتی اعلیحضرت این ادعای داکتر فتاح نجم را رد میکند و میگوید: حین ملاقات هیچگاه عبدالولی اتاق را ترک نکرد.]

اینکه اعلیحضرت و نعیم خان (احتمالاً در حضور عبدالولی و یا در غیابش) در همچو موقع حساس باهم چه گفتند، هیچکس نمیداند. حدس و گمان اینجانب که بار اول آنرا در کتاب "زنان افغان زیر فشار عنعنه و تجدد" (چاپ کابل، سال 2005، صفحه 310 - 311) بیان کردم، اینست که: احتمالاً نعیم خان به پادشاه

گفته باشد که در این اواخر کمونیستها درصدد یک کودتا در کشور میبایشتند و از داود خان خواسته اند تا سرکردگی کودتا را بدست گیرد. داود خان در حال تردد است و نمیداند چه کند. عده ای از کسانی که با او در زمینه تماس داشته اند، به او گفته اند اگر او در این کار پیش قدم نشود، خود آنها فوری دست بکار خواهند شد، چه موفق شوند و یانه. داود خان فکر میکند که کناره گرفتن او در این موقع در حقیقت سپردن افغانستان بدست یک مشت اشخاصی خواهد بود که مردم بدور آنها جمع نخواهند شد و آنها در صورت موفقیت قادر نخواهند بود تا امنیت و ثبات را کشور برقرار سازند و لذا آنوقت لجام امور بدست چپی ها خواهد افتید که هم افغانستان برباد خواهد رفت و هم خاندان. (الغیب عندالله)

با ذکر این سناریو میتوان حدس زد که جواب شاه به نعیم خان احتمالاً چیزی دیگری به جز این سه حالت بوده نمیتواند: خاموشی، یا مخالفت و یا قبول این واقعیت تلخ که محمد داود این وظیفه را بعهده بگیرد. این حدس و گمان اینجانب در آنوقت با شک و تردید دیگران مواجه شد، زیرا همه به این فکر بودند که سردار نعیم خان تا شب کودتا از هیچ چیز آگاهی نداشت، اما طوریکه بعداً اسناد رسمی سفارت امریکا عنوانی وزارت خارجه آن کشور از محرمیت بیرون و در اختیار همه قرار گرفت، واضح شد که نعیم خان از موضوع کودتا یک سال و سه ماه قبل اطلاع داشت، چنانچه وحید عبدالله به هدایت محمد داود و محمد نعیم خان در زمینه با سفارت امریکا به تماس شده و نظر آنها را در قبال چنین تحول جو یا شده بود. (دیده شود: متن تلگراف رابرت نیومن - سفیر امریکا در کابل، مورخ 31 مارچ 1972 مطابق 11 حمل 1352، مندرج سند شماره 196 وزارت خارجه امریکا که توسط احمد فواد ارسلا از انگلیسی ترجمه شده و در افغان جرمن آنلین مورخ 13 جون 2015

به نشر رسیده و متن مکمل آن در مباحث قبلی درج گردیده است)

با این یادآوری مهم، اینک قسمت دیگری خاطره و چشم دید داکترفتاح نجم را حینیکه اعلیحضرت برای استراحت از لندن به ایتالیا تشریف بردند و در آنجا خبر کودتا را شنیدند، برگرفته از کست مربوطه با اختصار تقدیم میدارم:

داکتر نجم می گوید: «عرض کنم که ما به همین جزیره بودیم بنام جزیره "ایسکیا" (Ischia) [درحواشی ناپل - ایتالیا] که در آن جزیره سال قبل هم اعلیحضرت تشریف برده بود، یک جزیره است که یک هتل دارد و در آنجا یک مینوی عمومی دارد که تنها کسانی که می آیند برای معالجه فزیوترپی مثلاً تدای با آب گرم، آب رادیوم و غیره است. آنجا برای ده روز رفته بودیم، هفت روز تیر شده بود، روز هشتم بود، من به اطاق اعلیحضرت صبح وقت هشت بجه می رفتم آنها با بالاپوش خواب و من بکس شانرا گرفته می آمدم پائین به منزل زیر زمینی، آنجا تدای مساز "گل و لوش" و مساز در آب گرم، جمناستک و غیره بود. همان روز بساعت 8 بجه صبح که رفتیم تا 12 بجه. 12 بجه بالا آمدم و اعلیحضرت فرمودند که امروز بسیار ذله [خسته] شدیم من در پایان همراه شما یکجا نان نمیخورم. سعدالله جان غوثی رئیس تشریفات بود، سعدالله جان را بگوئید که بالا بیاید که برای من یک نان فرمایش بدهد و من امروز در اطاق تنها نان میخورم همراه نورآقا زکریا [مشاور و شوهرخواهرشاه]. من آمدم برای سعدالله جان پایان و اطاقهای ما پهلوی پهلوی بود، دیدم که سعدالله جان دریشی لوکس سرمه پوشیده، من گفتم سعدالله خیریت است، سعدالله جان که زیانش کمی لکنت داشت، بسیار انسان کامل و بسیار لایق و پرمعلومات بود، گفت که بعدتر برایت چیزی را می گویم. پرسیدم چه را میگوئی؟ گفت که مگر خبر نداری. خوب آمدم سر میزنان درپایان. ما نشستیم که

در آنجا یک خارجی آمد و او مرا می شناخت که میرفتم به اطاق اعلیحضرت. او به زبان آلمانی همراهی گپ زد و گفت که شب شنیده ام که در مملکت تان کودتا شده است. من گفتم چه میگوئی؟ شمس الدین یاور پرسید که چه گفت، گفتم کودتا شده؛ گفت برو کدام مرد پیدا شود که کودتا کند.»

داکتر نجم افزود: «خوب مقصد دیدیم که بعدتر اعلیحضرت خبر شدند. همین سعدالله جان رفت به اعلیحضرت گفت که این را هم نوراحمد جان اعتمادی را خدا رحمت کند، سفير افغانستان در ایتالیا بود و از امین جان اعتمادی خبر را از بی بی سی شنیده بود و او سفير در یوگوسلاویا بود و به نوراحمد جان پسر کاکای خود تليفون کرد که این گپ شده است و گفت که به اعلیحضرت چطور میگوئی. باز او به سعدالله جان گفته بود که اینطور گپ است که باید به اعلیحضرت برسد. اعلیحضرت خبر شد و مرا خواست و من پیش شان نشستم. تنها خود شان بود و به حق من بسیار لطف کرد. خوب لازم گفتن حالا نیست، تنها همینقدر را گفت که داکتر صاحب!، گفتم بلی، اعلیحضرت همیشه داؤد خان را "آغه لاله" میگفتند، گفتند: "آغه لاله ام مرا از پشت سر زد و هرکس به دامن روس خود را بیندازد، کار آسان نیست" و خود شان دعا کردند که "خدا افغانستان را خراب نکند، آرام داشته باشد". این یک صحنه فوق العاده خراب بود، فقط همین دو جمله را گفتند.» (مأخذ بالا: متن مکمل مصاحبه رادیویی داکتر نجم، فبروری 1999)

داکتر نجم در مصاحبه خود به این نکته اشاره کرد و گفت: «خوب باز هم پس از اطلاع از کودتا ما [از جزیره] به روم آمديم. اما بعضی چیزهای دیگر شد که در همان جزیره که بودیم (البته قبل از اطلاع از وقوع کودتا) من از اعلیحضرت هیچ وقت اینرا ندیده بودم مثلاً یک پیراهن خود را به یاور داد که همین نزدت یادگار باشد، یک چیز برای من داد و یک

چیز... من هیچوقت از اعلیحضرت اینطور چیزها را ندیده بودم.» از این معلوم میشود که اعلیحضرت پس از دیدار با نعیم خان در لندن از احتمال یک تحول در کشور ذهناً آگاهی یافته بودند.

مینہ بکتاش گزارشگر بی بی سی بعداً ضمن یک مصاحبه مفصل با اعلیحضرت از ایشان پرسید: زمانیکه خبر کودتا را شنیدید، چه احساس کردید؟ اعلیحضرت چنین پاسخ دادند: «هیچ تعجب نکردم. کسیکه برایم خبر را داد، بسیار هیجانی بود، گفت: "کوکو کودتای داؤد خان صورت گرفته". او به تعجب بطرفم نگاه میکرد که چرا من واکنش نشان نمیدهم. دلیل این بود که من یک سهو کردم؛ من و داؤد خان بسیار صمیمی بودیم، در یک خانه زندگی کرده بودیم، اقلأ میدانستم که داؤد یک عشق ملی دارد. من هم مانده شده بودم، همین صفت داؤد خان مرا وادار ساخت که فکر کنم اگر قرار است کسی بعد از من بیاید، داؤد خان میتواند یک کاری کند. تا زمانیکه من در سفارت روم بودم، اخبار جمهوریّت رسید و دیدم که... در همان جا گفتم که خدا خیر افغانستان را پیش کند باین اوضاعی که من می بینم. داؤد خان در دوره آخری صدراعظم بود، یک دوره ای دیگر هم محمد هاشم خان کاکایش بود. صدا میکردند که "دوره ای فرسوده ای سلطنت"، بعداً پرسان کردم که چطور؟ گفتند که این را تحمیل کرده بودند.» (مینہ بکتاش: "خاطرات محمد ظاهر شاه در گفتگوی اختصاصی با بی بی سی"، منتشره بی بی سی فارسی، مورخ 2 سپتمبر 2005)

اینکه چرا سردار عبدالولی یک روز بعد از دیدار سردار محمد نعیم خان با اعلیحضرت در لندن فوری به کابل رفت و در تعقیب موضوع کودتا افتاد و کاری از دستش برنیامد، این احتمال را که اعلیحضرت از وقوع یک کودتا در کشور حین دیدار با سردار محمد نعیم خان در لندن، آگاهی یافته بود، قرین

به واقعیت می سازد و به همین دلیل شاه پس از دیدار با سردار محمد نعیم آماده قبول همچو رویداد شده و وقتی خبر کودتا را در آن جزیره در ایتالیا شنید، دربرابریک عمل انجام شده قرارگرفت و کاری دیگر از دستش بر نمی آمد و ناچار آنرا با آرامش ظاهری بدرقه کرد.

خونسردی محمدظاهرشاه حین اطلاع از وقوع کودتا را بعضی ها دال بر یک نوع سازش قبلی بین دو پسر کاکا میدانند که کاملاً عاری از حقیقت است. محمدظاهرشاه بعد از سپری کردن 30 سال مهاجرت در ایتالیا، وقتی به وطن برگشت، در سپتمبر 2005 ضمن یک مصاحبه با مینه بکتاش (بی بی سی) در برابر این سؤال که شما بعد از کودتا با داؤدخان تیلیفونی صحبت کردید؟، چنین جواب دادند:

«بلی! چندیبار، هرپیشنهادی که کرد که یک نزدیکی واقع شود، قبول نکردم. بسیار غلط بود؛ چرا باید خود را در لحاف بیمار بپیچیدم. به هرصورت، خدا بیامرزش، پسرکاکایم بود. شاید او هم عشق به وطن داشت. این را باید بگویم که داؤدخان آدم خائن نبود، داؤد خان خودخواه بود، اما هیچ وقت فکر خیانت با وطن خود را نداشت. چنین آدمی نبود. من همیشه احترامش را دارم به حیث یک صدراعظمی که چندوقت خوب کار کرد، اما هیچ وقت عفو نمیکنم اش بخاطر کودتایی که به همین شکل کرد. من چندین بار برایش پیشنهاد کردم که دیگر خسته شده ام، شما جوانان پیش شوید. اما به هرصورت خدا ببخشش. من البته از داؤد خان بعضی خاطرات خوب هم دارم.»

اعلیحضرت درباره سؤال دیگر مینه بکتاش درارتباط با پیشنهاد شاه ایران که درصورت برگشت به افغانستان به منظور اعاده مجدد سلطنت کمک مالی خواهد کرد، چنین گفت: «ازنظر من این کمک بسیار خطرناک بود ومن

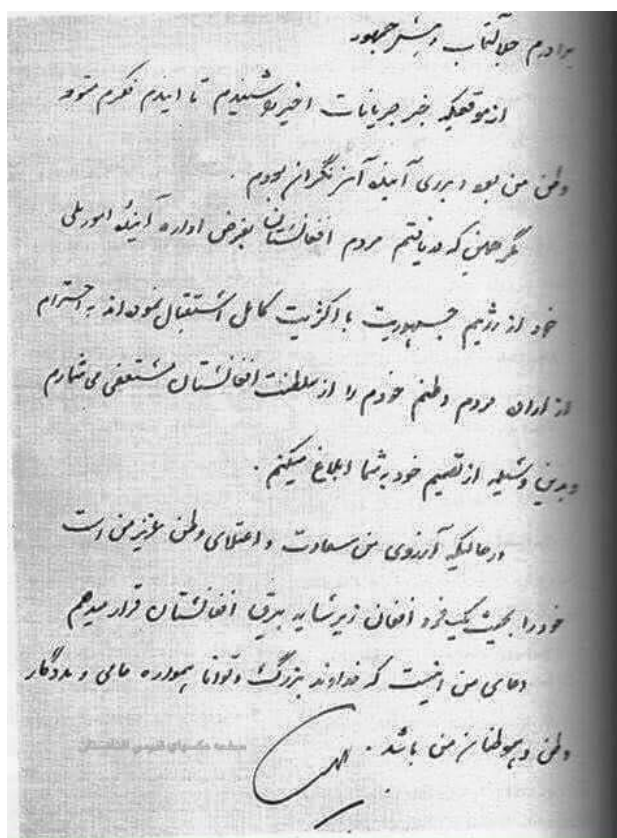
هیچوقت نخواستم که به کمک دیگران به کشور خود برگردم. اگر چنین هم می شد، برای من ننگ بود. اگر مردم من، مرا قبول میکردند، خودم قبول نمیکردم. من هیچگاهی میان خود و مردم واسطه را قبول نکردم. این برای اطمینانی است که نسبت به محبت مردم دارم. شرایطی که پیش شد [مقصد از کودتا است]، در آن دست های مختلف بود و داود خان بعداً روزگار خود را دید. همین کار را که کرد، چه نبود که ندید. من هیچ وقت تصور نمیکردم که چنین شود.» (مصاحبه مینه بکتاش با محمد ظاهر شاه، قسمت چهارم، ویسایت فارسی بی بی سی، صفحه 2)

استعفی از مقام سلطنت، چرا؟

اعلیحضرت وقتی از وقوع کودتا در ایتالیا اطلاع حاصل کرد، چند روز بعد بتاريخ 21 اسد 1352 استعفاي خود را از مقام سلطنت که به ملاحظه سناریوی فوق بسیار بدیهی و قابل فهم بود، به این متن عنوانی "رئیس جمهور" ارسال کرد:

«برادرم جلالتماب رئیس جمهور! از موقعیکه خبر جریانات اخیر را شنیدم تا ایندم فکر متوجه وطن من بود و برای آینده آن نگران بودم. مگر همینکه دریافتم مردم افغانستان بغرض اداره آینده امور ملی خود از رژیم جمهوریت با اکثریت کامل استقبال نموده اند، به احترام از اراده مردم وطنم، خودم را از سلطنت افغانستان مستعفی می‌شمارم و بدین وسیله از تصمیم خود به شما ابلاغ می‌کنم. درحالیکه آرزوی من سعادت و اعتلای وطن عزیز من است، خود را به حیث یک فرد افغان زیر سایه بیرق افغانستان قرار میدهم. دعای من اینست که خداوند بزرگ و توانا همواره حامی و مددگار وطن و هموطنان من باشد.»

محمد ظاهر شاه پادشاه سابق افغانستان
ایتالیا - 21 اسد 1352 (12 آگست 1973)



در ارتباط با استغفی نامه اعلیحضرت، انجنیر احسان الله مایار
 روایتی از قول محمد انور نوروز - آنوقت سکرتر اول سفارت
 افغانی در لندن به این شرح دارد که: شفری از کابل به سفارت
 رسید که به مطالعه سفیر - زلمی محمود غازی رسانیده شد.
 وقتی سفیر نامه را خواند، پرسید که رئیس دفتر ریاست

جمهوری محمد اکبر به لندن می آید. محمد اکبر حامل یک مکتوب تایپی بود که باید بوسیله محمد انور نوروز به اعلیحضرت در روم تسلیم داده می شد. موصوف وقتی نامه را بحضور پادشاه در روم تقدیم کرد، پادشاه بعد از مطالعه آن نامه، رو به او کرد و گفت: «پدرتان مرحوم محمد نوروز خان برای اعلیحضرت شهید بیعت مردم را جمع میکرد و خودت امروز حامل بیعت من به یک شخص میباشی.»

وقتی محمد انور نوروز فردا برای گرفتن جواب نامه بحضور پادشاه رسید، پادشاه یک پاکتی که سرش باز بود، برایش داد. محمد انور نوروز می افزاید: «چون اعلیحضرت پاکت را سر باز برایم داده بودند، آنرا مطالعه کردم، ولی با تعجب مشاهده کردم که مکتوب امروزی با دست نوشته شده و در متن نیز با مکتوب تایپ شده قبلی تفاوت دارد. چون در خدمت اعلیحضرت کسی دیگر نبود، فکر میکنم که بقلم خود شان نوشته و تصنیف شده بود.» او در ادامه میگوید: «بهرصورت مرام اعلیحضرت که "به نفع یک شخص استعفی نمیکند، بلکه مردم را عنوان میکند"، دراین نامه واضحاً دیده میشود.» (مایار، احسان الله: مقاله "تکه تکه بهم پیوستن گزارشات تاریخی چشم خونین پادشاه"، منتشره افغان جرمن آنالین، مورخ 8 می 2010)

اینکه بعضی ها ادعا دارند که محمد داود فامیل شاهی را تا وصول استعفی نامه گروگان گرفته بود، حقیقت ندارد، زیرا ملکه و همه اعضای فامیل به استثنای عبدالولی، دراولین طیاره به امر محمد داود بتاريخ 6 اسد 1352 (27 جولای 1973) به روم مواصلت کردند و با اعلیحضرت که بعد از اطلاع کودتا در سفارت افغانستان در روم می زیستند، پیوستند. تنها سردار شاه ولی خان و خانم شان بخاطر آینده پسرشان عبدالولی خواستند وطن را ترک کنند و در کابل ماندند، درحالیکه تاریخ استعفاى شاه از مقام سلطنت 21 اسد

1352 (12 آگست 1973) یعنی 15 روز بعد از ورود خانواده به روم نوشته شده است. ناگفته نماند که سفیر افغانستان در روم نوراحمد اعتمادی از شاه و فامیلش بخوبی در سفارت پذیرائی کرد. اینکه گفته می‌شد که اعتمادی در نوشتن استعفی نامه ذیدخل بوده است، اظهارات محمد انور نوروز این موضوع را تأیید نمیکند.

نکته مهم در اینست که متن دست نویس استعفی نامه را کی نوشته است، زیرا نامه با خط بسیار پخته و زیبا تحریر گردیده و با دست نویس شخص اعلیحضرت تفاوت دارد.

اینکه چرا شاه از مقام سلطنت استعفی کرد بر علاوه دلیلی که در متن استعفی نامه ذکر شده است یعنی "حمایت مردم از نظام جدید"، عواملی دیگری نیز در آن دخیل بود، از جمله: طوریکه قبلاً ذکر شد، پادشاه در مورد مواد مربوط به تعیین جانشین مقام سلطنت حین تسوید قانون اساسی جدید به یکی از اعضای کمیسیون تسوید صریحاً گفته بود که: «مواد مذکور کاملاً از بین کشیده شود و جانشین آینده سلطنت را به اختیار مردم افغانستان بگذارید تا خود مردم هرچه مناسب بدانند، عملی کنند....»

درباره عکس العمل پادشاه در مورد ماده 24 سید شمس الدین مجروح - یکی دیگر از حامیان آن ماده در کتاب خاطرات خود چنین می نویسد: «قانون اساسی بعد از تدوین پیش از آنکه به نشر سپرده شود، یک نسخه آن بحضور پادشاه تقدیم گردیده بود. پادشاه بعد از ملاحظه آن مرا بحضور خود خواست و صرف در دو مورد نظر خود را اظهار کرد: اول در ماده 24 که حاوی تعریف خانواده سلطنتی و ممنوع قرارداد آنها از صدارت و وکالت و قضاء بود، اندیشه خود را اظهار کرد و گفت عملاً ما باید اینکار را بکنیم، اما اگر به صراحت مذکور باشد، برای من مشکلات خانوادگی ایجاد

میکند. بهتر است مسکوت گذاشته شود، من [مجروح] دلایل خود را اظهار کردم و به آن اصرار ورزیدم تا او متقاعد شد و نظر ما را پذیرفت. دوم در مورد جانشین پادشاه که به تفصیل [در مسوده] ذکر شده بود. او به این عقیده بود که مواد مذکور کاملاً از بین کشیده شود و جانشین آینده سلطنت را به اختیار مردم افغانستان بگذارید تا خود مردم هرچه مناسب بدانند، عملی کنند. درین مورد هم من دلایل خود را گفتم و به او قناعت دادم که در این کار منظور استقرار مملکت است، نه تنها استحکام خانواده سلطنت، زیرا اگر بعد از مرگ پادشاه مدعیان سلطنت با یکدیگر بهم بیایزند، هرج و مرج خانه جنگی در مملکت رخ خواهد داد و باز واقعات قرن نزده خانواده سدوزانی و محمدزائی ها تکرار خواهد شد و اگر به سویه قانون تنبیت شود و جانشین سلطنت پیش از پیش معلوم باشد، احتمال جلوگیری از این واقعات بیشتر است. درین مورد هم به قناعت او پرداختیم». (س.ش.مجروح: "سرگذشت من"، صفحه 145 و 146)

پادشاه این مطالب را چند بار با شخصیت های دیگر افغان از جمله داکتر عبدالمجید نیز در میان گذاشته بود و از ورای آن معلوم میشود که اعلیحضرت میخواست خودش به حیث آخرین پادشاه افغانستان باشد و این افتخار بزرگ را در تاریخ کشور به خود اختصاص دهد، زیرا او میدانست که در بین فرزندان کسی نیست که بتواند به ادامه سلطنت بدون اصطکاک و برخورد بپردازد و نیز از اختلافات درون خانواده که منجر به کشت و خون گردد، بسیار هراس داشت.

گذشته از آن بحران سیاسی عمیقی که طی سالهای اخیر سلطنت کشور را فراگرفته بود، شاه را در یک دوراهی نگران کننده قرارداد که ناگزیر بود از آنچه طی هشت سال دوره دموکراسی در پیش گرفته بود، تعدیلات اساسی و تغییراتی مهم را در پیش گیرد، چنانچه در مباحث قبلی از

نامه داکتر عبدالقیوم سابق معاون صدارت عنوانی برادرش داکتر عبدالظاهر سابق صدراعظم و نیز از توضیحات مفصل عبدالغفار فراهی وکیل فراه در ولسی جرگه دوره دوازدهم و سیزدهم شورا یادآوری گردید. شاه میخواست با تشکیل یک تیم مشاوران ارشد خود هریک داکتر عبدالصمدحامد، محمد موسی شفیق و داکترولید حقوقی که آخرین مهره های رفع بحران سیاسی به نظر شاه بودند، حکومتی را به وجود آورد که با استفاده از تجارب هشت گذشته راه خروج از بحران سیاسی را جستجو نمایند. این برنامه با مشکلاتی مواجه شد و موسی شفیق به حیث صدراعظم مورد اعتماد شاه شروع بکار کرد. اما برای اصلاحات او دیر شده بود و خطر کودتا ها درکشور روزبروز بیشتر احساس میگردید. در این میانه محمد داود از همه پیش دستی کرد و با راه اندازی موفقانه کودتای 26 سرطان 1352 نظام سلطنتی را ساقط و نظام جمهوری را اعلام کرد. شاه نیز با احساس خستگی از سلطنت چهل ساله و آینده مغشوش آن، از این تحول با ارسال فوری استعفی نامه از نظام جدید استقبال کرد و از مقام سلطنت رسماً کناره گیری نمود و با خانواده خود در روم - ایتالیا اقامت گزین شد که مدت 30 سال را تا برگشت دوباره اوبه وطن دربرگرفت.

واقعاً ارسال استعفی نامه ناشی از حس خیرخواهی و دور اندیشی پادشاه بود، درغیر آن کشورهای همسایه ایران و پاکستان که از پیروزی کودتا (در راس آن محمد داود) و سقوط سلطنت و اعلام جمهوری در افغانستان نگران بودند، میخواستند به هر شکلی که بود به این تحول صدمه بزنند، چنانچه این موضوعات در کتاب خاطرات اسدالله علم نخست وزیر آن کشور بطور مشروح بازتاب یافته است، اما اعلیحضرت محمدظاهر شاه از قبول کمک های شاه ایران برای اعاده مجدد سلطنت خودداری کرد، زیرا او میدانست که این اقدام موجب بروز جنگ و خونریزی درکشور میشود.

مبحث بیست و یکم

"چه پیر، چه عصای پیر؟"

عنوان فوق برگرفته از محتوای یک کتاب دکتر حسن شرق است که خود را به مثابه "عصای پیر" یعنی جانشین محمد داؤد می پنداشته است، اما این سؤال در ذهن خطور میکند که: چرا رئیس جمهور محمد داؤد بر دوست دیرینه خود دکتر شرق سوء ظن پیدا کرد و او را با ملایمت از حلقه قدرت دور کرد، درحالیکه موصوف تا آنوقت شخص دوم نظام جمهوری محسوب می شد؟ جواب این سؤال را میتوان فقط در یک جمله کوتاه خلاصه کرد: چون پیر به سمت راست و عصایش به طرف چپ در حرکت افتاد!

برای وضاحت مزید به این جواب کوتاه باید به شرح و بسط موضوع پرداخت، آنهم نه به نقل قول از دیگران، بلکه برای جلوگیری از مباحثات حاشیوی، لازم است تا بررسی بیشتر بر مبنای بیانات و نوشته های شخص دکتر حسن شرق از ورای کتاب هایش متمرکز گردد.

دکتر محمد حسن شرق کیست و چگونه از گمنامی به اوج شهرت و قدرت رسید؟

دکتر شرق که همین حالا در سن قریب به صد سالگی رسیده و بعد از نشیب و فراز زیاد در زندگی، اکنون در جنوب کالیفورنیا با فامیل خود در کمال صحت و سلامت بسر می برد، یکی از چهره های شناخته شده افغانستان است. او در کتاب "کرباس پوشهای برهنه پا" شرحی دارد از آغاز زندگی خود

و می نویسد: «بیاد دارم پنج ساله [در سال 1310] طفلی بودم که به تن پوشیده از کرباسهای پینه دار، اما با سروپای برهنه، در یکی از روزهای داغ تابستان، بروی دشتی پراز سنگچه های سوهان مانند که پای طفل را مثل زنبور نیش میزدند، سر قریستان های "اناردره" [محل تولد او در ولایت فراه] این سوآنسو به امید اینکه از پول اسقاط نانی بدست آورم، می دویدم... خیر دهنده دارا به پیش می دوند، خیر گیرنده های بینوا مانند چوچه مرغ هائیکه عقب دانه دهنده خود چغ چغ کنان میدوند، می دویدیم.... آنچه آنها به کف دست شان میگذارند، بیش از یک ده پولی نیست.» (شرق، داکتر محمدحسن: "کرباش پوشهای برهنه پا"، دهلی جدید، 1370، صفحه 2)



داکتر شرق از ده خود به
شهر کابل می آید و از
بیطاری به داکتری طب
میرسد و روزگار پای او
را به سیاست می کشاند
و در زمره جوانان فعال
در "اتحادیه محصلان"
در زمان صدارت شاه
محمود خان برای مدت
بسیار کوتاه به زندان

میرود. باز هم روزگار او را با چهره ای پر قدرت آنوقت
سردار محمد داؤد وزیر حریبه افغانستان آشنا می سازد و هنگام
صدارت محمد داؤد بیک شخصیت سرشناس تبدیل میشود. اما
بعد از استعفای محمد داؤد از صدارت، مدت ده سال باز هم
در کنار او می ماند و به یار وفادارش تبدیل میشود. در این
مدت که محمد داؤد در صدد تغییر نظام شاهی به جمهوری
می افتد، محمد داؤد را به مثابه "پیر" خود را به حیث "عصای

پیر" می‌شمارد و در آمادگی کودتا 26 سرطان 1352 و جلب و جذب اشخاص نقش مهم و کلیدی بازی میکند.

در همین سالها او با سران و شخصیت های چپگرا خاصناً جناح پرچم حزب دموکراتیک خلق بیشتر مأنوس میشود و به گفته خودش با بعضی از سران پرچم بطور منظم دید وادید میکند. اگرچه او این تماسها را به هدایت محمد داود عنوان میکند، اما تاجائیکه شایع بود و بعداً ثابت گردید، داکتر شرق از جمله فعالان پشت پرده و پنهان پرچم بود و حتی گفته میشود که روابط مستقیم این گروپ (فعالان پنهان) مستقیماً با مراجع ایدئولوژیک شوروی از مدتها قبل برقرار بوده است. آنها علناً عضویت حزب را کسب نکرده بودند، زیرا وظیفه داشتند تا به حیث عناصر غیروابسته در داخل نظام شاهی نفوذ کنند و زمینه ها را برای فعالیت خویش در مقامهای بلند دولت مساعد سازند. گروپ دوستان داکتر شرق در این راستا اشخاصی بودند که در رژیم شاهی به مقام های بلند رسیدند، از جمله داکتر نعمت الله پژواک وزیر داخله، جیلانی باختری معین وزارت زراعت، سید عبدالرازق عابدی، داکتر ضمیر صافی، شاه محمد دوست و یک تعداد دیگر را نام برد که بعداً در دوره ببرک کارمل و نجیب هریک آنها مثل خود داکتر شرق به مقامهای عالی رسیدند.

بعد از موفقیت کودتای 26 سرطان داکتر شرق معاون صدراعظم و منشی کمیته مرکزی جمهوری تعیین شد که تا زمان تبدیلی اش به حیث سفیر در جاپان به همین دو مقام قرار داشت. پس از کودتای 7 ثور 1357 او از جاپان به کابل برگشت و طبق ادعای خودش در "حصر خانگی" قرار گرفت، اما با وجودیکه روابط او با تره کی و امین نزدیک و صمیمی نبود، باز هم شاهدان عینی او را با موتر سیاه رسمی و بادبگارد بارها حین عبور از شهر دیده اند. پس از تهاجم قوای سرخ به کشور و آغاز دوره ببرک کارمل داکتر شرق به حیث

سفیرکبیر افغانستان در دهلی مقرر شد که یکی از سفارتهای درجه اول و از اهمیت خاص دیپلماتیک برخوردار بود. او مدت تقریباً 9 سال را در این مقام باقی ماند، تا آنکه در سال 1367ش (1988م) به وطن برگشت، نخست به حیث وزیر درکابینه و سپس به حیث صدراعظم افغانستان در دوره داکترنجیب به حمایت مستقیم مراجع شوروی مقرر شد. دوره صدارت او کمتر از یک سال دوام کرد و در اثر موقف رقابتی با داکتر نجیب از صدارت برکنار شد، تا آنکه بعد از سقوط رژیم کمونیستی به مهاجرت پرداخت، نخست به هند رفت و از آنجا به امریکا آمد و در جنوب کالیفورنیا مقیم گردید.

پاسخ به سؤال:

پس از شرح مختصر زندگینامه داکتر شرق، برمیگردم به سؤال اصلی که چرا محمد داود به این دوست قدیمی خود با گذشت هر روز بیشتر مظنون میگردید و چرا او را از حلقه قدرت دور کرد؟ برای پاسخ به این سؤال و ارائه دلایل و انگیزه های آن، اکنون توجه را به مختصر نکات ذیل جلب میدارم:

1 - گسترش نفوذ برای یک پلان مشخص:

آنچه در محراق تمام دلایل قرارداد، همانا اجرای تدریجی پلان مشابه به تحول در مصر بود که قدرت ذریعه یک کودتا از ملک فاروق به جنرال نجیب و در نهایت قدرت در دست جمال ناصرافتاد. در نظر بود که همین پلان در افغانستان نیز بطور نامحسوس عملی شود، طوریکه قبلاً در یک مبحث جداگانه تشریح شد، نخست محمد ظاهر شاه بوسیله محمد داود و بعد از او باید شخص مطلوب شوروی یعنی داکتر شرق بقدرت میرسید و از این طریق در اخبر اداره امور افغانستان در دست گماشتگان شوروی قرار میگرفت. لذا داکتر شرق میخواست در قدم اول نفوذ خود را در دستگاه حکومت و نظام

جمهوری بیشتر سازد و اما محمد داؤد از این پلان کاملاً آگاه بود و از همان روز اول نمیخواست میدان وسیع اجراءات را برای او درحکومت آزاد بگذارد. (دیده شود: مبحث قبلی درباره تطبیق مدل مصر درافغانستان، و نیز کتاب "زندگی سیاسی شهید محمد داؤد"، جلد دوم، صفحه 526 تا 533)

2 - مخالفت با مستغنی و وحید عبدالله:

محمد داؤد در همان روز اول دو شخص مورد اعتماد خود را که در کودتا عملاً اشتراک نداشتند به دو مقام حساس دولت بدون مشوره کمیته مرکزی مقرر کرد: جنرال کریم مستغنی را به حیث لوی درستیز و وحید عبدالله را به حیث معین سیاسی وزارت خارجه با حق اشتراک در مجلس وزراء و فردای آن روز حینیکه از روی شکلیات بوسیله کمیته مرکزی خودش به حیث رئیس دولت برگزیده شد، امور صدارت، وزارت خارجه و دفاع را نیز بعهده گرفت و بدینوسیله صلاحیت معاون صدارت را درامور دو وزارت کلیدی (دفاع و خارجه) محدود ساخت.

داکتر شرق در کتاب "کودتای پنجم سرخ و سیاه" در باره تقرر جنرال عبدالکریم مستغنی چنین می نویسد: «کمیته مرکزی پیشنهاد رئیس دولت را در تقرر جنرال مستغنی به حیث لوی درستیز و سید وحید عبدالله را به حیث معین سیاسی وزارت خارجه که در صف جمهوری خواهان نبودند، به احترام رئیس دولت اما با آرامشی که نمایانگر عدم رضانیت کمیته مرکزی بود، تصویب نمودند. زیرا آنها علاوه بر اینکه در کودتا سهیم نبودند، به نسبت وابسته بودن به نظام سلطنتی [؟؟] به جمهوریخواهان [مقصد از جناح چپ کودتا است - کاظم] هم نظر مساعد نداشتند...» (حسن شرق: "کودتای پنجم سرخ و سیاه؟" - قسمت سوم، افغان جرمن آنلاین، صفحه 9)

3. مخالفت با اعزام خانواده سلطنتی به ایتالیا:

داکتر شرق طرفدار اعزام ملکه و فامیل شاهی به ایتالیا نبود و میخواست که این تصمیم بوسیله کمیته مرکزی اتخاذ شود، اما محمد داؤد خودش در این مورد تصمیم گرفت و همان بود که در روز حرکت آنها به سوب ایتالیا در میدان هوایی کابل برای آنها مشکلات خلق شد و اجازه پرواز داده نمی شد و حتی زیورات آنها را از نزدشان گرفتند، چنانچه درمبحث قبلی موضوع به تفصیل بیان گردید.

داکتر شرق در مورد رویداد میدان هوایی حین سفر ملکه و فامیل شاهی می نویسد: «متأسفانه روز رفتن ملکه به ایتالیا تدابیر امنیتی درنظرگرفته نشده بود و سفرآوشان به عجله توسط کارمندان وزارت خارجه بدون درنظرداشت وضع کشور صورت میگیرد و در میدان طیاره تعدادی از کودتا چیان که میدان را به اداره خود داشتند و از فیصله اعزام ملکه بی خبر مانده بودند، به تصور اینکه فراری در میان است، ملکه و همراهانش را از رفتن مانع می شوند و چند بکس کالا و زیوراتی که همراهان ملکه با خود داشته و یا پوشیده بودند، از نزدشان می گیرند.»

داکتر شرق در ادامه می نویسد: «یکی دو روز بعد از تقرر این دو نفر [مقصد جنرال خان محمد مرستیال و جنرال مستغنی] بود که به ملکه و ولیعهد با دختران و فرزندان شان از جانب رئیس دولت بدون تماس با کمیته مرکزی اجازه داده شد، به ایتالیا رفته با شاه مخلوع زندگی کنند. مامورین وزارت خارجه که سند خود مختاری در دست داشتند[؟؟]، بدون توجه و اعتناء به اینکه حکومت نظامی است و میدان طیاره و آمد و شد مسافرین آن به اداره قوای هوایی تعلق گرفته، با ملکه و همراهانش جهت پرواز وارد میدان شده بودند و نظامیان بی خبر از موضوع [؟؟] به فهم اینکه فراری در میان است، مانع

مسافرت ملکه و همراهانش میگردند و زیورات با خود داشته آنها را ضبط می کنند. با اطلاع ازین خبر رئیس دولت با نا آرامی مرا احضار و مورد سؤال قرار داد، درحالیکه از سرنا پای قضیه بی اطلاع بودم، اجازه تحقیق خواستم. ولی قبل از همه به آمریت میدان طیاره توسط پاچاگل وفادار هدایت دادند که مانع سفر ملکه و همراهان نشوند. ملکه و همراهان به سوی ایتالیا پرواز کردند، [11 روز بعد از کودتا یعنی بتاریخ 6 اسد 1352 مطابق 27 جولای 1973] اما از اخذ زیورات خویش ابا ورزیدند. اگرچه زیورات مذکور توسط اشخاص با صلاحیت قیمت گذاری و طور امانت به بانک مرکزی گذاشته شده بود.» (تأسیس و تخریب جمهوری، صفحه 172 - 173)

اگرچه پاچاگل وفادار - شخص نزدیک به محمد داؤد - مسئول امور میدان بود، اما قضیه طوری رنگ آمیزی شد که گویا مامورین میدان از هدایت رئیس دولت اطلاع قبلی نداشتند و مسافرت خانواده سلطنتی از طریق وزارت خارجه بوسیله وحید عبدالله تدارک دیده شده بود. به نظر بعضی از حلقات نزدیک به نظام این کارشکنی (سبوتاژ) عمداً به تحریک بعضی از اعضای کمیته مرکزی صورت گرفته بود و محمد داؤد وقتی از حسن شرق در باره آن مشکل پرسید، او خود را بی اطلاع وانمود کرد و اجازه تحقیق قضیه را خواست، اما محمد داؤد بدون توجه به حرف او به پاچاگل وفادار هدایت داد که مانع رفتن ملکه و همراهان شان نشوند.

این بار کمیته مرکزی که تقریباً نصف آن متمایل به جناح چپ و اکثریت آنها زیر نفوذ داکتر شرق قرار داشتند، میخواستند مقاومت عملی را در برابر محمد داؤد آزمایش کنند که باز هم محمد داؤد بی اعتناء به نظر کمیته مرکزی خودش قاطعانه دستور داد.

4 - مخالفت با رهائی واعزام عبدالولی به ایتالیا:

با آنکه محمد داؤد رقیب خانودگی خود سردار عبدالولی را در "کوتی باغچه" در ارگ زیر نظارت گرفته بود و نمیخواست به او اذیتی برسد، درحالیکه بعضی از عناصر نظامی او را مورد تحقیر و فشار قرار میدادند و حتی با بی توجهی به صحت او شاید میخواستند او را به نحوی از بین ببرند، اما محمد داؤد نگذاشت که محکمه نظامی او را محکوم به اعدام سازد. نبی عظیمی که با چند نفر دیگر (بعداً از فعالان پرچم) عضو محکمه نظامی "دیوان حرب" بودند، می نویسد: «شبی سردار محمد داؤد من و آصف الم را در منزل خویش احضار کرد و برخلاف هدایت قبلی شان که امر نموده بودند، دوسیه سردار ولی طوری ترتیب شود که محکمه حکم اعدام را برایش صادر نماید، هدایت دادند که چون دوسیه مذکور به اثرلت و کوب و شکنجه پولیس های پرچمی ترتیب گردیده و اعتراف گرفته شده و دگرجنرال فاروق خان رئیس محکمه نظامی این جریان را تأیید میکند، بناءً دوسیه مذکور حفظ و نامبرده را برائت بدهید. تا خواستم چیزی بگویم، سردار با برآشفستگی مخصوص شان مشت بر سر میز کوبید و گفتند که: "برادر به زور دنده برقی هرکس اعتراف میکند حتی خود من و خود شما" و ادامه داد که امر میکنم که این دوسیه را از بین بردارید، دگرجنرال صاحب در جریان است"» (نبی عظیمی: "اردو و سیاست"، صفحه 115 - 116)

داکتر شرق نیز مخالفت خود را با تصمیم محمد داؤد مبنی بر رهائی عبدالولی با این عبارت بیان میکند: «به شهادت تاریخ معمولاً شهزاده های دودمان پاینده خان زمانی که سر قدرت باهم درگیر می شدند، دیری نمی گذشت که زیر تأثیر و وساطت خانواده خویش دستور میدادند که شهزاده مغلوب عفو و محرکین قضیه "هم سنگران" اعدام شوند. با اینکه هدف محمد داؤد در سقوط سلطنت از دیگران متفاوت بود، ولی با

همه صفات نیکوئی که داشتند باز هم یک شهزاده[!!] و دارای عواطف و روابط فامیلی بود، چنانچه داماد شاه سردار عبدالولی راعفو کرده بود و دوام این وضع میتوانست حوادث ناگوار و خونین تاریخ را تکرار کند[؟؟]. (حسن شرق: "تأسیس و تخریب..."، صفحه 206)

از مثال فوق دو نتیجه بدست می آید: یکی - اینکه عناصر شامل گروپ گویا "جمهوریخواهان" یعنی جناح چپ کودتا در نظر داشتند تا اشخاصی را که رقیب قدرت با شخص مورد نظرشان در آینده باشد، از بین ببرند و دیگر اینکه محمد داود از همان اول از همجو پلان و نیرنگ آنها آگاه بود و با آنکه عبدالولی را دشمن شخصی درجه اول خود میدانست، نگذاشت که حادثه نظیر قضیه میوندوال بار دیگر تکرار شود و نیز خواست تا حیطه صلاحیت خود را به جناح چپ نشان دهد. همین کار موجب شد تا دست آنها را از گریبان موسی شفیق نیز برهاند، ورنه آنها میخواستند او را نیز به همین ترتیب از بین برند و رسوائی آنرا به دامن محمد داود اندازند.

5. تمرکز صلاحیت ها در کمیته مرکزی:

داکتر شرق به این نظر بود که تصامیم مهم از قبیل تعیین رئیس دولت، صدراعظم، اعضای کابینه، مامورین عالیرتبه و نیز اداره کشور و تثبیت خط مشی دولت در سیاست داخلی و خارجی از وظایف کمیته مرکزی می باشد و تصمیم در این موارد باید بطور دسته جمعی با اکثریت آراء از طریق کمیته مرکزی اتخاذ گردد، ولی محمد داود کمیته مرکزی را خودش نام گذاری و اشخاص آنرا از جمله سرگروپها تعیین کرده بود و بعداً هریک از اعضای آنرا در امور ملکی و نظامی در حکومت مشغول کار ساخته و به این اساس هریک به حیث مادون رئیس دولت از نظر سلسله مراتب اداری قرار گرفته بودند، چگونه آنها میتوانستند به حیث یک مرجع تصمیماتی

ما فوق رئیس دولت همه صلاحیت های بزرگ دولت را در دست خود داشته باشند؟ لذا محمد داؤد که به حیث رئیس دولت در راس امور قرار داشت، طبعاً برخوردار از همه صلاحیت ها به شمول عزل و نصب اعضای کابینه و سائرامور بود. او درمورد ترمیم کابینه خودش تصمیم گرفت و پاچاگل وفادار وزیر سرحدات و قبایل و عبدالحمید محتاط وزیرمخابرات را که هر دو از کودتاجیان و اعضای کمیته مرکزی بودند، به سفارت ها در خارج مقرر کرد و نیز نعمت الله پژواک و جیلانی باختری - دوستان نزدیک داکتر شرق را از وزارت های معارف و زراعت برکنار نمود و بجای آنها سه نفر از شخصیت های مورد اعتماد خود را (عزیزالله واصفی، کریم عطائی و ثواب آصفی را به وزارت های زراعت، مخابرات و معادن و صنایع) مقرر کرد.

داکتر شرق مخالفت خود را با روش محمد داؤد چنین بیان میکند: «رئیس جمهور [رئیس دولت] بدون مشوره با کمیته مرکزی به بالا کشیدن سید عبدالاله به حیث معاون صدراعظم و عبدالقدیر به حیث وزیر داخله و تقرر چند وزیر از ریزه خواران و عمله دربار مانند عزیزالله واصفی و عبدالکریم عطائی عملاً در اتخاذ تصامیم، کمیته مرکزی را نادیده میگیرند و به سیاست دسته جمعی خط بطلان می کشند. بناءً اکثر جمهوری خواهان از این سیاست دلگیر می شوند و از کمیته مرکزی می خواهند تا دسته جمعی از فرامین خارج کمیته مرکزی جلوگیری کنند.» (حسن شرق: "تاسیس و تخریب اولین...."، صفحه 215)

برخی از اعضای کمیته مرکزی که با داکتر شرق بیشتر به تماس بودند، اینکار محمد داؤد را عدول از نقش آن کمیته در راستای اتخاذ تصمیم دسته جمعی می پنداشتند و از این ناحیه انتقاد میکردند. محمد داؤد میدانست که در عقب این تحریکات دست عناصر جناح چپ و داکتر شرق بطور غیرمستقیم دخیل

است و اما آنرا با تحمل نادیده می‌گرفت و بکار خود حسب لزوم دید ادامه میداد و دلیل این همه گذشت این بود که محمد داؤد میخواست تا نخست پایه های نظام جمهوری استحکام یابد و تا آنوقت از تحمل و بردباری کارگیرد و اما در فرصت های مساعد بصورت تدریجی به تصفیه جناح چپ کودتا پردازد.

در این ارتباط بیمورد نخواهد بود به یک نکته مهم از یک گزارش تحلیلی و مفصل تحت عنوان "آینده رژیم داؤد" که دو ماه بعد از کودتای سرطان بتاريخ 17 سپتمبر 1973 بوسیله سفارت ایالات متحده امریکا در کابل تهیه و به وزارت خارجه آن کشور ارسال گردیده بود، اشاره شود: در گزارش آمده بود: «دو ماه بعد از کودتا، با آنکه داؤد در رأس رژیم جدید قرار دارد، مگر هنوز هم به صورت کامل در کنترل اوضاع نیست..... و سایه ای یک کمیته مرکزی که بیشتر اعضای آن صاحب منصبان جوان عسکری میباشند که کودتا را با وی پلان و عملی کردند. در گزارش پیشبینی شده بود که: «این احتمال شدید وجود دارد که قبل از این که خطوط اصلی این رژیم مشخص شود، در ظرف چند هفته آینده یک ضد کودتا صورت خواهد گرفت. این ضد کودتا احتمالاً توسط یکی از سه جانب ذیل اجراء خواهد شد: یک - احتمال دارد که تحمل و حوصله گروپ صاحب منصبان جوان در مورد رهبری احتیاط آمیز داؤد به سر برسد و دست به یک ضد کودتا زده وی را با شخص مورد اعتماد خود تعویض نمایند؛ دو - صاحب منصبان بلند رتبه عسکری و پولیس رژیم سابقه که از مسیر حرکت این رژیم پریشان هستند و برکنار شدن خود را از قدرت تحمل کرده نمیتوانند، شاید برای این که دوباره به قدرت برسند، با استفاده از یک نوع مناسبات نظام شاهی دست به یک ضد کودتا بر ضد دولت داؤد بزنند؛ و سه - اتفاق نظر وسیع موجود است که شخص داؤد آهسته آهسته و خاموشانه خود را در موقعیتی قرار دهد که با یک حرکت، یک تعداد

از این صاحب منصبان جوان را از قدرت بیرون نموده و موقعیت خود را در رأس قدرت تثبیت و مستحکم سازد...» (متن مکمل این گزارش که بوسیله احمد فواد ارسلا ترجمه شده است، در مبحث قبلی دیده شود.)

6 - مخالفت با تغییر سیاست خارجی محمد داؤد:

داکتر شرق با تحول سیاست خارجی محمد داؤد مبنی بر ایجاد توازن در روابط با شوروی و در عین حال گرایش برای جلب کمک از کشورهای غربی و اسلامی و تشدید روابط حسنه با دو کشور ایران و پاکستان موافق نبود. او سفر محمد داؤد را به ایران و قبول کمک های آن کشور را به افغانستان یک نوع تخطی از سیاست عنعنوی بیطرفی افغانستان میدانست، به دلیل اینکه گویا ایران شامل پیمان نظامی با امریکا بود و تصدیق قرارداد آب دریای هلمند را که در دوره صدارت موسی شفیق امضا و به تصویب ولسی جرگه و تصدیق شاه رسیده بود، نیز به مثابه یک عمل ضد منافع ملی می پنداشت که واضحاً بین نظر محمد داؤد و داکتر شرق درز عمیق در زمینه روابط خارجی به وجود آمده بود.

قابل ذکر است که روابط دوستانه افغانستان و ایران و مساعی آن کشور در راستای بهبود روابط افغانستان با پاکستان یک قدم مثبت دیگر بود که باز هم با سیاست های دیرینه شوروی همسوئی نداشت، زیرا شوروی همیشه کوشش میکرد تا روابط افغانستان با دو کشور همسایه و مسلمان آن در حالت سردی و کشمکش های سیاسی و سرحدی قرار داشته باشد. در این ارتباط مخالفت بعضی از حلقات وابسته به مسکو را در داخل نظام جمهوری در رابطه با نزدیکی ایران میتوان به وضاحت مشاهده کرد، چنانچه داکتر شرق که تا آنوقت مرد شماره دوم نظام جمهوری بود، صراحتاً نارضایتی خود را از نزدیکی دو کشور بیان کرد، طوریکه این موضوع را

بعضی ها یکی از مهمترین اختلاف نظر ها بین محمد داؤد و حسن شرق می شمارند.

داکتر شرق در کتاب "کودتای پنجم - سرخ یا سیاه" نخست به سفر محمد داؤد به ایران با نگاه مملو از "شک و تردید" می نگرد و می نویسد: «رئیس دولت جمهوری به دعوت شاه ایران به ثور 1354 ش عازم تهران شدند. آنهم به روزگاری که جمهوری شدن افغانستان تأثیرات خوش آیندی برای بقای سلطنت ایران نداشت و طرفداری دربار در سقوط جمهوری و بازگشت سلطنت در افغانستان قابل فهم بود. اما باز هم داشتن روابط نیک و تفاهم بین دو کشور همسایه و مسلمان برای تحکیم دولت جمهوری ارزش والا داشت و نمی شد آنرا نادیده گرفت.» داکتر شرق در این باره می نویسد: «با داشتن سیاست بیطرفی فعال، ایران دارای سیاست یکدنده و یک جانبه و همبسته با ایالات متحده امریکا، برایم نه تنها سوال برانگیز شده بود بلکه در منجلاب دست و پا می زدم که قدرت تفکر و تصمیم یکی پشت دیگری از من فرار می کرد، و نمی شد باور کرد مردی که در داغ ترین روزهای جنگ سرد ابر قدرت ها بین سال های 1332 و 1341ش با چند کشور محدود سنگ تهداب اولین کشورهای بیطرف را رو به روی ابر قدرت ها گذاشته بود، چگونه امکان دارد قرضه های ایران که هنوز به اصطلاح به شاخ آهو بسته بود او را از راه کشیده باشد.»

داکتر شرق می افزاید: «حکومت ما به حیث یک مملکت بیطرف با اتحاد جماهیر شوروی روابط دوستانه داشت و درحالیکه دربار ایران در پیمان های نظامی برخلاف شوروی با ایالات متحده امریکا متحد و هم نظر بود از طرف دیگر تردستی و مهارت و اختیارات مالی ساواکی ها و بیچاره گی ما در ناتوانی مالی و دانش استخباراتی، ما را به جایی می برد که سیاست بیطرفی ما را نقض و از کشورهای بیطرف

و متحد ما، ما را تجرید کند». (حسن شرق: "کودتا پنجم سرخ یا سیاه"، افغان جرمن آنالین، قسمت چهارم، صفحه 7)

حسن شرق در رابطه با نزدیکی و تفاهم دولت افغانستان با ایران موضوع بیطرفی افغانستان را پیش کشیده و استدلال میکرد که گویا روابط نزدیک افغانستان با آن کشور برماهیت بیطرفی افغانستان صدمه وارد میکند، در حالیکه حسن شرق از روابط نزدیک افغانستان با شوروی و موقف بیطرفی افغانستان حمایت میکرد که این قضاوت او را میتوان به گفته عوام به "یک بام و دو هوا" تعبیر کرد به این زعم که نزدیکی با هم پیمانان امریکا مغایر با سیاست بیطرفی است و اما نزدیکی و دوستی با شوروی فرقی ندارد و حتی لازمی است. داکتر شرق طرفدار حفظ موقف موجود (ستاتسکو) بود و نمیخواست روابط حسنه با شوروی تحت تأثیر روابط با غرب و کشورهای اسلامی قرارگیرد. از همه مهمتر تشنید روابط را با پاکستان نیز انصراف از داعیه حقوق پشتونها و بلوچ ها میدانست و بر ادامه سیاست قبلی تأکید میکرد که خواست جدی مقامات شوروی از سالها بدینسو بود.

7 - نا رضایتی از جریان مذاکرات با کیسنجر:

کیسنجر - وزیر خارجه ایالات متحده امریکا برای یک توقف کوتاه بتاريخ 8 اگست 1976 (17 اسد 1355) بار دوم به کابل آمد و موضوعات بسیار مهم از طرف محمد داؤد درارگ ریاست جمهوری با او درمیان گذاشته شد که در آن از طرف افغانستان وحید عبدالله و صمد غوث و از طرف امریکا "ال اترتون" - معین امور افغانستان در وزارت خارجه امریکا ، "رادمن" - عضو شورای امنیت ملی امریکا و "ایلیوت" - سفیر آن کشور در کابل اشتراک داشتند.

متأسفانه تا چندی قبل هیچیک از محققان افغان از محتوای دقیق جریان این مذاکرات اطلاع نداشتند. فواد ارسلان اکنون یک

سند حاوی یادداشت محاوره‌ی مکمل این مذاکره را از منابع امریکائی بدست آورده و از انگلیسی به دري ترجمه و در پورتال افغان جرمن آنلاین بتاريخ 10 دسمبر 2016 به نشر رسانیده است. محتوای این سند را میتوان بطورکل در سه موضوع خلاصه کرد: یکی روابط با پاکستان، دیگر در جریان گذاشتن افغانستان از تحولات مهم منطقه که بیشتر به ارتباط اطلاعات استخباراتی مختص میشود و بالاخره جلب کمک های اقتصادی و تخنیکي امریکا برای پروژه های رویدست در افغانستان.

در این دیدار محمد داؤد باکیسنجر راجع به اوضاع حساس افغانستان در منطقه صحبت کرد و گفت: «همانطوریکه جناب عالی مطلع هستند، افغانستان یک موقعیت جغرافیائی خاص دارد و در طول تاریخ به دلیل همین موقعیت جغرافیائی خاص با مشکلات مختلف دست و پنجه نرم کرده است..... من میخوام اضافه کنم که در منطقه ای ما انواع مختلف منافع و ایدئولوژی ها با یکدیگر در اختلاف هستند، و زمانی که این منافع و ایدئولوژی های مختلف با یکدیگر مقابل میشوند، مشکلات بوجود می آید. بناءً من فکر میکنم توانائی های که شما در اختیار دارید به مراتب بزرگتر و کاملتر است از وسایل و توانائی های که ممالک کوچک در اختیار دارند..... ما میدانیم که اضلاع متحده امریکا یک قدرت بزرگ است و توانائی بین المللی در استخبارات و معلومات دارد، و در ارتباط با آن جنبه روابط ذات البینی، ما خوشنود خواهیم بود، اگر شما ما را از آن تحولات در منطقه با خبر بسازید که تأثیرات منفی در امنیت ممالک منطقه خواهد داشت.»

کیسنجر پرسید: «شما از همه زیادتیر در مورد کدام خطر مشخص پریشان هستید - تهاجم و حمله به خاک شما؟»

محمد داؤد گفت: «من فکر نمیکنم تجاوز از خارج کدام چیزی باشد که به وقوع بپیوندد. ما ترسی در آن مورد نداریم، مگر

در مورد چیزی که پریشان هستیم خرابکاری از داخل میباشد. ما با همسایگان خود روابط خوب داریم و در این موقع کدام ترس از تجاوز همسایه ها نداریم. اما در پالیسی های خود اعم از داخلی و خارجی، ما خطی را تعقیب میکنیم که صفت ممیزه طرز زندگی ما است و برای ما با ارزش است. این یک خط افغانی است براساس روحیه مردم ما و رسم و رسوم ما. بنابراین یک چنین طرز فکر و روش مستقل و خط مستقل شاید متناسب به علاقه چپی ها و راستی ها نباشد. بنا بر آن ما در شرایطی قرار داریم که در معرض هرنوع تأثیرات قرار بگیریم، و در ظرف ده سال گذشته شرایط طوری بوده که مملکت ما در مقابل هرنوع تأثیرات و هرنوع ایدئولوژی باز بوده است. براین اساس ما بسیار خوشنود خواهیم بود و سپاسگذار خواهیم بود که اگر دوستان امریکائی ما با ظرفیت های بین المللی که دارند، اگر خطری را برای مملکت ما احساس کردند و یا دیدند لطفاً به زودترین فرصت ممکن به ما اطلاع بدهند.» (برای شرح مزید دیده شود: "یادداشت محاوروی مکمل مذاکرات دور دوم سفر کیسنجر با محمد داود در کابل"، ترجمه از انگلیسی به دری: محمد فواد ارسلا، افغان جرمن آنلین، 10 دسمبر 2016)

داکتر شرق از جریان سفر کیسنجر وزیر خارجه امریکا به کابل و جریان مذاکراتش با محمد داود، آنهم در مورد همکاری و تبادل اطلاعات مهم استخباراتی در منطقه راضی نبود، زیرا میدانست که اینکار مانع و خطر بزرگ برای پلانهای آینده را مینی بر تطبیق مدل مصر در افغانستان بار می آورد، بخصوص از اینکه امریکا مستقیماً نمیتوانست در این مورد همکاری کند و پیشنهاد کرد که میتوان از منابع اطلاعاتی "ساواک" (استخبارات ایران) کمک گرفت.

8 - مخالفت با تشکیل حزب "انقلاب ملی":

بیانیه محمد داود در هرات و فاصله گرفتن از ایدئولوژی های واردشده از خارج و اتکاء بیک ایدئولوژی ملی و اسلامی زنگ خطر بزرگ برای هردو جناح چپ و راست افراطی بود و اعلام تأسیس حزب "انقلاب ملی" به حیث یگانه حزب رسمی افغانستان درواقع معنی اعلام ختم فعالیت های احزاب دیگر را میداد که طی سالهای دهه دموکراسی علناً به فعالیت آغاز کرده بودند. محمد داود نخواست تا داکتر شرق درسازماندهی این حزب سهیم باشد، چون میدانست که پای او درجای دیگر بسته است، لذا وظیفه بررسی مقدمات این حزب را به چهار عضو دیگر کابینه سپرد (داکتر عبدالمجید وزیر دولت، حیدر رسولی وزیر دفاع ملی، سید عبدالاله وزیر مالیه و معاون صدارت بعداً معاون رئیس جمهور و پوهاند عبدالقیوم وردک وزیر سرحدات و قبایل) که اینکار نه تنها داکتر شرق را عقده مند ساخت، بلکه طوریکه گفته شد موجب بروز یک انشعاب در داخل کابینه نیز شد.

داکتر شرق اذعان میدارد که: «متأسفانه موازی به خواسته های دشمن بعضی رفقای 26 سرطان که از کامیابی خود به کودتا مغرور شده بودند، بسیاری از سرسپردگان جمهوریت را نادیده میگیرند و بدون مشوره و فیصله کمیته مرکزی درحالی که اجتماع و تشکیل احزاب سیاسی درافغانستان غیرقانونی اعلان شده بود، اساس حزب انقلاب ملی را می گذارند و تعدادی از وزراء و مامورین و استادان و معلمین همنظرخویش را به عضویت آن می پذیرند. دامنه این جاه طلبی و خودسری ها رفته رفته بجای رفع مشکلات مردم و انکشاف اقتصادی [!] به طرح دسایس و از پای درآوردن و از مقام انداختن احمد و محمود و خصوصاً نویسنده [داکتر شرق] سپری میگردید.... برای جمهوريخواهان جوان و سرسپردگان 26 سرطان تحمل متداوم چنین بی اعتنائی ها،

آنها از طرف اشخاصی که تقوای سیاسی و بهترین هم پیمانان [مقصد از چپی هایی اند، که از کابینه و دیگر مقامات مهم حکومتی تصفیه شدند] خود را از دست میدادند، مشکل شده بود. بناءً آنها به احزاب و گروه های مخالف حزب انقلاب ملی (خلفیها، اخوانی ها و ستمیها) رو می آورند و یا از همکاری و اشتراک به حزب انقلاب ملی صرف نظر میکنند.» (داکتر شرق: "تأسیس و تخریب.."، صفحه 195 - 196)

اگر به متن بالا دقت شود، نویسنده آن یعنی داکتر شرق دچار یک تناقض واضح میگردد و آن اینکه از یکطرف از سرسپردگان 26 سرطان صحبت میدارد و از طرف دیگر به دلیل تشکیل یک حزب "انقلاب ملی" به حیث یک حزب میانه که هدف اساسی دولت جمهوری را بعد از تصویب قانون اساسی می ساخت، آن سرسپردگان نام نهاد بسوی احزاب مخالف که واضح همان دو شاخه ای حزب غیررسمی دموکراتیک خلق یعنی جناح خلق و پرچم بود، بنا بر وابستگی قبلی و پنهانی شان رجوع میکنند و درصاف مقابل نظام جمهوری قرار میگیرند. اگر اینکار به سرسپردگی واقعی آنها به خلق و پرچم نام گذاشته شود، یک سخن بجا و درست خواهد بود، زیرا تشکیل حزب میانه ملی درحقیقت معنی ایجاد رقیب در برابر آنها را افاده میکند.

طوریکه از متن فوق واضح میشود، داکتر شرق نیز مثل دوستان "جوان جمهوریخواه" خود از تشکیل حزب "انقلاب ملی" نا راحت و آنرا مانع رسیدن به هدف نهائی خود میدانست. توجه به متن ذیل میتواند مکنونات قلبی داکتر شرق را آشکار سازد، طوریکه می نویسد: «اکثریت حزب انقلاب ملی را مخالفین مؤسسين جمهوری که سرسپرده ترین رفقاییش [مقصد محمد داود است] بودند، تشکیل میداد، نه تنها بی علاقه گی خود را به سیاست بیطرفی خصوصاً روابط نیک میان افغانستان و شوروی پنهان نمی کردند، بلکه تلاش

داشتند تا روابط حسنه بین دو کشور را روزتا روز پیچیده تر وبغرنج تر نمایند.» ("تأسیس و تخریب..."، صفحه 196)

درمتن بالا داکتر شرق ازاینکه تلاش بعمل می آمد افغانستان تدریجاً از وابستگی اقتصادی شوروی بیرون شود و برطبق سیاست عنعنوی کشور در موقف بیطرفی فعال و مثبت با قضاوت آزاد قرار گیرد و با ملاحظه خط مشی اساسی دولت جمهوری آنرا تأیید کند، برعکس بر کسانیکه دراین راستا سعی میکردند، انتقاد نموده و این تلاش را برهم زدن روابط حسنه بین افغانستان و شوروی تعبیرنموده و سخت از اینکارابر از نارضایتی میکند. در اینجا سؤال میشود که آیا موقف بیطرفی افغانستان تنها در تشدید روابط حسنه با شوروی تمثیل شده میتواندست یا در ایجاد روابط با تمام کشورهای جهان؟

داکتر شرق درادامه می افزاید: «به استثنای تعداد انگشت شماری از حزب انقلاب ملی اکثر مردم [!!] پی برده بودند که اتکای محمد داؤد به حزب انقلاب ملی و نادیده گرفتن اکثریت جمهوریخواهان روابط معنوی او را از میان هم سنگرانهای برمی چیند واعتماد مردم را از او میکاهد و چنین شرایط افغانستان را در یک خلاء بدون رهبری قرارمیدهد که سالهای سال جبران نشدنی خواهد بود.» (شرق: "تأسیس و تخریب..، صفحه 197)

دراینجا مقصد داکتر شرق از خلاء رهبری چیست؟ آیا در ردیف اشخاصی که از محمد داؤد به دلیل تشکیل حزب انقلاب ملی آزرده خاطر شده وبه جناح های مخالف آنهم گروه های چپ طرفدار مسکو پناه بردند، کسی را میتوان سراغ کرد که می توانست در صورت فقدان محمد داؤد رهبری و زعامت را بدست گیرد و کشور را از آن خلاء برهاند، مگر به جز خود داکتر شرق که خود را از همان اول به تأیید و موافقه

جناح چپ به مثل جمال ناصر احساس میکرد و تمام آمادگی ها را برای آنروز قبلاً در نظر گرفته و یگانه شخصیت خلف محمد داؤد فقط خود را میدانست و بس.

9 - تقرر عبدالاله به حیث معاون رئیس جمهور:

با انتخاب محمد داؤد به حیث اولین رئیس جمهور و متعاقباً مقرری سیدعبدالاله به حیث یگانه معاون رئیس جمهور بعد از لویه جرگه 1355 در حقیقت خوردن سنگ به شیشه امیدهای داکتر شرق به حیث جانشین محمد داؤد و تطبیق و ادامه پلان نمونه مصر و رسیدن جناح چپ بقدرت در افغانستان را افاده میکرد و نقش او را در این پلان به صفر تقرب میداد. لذا دور ساختن او از حلقه قدرت تحت این شرایط یک اقدام قابل فهم برای خودش و هم برای محمد داؤد محسوب میشد. داکتر شرق بار مسئولیت ایجاد این فضای بی اعتمادی را بین او و محمد داؤد به گردن وحید عبدالله و عناصری که شرق آنها را "هوداران سلطنت" میخواند، حواله میکند.

10 - اختلافات در داخل نظام:

شاید این سؤال که چرا داکتر شرق در عین موضوع با اضافات چند، سه کتاب را نوشته است، باید گفت که دو کتاب اخیر او هریک تحت عنوان "تأسیس و تخریب اولین جمهوری افغانستان" و "کودتا پنجم سرخ یا سیاه" در اصل شامل محتویات کتاب اول او تحت عنوان "کرباس پوشهای برهنه پا" میباشد، ولی به چند منظور موصوف به نوشتن دو کتاب اخیر پرداخته است:

- یک خواسته است تا صف عده ای از اعضای کمیته مرکزی را که بیشتر با شخص خودش نزدیک و اکثر آنها به جناح چپ ارتباط داشتند، بنام "جمهوریخواهان" مسمی کند و در مقابل کسانی را که با محمد داؤد نزدیکتر بودند از این صف جدا کرده و آنها را به نحوی زیر عنوان اشخاص ضد کمونیست

ها، هواداران سلطنت، طرفداران غرب، آقا بلی گویان و متملقین در اطراف رئیس جمهور وانمود سازد،
- دیگر خواسته است غیرمستقیم محمد داود را به خودکامگی و عدول از اتخاذ تصامیم دسته جمعی متهم سازد و خود را شخصی در وسط این دوگروپ و خیرخواه "ثالث بالخیر" جا دهد، درحالیکه اینطورنبوده و رویداد های بعد از کودتای 7 ثور پرده از روی بسا رازهای نهفته برداشت وچهره های اصلی را از زیرنقاب آشکار کرد. داکتر شرق انگشت انتقاد را بسوی وحیدعبدالله دراز میکند و می نویسد: «توأم با تبلیغات وسیع دشمن که آرزوی ازپای درآوردن محمد داود را داشتند، وحیدعبدالله وداردسته اش بهترین و نزدیک ترین رفقای محمد داود را تابه کمونیستی می زدند و از زیرفرمانش به کنارمی بردند.» ("تأسیس و تخریب..."، صفحه 197)

او می افزاید: «دیری نگذشت که فهمیده شد، آنها طرفداران شاه اند که درایجاد اختلاف وتضعیف کمیته مرکزی دسیسه کرده میروند، چنانچه بهمدستی سید وحیدعبدالله دست به توطئه دیگری زدند و آن اینکه سیدعبدالله و عبدالقدیر نورستانی و سپس غلام حیدر رسولی اعضای کمیته مرکزی را برای پایان آوردن من و بالا بردن آنها تشویق و تحریص می کنند و این اولین هسته های حزب انقلاب ملی را با تنی چند از بلی وقربان [گویان] درباری در وزارت مالیه برای چوپه شدن[؟] پهلوی هم چیده میروند و متأسفانه توجه و اعتماد محمد داود هم درین موقع به دوستداران شاه معطوف شده بود تا به کمیته مرکزی جمهوری.» ("تأسیس و تخریب..."، صفحه 210)

داکترشرق به این نظر است که "جمهوریخواهان" بعد از 26 سرطان با مخالفت سه جناح متشکل و قوی یعنی اخوانیها، چپی ها و هواخواهان سلطنت مواجه میشوند. او می نویسد: «رہبر کودتا ترجیح میدهند تا مؤقتاً با جبهه سوم یعنی بقایای

رژیم شاهی دوستی و همکاری را توسعه بخشند. از آنرو رئیس جمهور بی توجه به رفقاییش به اشخاصی درحزب انقلاب ملی متکی میشوند که ایمان مبارزه برای سعادت مردم و وفاداری به شخص او، سالها پیش در ضمیر شان مرده بود[۴۴]. ازجانب دیگر با ازهم پاشاندن کمیته مرکزی جمهوریت وکنارگذاشتن پاچاگل وفادار،عبدالحمید محتاط، فیض محمد، ضیاء مجید، یوسف خان[فراهی] و مولاداد اعضای مؤثر کمیته مرکزی در اردو، ارتباط کودتا کنندگان بارهبر کودتا برهم میخورد و حلقه های وصل میان رده های بالا و پائین اردو ازهم گسیخته میشود.» ("تأسیس و تخریب..."، صفحه 214)

قابل ذکر است که اشخاص فوق همه تحت نظرداکتر شرق فعالیت میکردند و جزو گروپ او محسوب می شدند که محمد داؤد به ماهیت چپی و برنامه نهائی آنها آگاه وبه همین دلیل آنها را یکی بعد دیگر از حلقه قدرت دور کرد تا نخست داکتر شرق درحالت تجرید قرار گیرد و سپس در دور ساختن او نیز اقدام گردد.

مبحث بیست و دوم

پیر بر عصای خود مظنون میشود و او را از خود دور می سازد!

از ورای شرح نکات ده گانه بالا واضح میشود که در مدت قریب به چهار سال که از نظام جمهوری می گذشت، روابط بین رئیس جمهور محمد داؤد و دوست دیرینه او داکتر شرق روبه تکدر رفت و فضای اعتماد بین آنها بطور محسوس برهم خورد. با این حال داکتر شرق موقف رو به ضعف خود را در دستگاه دولت جمهوری عمیقاً درک میکند، با آنکه خودش از انگیزه های اصلی این وضع در دل آگاه است، ولی میخواهد بار مسئولیت آنرا بدوش دیگران بیندازد و می نگارد: «نویسنده [شرق] در اثر مخالفت بعضی از اعضای حزب انقلاب ملی که از طرف تعدادی کثیری از وابستگان شاه از ایتالیا گرفته تا کابل [مثلاً کی ها؟] تحریک و نمی خواستند بعد از محمد داؤد نامی از شخص غیر خاندانی درجراید، روزنامه ها و رادیو گرفته شود [؟]، به مشکلاتی زیادی مواجه گردیده بودم و برای پایان کشیدنم از قدرت از هیچ اتهامی دریغ نمیکردند، اتهاماتی بی اساسی که عموماً به سر افگندگی داوطلبان قدرت می انجامید و همچنان درباره جمهوری خواهانی که با من نزدیکی داشتند، دسیسه میکردند و می کوشیدند تا آنها را از ارادت و نزدیکی با محمد داؤد باز دارند.»

او در ادامه می افزاید: «رئیس جمهور [آنوقت هنوز رئیس دولت بود] بدون مشوره با کمیته مرکزی به بالا کشیدن سید عبدالاله به حیث معاون صدراعظم و عبدالقدیر به حیث وزیر داخله و تقرر چند وزیر از ریزه خواران و عملیه دربار مانند عزیزالله و اصفی و عبدالکریم عطائی عملاً در اتخاذ تصمیم، کمیته مرکزی را نادیده میگیرند و به سیاست دسته جمعی [؟] خط بطلان می کشند. بناءً اکثر جمهوریخواهان از این سیاست دلگیری می شوند و از کمیته مرکزی می خواهند تا دسته جمعی از [صدور] فرامین خارج کمیته مرکزی جلوگیری کنند.» (حسن شرق: "تأسیس و تخریب اولین..."، صفحه 215)

جمله اخیر معنی میدهد که جمهوریخواهان مذکور می خواهند به این وسیله در برابر رهبر کودتا محمد داؤد قیام کنند و اوامر او را به حیث رئیس دولت و رئیس کمیته مرکزی سبوتاژ نمایند. رئیس دولت با همین احساس تدریجاً برداکتر شرق مظنون میگردد، طوریکه داکتر شرق خودش در این مکالمه خود با محمد داؤد اعتراف میکند و می نویسد: «روزی که مسوده قانون اساسی تکمیل و به حضور رئیس دولت تقدیم میگردد، اوشان را خیلی خسته و نا آرام یافتم. علت را پرسیدم، فرمودند: "داکتر جان صبح که از خواب بیدار میشوم تا شب وقت خوابیدن از در و دیوار خانه تا دفتر یک صدا شنیده میشود و آن اینکه تو به رفاقت و دوستی خود با من صداقت نداری و اما هیچ گوینده، هیچ دلیل قانع کننده و یا مدرکی برای اثبات ادعای خود ندارند که مرا به صداقت و دوستی تو مشکوک نماید، ولی متأسفانه این گفته ها تکرار و باز هم تکرار میشوند."» (از آنرو بعد از فرموده اش مستعفی شدم [یعنی استعفی دادم] که متأثر شد و آنرا نپذیرفت، ولی سال بعد که از تبلیغات تخریبی دوستان خارجی [؟] و منسوبین شاه خسته شده و از اوشان خواهرش

نمودم مرا به یکی از سفارت های افغانستان بفرستند، خوشنود به نظرمی آمد.» ("تأسیس و تخریب..."، صفحه 206)

قابل ذکر است که مخالفت داکتر شرق با حزب انقلاب ملی یگانه دلیل کنار رفتن اواز قدرت نبود، بلکه او با دیگر شخصیت های شامل کابینه که جاگزین وزرای پرچمی شده بودند، (بخصوص با وحید عبدالله، عزیزالله واصفی، انجیر کریم عطائی و عده ای دیگر) در کشمکش قرار داشت.

عامل مهم دیگر که فضای اعتماد بین او و رئیس دولت را بیشتر مکرر ساخته بود، همانا تحول در سیاست خارجی محمد داؤد بود. داکتر شرق از یکطرف از سیاست متمایل به غرب و کشورهای اسلامی رئیس دولت رضایت نداشت و از طرف دیگر تشنید روابط با همسایگان را به نظر انتقادی میدید و با آن چندان همسوئی نشان نمیداد. وقتی محمد داؤد از سفر ایران برگشت، داکتر شرق نزدیکی با ایران را بزعم اینکه هم پیمان با امریکا است، مغایر با سیاست بیطرفی افغانستان میدانست، درحالیکه نزدیکی و دوستی با شوروی را حتی لازمی می شمرد. چنانچه قبلاً نیز تذکار رفت، او در زمینه می نویسد: «با داشتن سیاست بیطرفی فعال، و ایران دارای سیاست یک دنده و یک جانبه و همبسته با ایالات متحده امریکا، برایم نه تنها سوال برانگیز شده بود، بلکه در منجلا دست و پا می زدم که قدرت تفکر و تصمیم یکی پشت دیگری از من فرار می کرد و نمی شد باور کرد مردی که در داغ ترین روزهای جنگ سرد ابر قدرت ها بین سال های 1332 و 1341 با چند کشور محدود سنگ تهداب اولین کشورهای بیطرف [غیرمنسلک] را رو به روی ابر قدرت ها گذاشته بود، چگونه امکان دارد قرضه های ایران که هنوز به اصطلاح به شاخ آهوبسته بود او را از راه کشیده باشد.» (حسن شرق: "کودتا پنجم سرخ یا سیاه"، افغان جرمن آنلاین، قسمت چهارم، صفحه 6)

داکتر شرق درزمینه می نگارد: «حکومت ما به حیث یک مملکت بیطرف با اتحاد جماهیر شوروی روابط دوستانه داشت و درحالیکه دربار ایران درپیمان های نظامی برخلاف شوروی با ایالات متحده امریکا متحد و هم نظر بود از طرف دیگر تردستی و مهارت و اختیارات مالی ساواکی ها و بیچاره گی ما در ناتوانی مالی و دانش استخباراتی، ما را به جایی می برد که سیاست بیطرفی ما را نقض و از کشورهای بیطرف و متحد ما [مقصد شوروی است]، ما را تجرید کند. در سفر ایران متأسفانه هر تعبیر و تفسیر مرا درین باره رئیس دولت با برخلافی با ایران توجیه می کرد. زیرا او ازاینکه باور پیدا کرده بودم که جمهوری شدن افغانستان برای نظام شاهی ایران خوش آیند نیست و آنها در تحکیم و پیشرفت جمهوری علاقه ندارند، آگاهی داشت.... ازاینکه شاه ایران به مشوره شاه مخلوع افغانستان محمد داؤد را از رفقایش برحذرداشته باشد، سندی در دست نیست، اما بعد از بازگشت از ایران از علاقه و اعتمادش به هم سنگران کاسته شده می رفت، دیگر به ریاست خویش در کمیته مرکزی دلبستگی نداشت و دیدار شان با اعضای کمیته منحصر شده بود با غوث الدین فائق، وحیدعبدالله و عبدالقدیر [نورستانی]. واگر نزدش کمتر می رفتم و اگر صحبت هایم حتی روی موضوعات مورد علاقه خودش کوتاه ترمی بود، مانند گذشته مرا به زود آمدن و تفصیل بیشتر تشویق نمی کرد. متأسفانه همه با هم نمایانگران بود که فهمیده یا نافهمیده، محمد داؤد از سر سپرده ترین یاران خویش در روزهای تجرید شدن است.» (حسن شرق: "کودتا پنجم سرخ یا سیاه"، افغان جرمن آنلاین، قسمت چهارم، صفحه 7)

به نظر داکتر شرق در سال 1356 با اعلام انحلال کمیته مرکزی جمهوری، اعضای باقی مانده کمیته در کابل، تحت

هرشرایطی که بوده است، با حفظ وفاداری و اطاعت از رهبر کودتا، به دو دسته از هم جدا می شوند:

دسته اول: غوث الدین فائق وزیر فوائد عامه، سید عبدالاله وزیر مالیه و عبدالقدیر وزیر داخله.

دسته دوم: غلام حیدر رسولی وزیر دفاع ملی، محمد سرور [نورستانی] و محمد یوسف [فراهی] قوماندانان قوای 4 و 15 زره دار و مولاداد رئیس اداری وزارت دفاع ملی» [دوفراخیرالذکر از فراه و جزء گروپ شرق بودند که خود را بطور تاکتیکی نزدیک به رسولی ساخته بودند - کاظم].

به نظر داکتر شرق: «نفرهای دسته اول نظریه موقف اداری که داشتند تماس شان با رئیس جمهور بیشتر و در ضمن از حمایت بیشتر رئیس جمهور هم برخوردار بودند و شاید از همین سبب بوده باشد که بدون مشوره و اعتناء به دیگر اعضای کمیته مرکزی، اقدام به تأسیس حزب انقلاب ملی کرده بودند.» درحالیکه درامور حزب انقلاب ملی حیدر رسولی و عبدالاله بیشتر از هر شخص دیگر نقش داشتند و هردو باهم همکاری بودند، چنانچه بیشترین وکلای لویه جرگه سال 1355 جمهوری از طریق همکاری همین دونفر به لویه جرگه راه یافتند. جای شک نیست که قدیر نورستانی با عبدالاله نزدیک بود. داکتر شرق باز هم روی سخن را بطرف عبدالاله و رسولی برمیگرداند و می نویسد: «در همین شب و روز بود که رئیس جمهور سید عبدالاله وزیر مالیه را به حیث معاون رئیس جمهور از حلقه کودتاچیان بر می گزیند» و سپس اضافه میکند: «از آنجایی که وی از منسوبین اردو نبود، عضویت وی در کمیته مرکزی جمهوری مورد سؤال کودتاچیان قرار گرفته بود و دسته جمعی از رئیس دولت می خواستند تا در انتخاب اعضای کمیته تجدید نظر شود، اما برعکس شد.»

در اینجا بار دیگر داکتر شرق شمول رقیب خود - عبدالاله را در کمیته مرکزی زیر سؤال می برد که و به دلیلی که او

منسوب به اردو نبود، نباید در کمیته مرکزی شامل می بود، در حالیکه خودش نیز یک شخص ملکی بود. در همین ارتباط دکتر شرق با اشاره به استحقاق رسولی به حیث معاون رئیس جمهور چنین اشاره میکند: «از جانب دیگر بعد از رفتنم به جاپان، همه کودتاچیان انتظار داشتند تا غلام حیدر رسولی که در کودتای تأسیس جمهوریت سهم برآورده داشته بود، به حیث معاون رئیس جمهور مقرر شود، نه احمد یا محمود. متأسفانه این اقدامات باعث می شود تا دسته دوم در مقابل تخریب کاران در اردو بی اعتنا شوند و در جستجوی آن باشند تا در نبود رئیس جمهور قدرت را به دست گیرند.» شرق در ادامه می افزاید: «با درک این واقعیت، کودتاچسانی که با عقده مندی از هیئت رهبری رویگردان و در صف مخالفین پیوسته بودند، با تظاهر به پیروی از وزیر دفاع، در تحت حمایت وی قرار گرفتند. از آنرو به جای اینکه دسته دوم متوجه نفوذ مخالفین دولت جمهوری در اردو شوند، برعکس، گرویده های شان را مانند قادرخان که از قوماندانی قوای هوایی برطرف و عضویت جناح خلق را پذیرفته بود، به ریاست ارکان قوای هوایی و دفاع هوا مقرر می کنند. بدینسان گماشتگان حفیظ الله امین در پناهگاه های مطمئن در کنار نزدیکان رئیس جمهور خصوصاً وزارت های دفاع و داخله، نه تنها لانه می کنند بلکه به نام مخالفین پرچمی ها، از گزند استخبارات دولتی هم به دور می مانند. (شرق: "تأسیس و تخریب اولین...، صفحات 211، 213، 245 و 246)

کودتای ناکام از دورن نظام - مورخ 28/27 سرطان 1354:

در شب های جشن جمهوری که از 26 تا 28 سرطان همه ساله برگزار می شد، ساحه چمن حضوری و کمپ های مربوطه سرتاسر بطور بسیار زیبا چراغان می شد و محافل سرور و شادمانی طبق معمول جشن های گذشته با جمع و جوش خاص

مردم و با نوای موسیقی در هرکمپ قصه ازخوشی و سرور داشت. درشب دوم جشن سال1354 ناگهان برق ها درمنطقه جشن خاموش شدند و همه جا را تاریکی فرا گرفت. مردم به شور وحرکت غیرمعمول افتادند. اما این وضع دیر دوام نکرد و فقط پنج تا ده دقیقه بعد برق دوباره آمد ومنطقه همچنان درخشش خود را بازیافت و مردم نیز به خوشی و شادمانی خود ادامه دادند. همه فکر کردند که اینکار به دلیل ایجاد یک مشکل تخنیکی زودگذر بوقوع پیوسته، درحالیکه درپشت پرده دست هایی درکار افتاده بودند تا با یک حمله ناگهانی به کمپ ریاست جمهوری رئیس دولت را از بین ببرند. وقتی آنها آگاه شدند که رئیس دولت محمد داؤد به دلیل مصروفیت درآنشب به کمپ مذکور حضور نیافته بود، لذا آنها ازادامه کار منصرف شدند و به این ترتیب پلان مطروحه ناکام گردید.

روز بعد درمطبوعات ازیک مشکل تخنیکی گزارش بعمل آمد و دیگرهیچ سر وصدای در زمینه بلند نشد. اما بعضی ها ازاحتمال یک کودتا آنهم به ادامه قیامهای ناکام درپنجشیر ولغمان سخن می گفتند واینکه هدف توطئه گران سوء قصد بجان رئیس دولت بوده باشد، در ذهن هیچ کس خطور نمیکرد. این موضوع بزودی دراذهان مردم به فراموشی سپرده شد، درحالیکه مراجع رسمی خاموشانه در صدد پیگیری آن بودند. برای رئیس دولت مخالفت جناح راست افراطی واضح بود، ولی این بارجناح چپ افراطی مورد سوء ظن قرارگرفت، زیرا تصفیه های پیهم جناح چپ ازمقامهای حساس این نگرانی را برای آنها بوجود آورده بود که با این تصفیه ها شاید نقش آنها دردسترسی بقدرت با گذشت هر روزکم وکمترشده برود و درنهایت هدف نهائی یعنی کودتای نمونه مصرتحقق نیابد.

وقتی داکترحسن شرق کتاب سوم خود را تحت عنوان "کودتای پنجم سرخ و سیاه" درسال 1394 نوشت، شرحی

مجمل از این کودتای ناکام را بیان کرد و آنرا اقدامی توجیه کرد که گویا به رهبری جنرال عبدالکریم مستغنی لوی درستیز بر حال نظام جمهوری صورت گرفته باشد. درحالیکه غوث الدین فایق مطالبی را در این مورد به شکل دیگر در کتاب خود گزارش داده و دست داکتر حسن شرق را در آن دخیل و شریک دانست. به دلیل اینکه بسیاری از هموطنان از این رویداد آگاهی ندارند، لازم است مختصر هر دو نظریه اقتباس از مآخذ فوق تقدیم دارم:

نظر داکتر شرق: او پس از اشاره به تلاشهای اخیر مخالفان دولت در حملات پنجشیر و جاهای دیگر مینویسد: «خوشبختانه در اثر تلاش جمهوریخواهان سرانجام آشوبگران نه تنها از هم فرو می پاشند و به هدف های نامقدس خویش نمی رسند، بلکه تعدادی از آنان خصوصاً در آشوب اخیر منکوب، دستگیر و دوباره راهی پاکستان می شوند. تحقیق از آشوب گران نمایانگر آن بود که توأم با برپا کردن آشوب در ولایات مختلفه و مناطق مورد نظر شان، یکی از جنرالان اردوی افغانستان [۴] که با آشوبگران هم پیمان شده بود، می بایست با افراد زیر فرمان خویش در محفلی که رئیس دولت حضور می داشت حمله ور می شدند که میسر نشد. در پروگرام شبهای جشن جمهوریت، شب دوم جشن دعوتی از جانب رئیس دولت در کمپ جمهوری در صحن چمن حضوری ترتیب داده شده بود. کودتاچیان [۴] اطلاع از چنین خبری را به فال نیک می گیرند و تصمیم گرفته میشود تا در آن شب تعدادی از افراد مسلح (شورشیان) با اسلحه زیر بغلی (اسلحه کوتاه) در اطراف کمپ در بین تماشاچیان کنده کنده ولی نزدیک به هم برای حمله، منتظر هدایت جنرال هم پیمان باشند.»

داکتر شرق خاطرنشان می سازد که: «معمولاً در شب های جشن، رسم گذشت عسکری و اعیاد و غیره یک کنندک افراد مسلح در صحن وزارت دفاع ملی خیمه می زدند و تحت

فرمان یک جنرال نوکریوال آماده خدمات عاجل می بودند. فاصله وزارت دفاع ملی و کمپ ریاست جمهوری در آن روزها خیلی کمتر از هزار متر بود. آیا در آن شب از همین قطعه برای دستگیری رئیس دولت و غیره استفاده می کردند یا از قطعه دیگری متیقن نیستیم.»

به گفته دکتر شرق: «در آن شب یک صاحب منصب وظیفه داشت تا جهت هم آهنگی میان حمله آوران از حضور داشت رئیس دولت در کمپ، جنرال را با خبر و سپس پوره به ساعت 9 شب توأم با قطع سیم های برق به کمپ حمله ور شوند. ولی دوتصادف غیرمنتظره باعث سردرگمی صاحب منصب در رابطه با کودتاچیان و جنرال می شود: 1 - رئیس دولت بنابر هراتفاقی که پیش آمده بود از حضور در دعوت معذرت می خواهند، اما اطمینان دارم که از دسیسه اطلاع نداشت. 2 - غلام حیدر رسولی قوماندان قوای مرکز با اینکه شخص نهایت جسور و ناترس بود، اما در آن زمان محتاط هم بود. بناءً یک کزدک افراد مسلح را تحت قوماندانی چند صاحب منصب از جمهوریخواهان به اطراف کمپ جمهوری جهت محافظت از مهمانان توظیف می کند.»

«نیامدن رئیس دولت به کمپ و محاصره ناگهانی کمپ از جانب افراد مسلح قوای مرکز با اینکه هر دو تصادفی بود، اما تصادفی پنداشتن آن برای مشاهدی که خود و رفقای در محاصره عساکر افتاده باشند، ناممکن به نظر می آمد و بالطبع با اطلاع از چنین خبری جنرال از فرمان حمله و شورشیان از حمله بر کمپ ریاست جمهوری باز می ماند.»

دکتر شرق از اینجا به بعد سخن را بطرف جنرال مستغنی می کشاند و می نویسد: «بعد از سر و صدای اشتراک جنرالی از اردو با شورشیان جهت سقوط دولت جمهوری، رئیس دولت در این باره نه با کمیته مرکزی جمهوری صحبتی داشت و نه

تمایل بحث روی آن. احتمالاً به این دلیل بوده باشد که کودتاچیان 26 سرطان از حضور فعال جنرالان بعد از کامیابی در کودتا، برخلاف تمایل رئیس دولت به آنها، خصوصاً از تقرر عبدالکریم مستغنی به حیث لوی درستیز اردو، راضی نبودند.» (حسن شرق: "کودتای پنجم..."، افغان جرمن آنلاین، قسمت پنجم، صفحه 3)

شرق درباره مقرری جنرال مستغنی به حیث لوی درستیز و عهده کمیته مرکزی در برابر او می نگارد: «بناءً بعد از موفقیت در تغییر نظام، گماشته شدن وی به حیث لوی درستیز در رهبری اردو با اینکه کمیته مرکزی پیشنهاد رئیس جمهور را در تقرر وی تأیید کرده بود، ولی باز هم برای اکثر کودتاچیان سوال برانگیز شده بود، زیرا چنین اقدامی در هیچ کودتای نظامی در هیچ گوشه ای از جهان سابقه نداشت که رهبری اردو را بعد از موفقیت، کودتاچیان به شخصی واگذار شوند که نه به کودتا عقیده داشته باشد و نه به کودتاچیان باور. لذا کودتاچیان خصوصاً اعضای کمیته مرکزی از ستر [لوی] درستیز احساس خطر می کردند و بالمقابل لوی درستیز از کمیته مرکزی جمهوری.» شرق علاوه میکند که: «با سروصدای همدستی جنرالی با گماشتگان پاکستان جهت سقوط دولت جمهوری و جمهوریخواهان، خصوصاً تانکیست ها با حدس و گمان از مستغنی نام می بردند. زیرا مستغنی بعد از تقرر به حیث لوی درستیز به آنانی اعتماد می کرد که با کودتاچیان 26 سرطان مخالف و بی اعتماد می بودند. چون دولت جمهوری به دلائلی که پیشتر گفته شد با خودداری از نشر و افشای چنین حادثه بزرگی که به گوش هر کس از زبان هر کس چیزی گفته و ساخته و پرداخته می شد، باز هم سکوت اختیار کرده بود، بناءً هر کس به شکلی از اشکال جنرال مورد نظر خویش را متهم و شریک قضیه می شمرد.» (مأخذ بالا.. قسمت پنجم، صفحه 4 و 5)

شرحی از غوث الدین فایق: از همان روزهای اول کودتا آشمار بود که فایق وزیر فواید عامه با دکتر شرق چندان میانه خوب نداشت و با جناح چپ کودتا در کشمکش بود، در کتاب "رازی را که نمیخواستم افشاء گردد" مطالبی دارد که در اینجا فقط بذکر یک قسمت آن در مورد کودتای شب جشن بسنده میشود. او از شخصی یاد میکند که نزدش آمده و برایش اطلاع داده که یک کودتا علیه محمد داود در نظر است و خواسته تا موضوع را به آگاهی برساند، چنین می نویسد: «او[آن شخص] قرآن شریف را از بکسش کشیده سخنانش را با سوگند به کلام الهی تاکید...[کرد]، آنوقت بحرفهایش باور کردم در خصوص کودتا بر علیه محمد داود خان که گفت پلانی دارند. من تیپ کوچک و جیبی ثبت آوازی 30 دقیقه که با خود داشتم، برایش دادم و گفتم که الی روز دوشنبه 29 سرطان 1354 نتیجه را گرفته برایم بیاور. او دو روز بعد از یک جلسه خصوصی که طرح روز کودتا در آن دائر شده بود، اشتراک کرده کست ثبت شده را برایم رساند. من بعد شنیدن کست فوری نزد رئیس جمهور [رئیس دولت] به بهانه کاری رفتم و بعد اجرای کار برایش گفتم از دشمنان وطن و مخالفین دولت ثبت آوازی بدستم رسیده، اگر وقت و حوصله شنیدن را داشته باشید، به شما بشنوانم. خوش شد من تیپ را از بکس کشیده کست ثبت شده را شنوایم. برایم گفت: آواز حسن شرق معلوم میشود. من گفتم نمیدانم. سه مراتبه کست را شنید. بعد برای اینکه خجلت انتخاب و رد سخنان حقایق گفته شده قبلی ام را نکشیده باشد، برایم گفت: تخنیک جهان امروزی به حدی پیشرفته که آواز یکی را با دیگری مشابه میسازند. من در پاسخ گفتم: نام چند شخصیت هایی که در کست از آن نام برده شد، آنرا چطور؟ آنوقت در چوکی که نشسته بود، به عقب تکیه زده، آه سردی کشیده گفت: ای وزیر صاحب برای شناخت انسان ها عمر آدمی ناکافیست!»

فایق همچنان از یک جلسه اضطراری کمیته مرکزی یاد میکند که در آن رئیس دولت از موجودیت اختلافات یاد کرد. فایق جریان را چنین شرح میدهد: «بتاریخ 31 سرطان 1354 تلیفون از دفتر ریاست جمهوری برایم رسید که ساعت 3 بجه بعد از ظهر به جلسه کمیته مرکزی اشتراک کنید. وقتی داخل سالن شدم در این لحظه گفتند رئیس جمهور آمد، همه به جاهای خود قرار گرفتیم. رئیس جمهور با جبین عبوس و خشم آلود وارد مجلس شد به حالت خفقان و تأثرچنین آغاز به سخن نمود: "رفقا! من در طول ماموریت های دوره کارم این قدر رنج و فشار روحی که درین مدت کودتا کشیده ام، ندیده ام. نمیدانم که علت این قدر زد و بندها و اختلافات چیست؟ امروز تصمیم گرفته ام که در همین جلسه عوامل را بخود معلوم و در حصره اشخاص ملزم و مقصر تصمیم قاطع اتخاذ کنم. بناءً شما را بکلام الهی و تمام مقدسات ناموس و شرف سوگند میدهم که حقایق و موجبات اختلافات هر چه باشد و به هر کس که ارتباط میگیرد، مردانه و اراضهار کنید."»

فایق علاوه میکند: «هیچ فردی از اعضای مجلس آهی بر لب نکشید، من از جا برخاسته گفتم... به حکم وجدان خود را مکلف میدانم تا جائیکه حقایق به من معلوم است، در موضوعات مورد نظر روشنی افکنم و بالای کسیکه اعتراض وارد است، از آن ثبت آواز شاهد و سند به امضای شخص بدست دارم.... از رئیس جمهور اجازه خواسته و با ابراز حقایق آغاز به سخن کردم. چون حسن شرق در صف مقابل قرار داشت گفتم: منشاء تمام بی عدالتی ها و بد بختی های امروزی و اختلافات کمیته مرکزی آقای حسن شرق است.» در ادامه فایق در گفتار خود به چند موضوع اشاره کرد که یکی این بود: «معاون صاحب صدارت پرچمی و کمونیست مطلق است. تمام پرچمی های دو آتسه را در کمیته مرکزی و کابینه جای داده [و حرفهای دیگر...]». در کتاب فایق شرح و بسطی دیگر هم

بیان شده که ذکر آن در اینجا لازم نیست و اما در پایان طوریکه فایق می نویسد، داکتر شرق معذرت خواهی کرد و رئیس دولت در پاسخ گفت: «انسان هر وقتیکه از راه منحرف نقصان و قصور برگردد و نادام اعمال گذشته خود شود، به نفع شخص بوده و قابل بخشش است.» (برای شرح مزید دیده شود: غوث الدین فایق: "رازی را که نمی خواستم افشاء گردد؟"، پشاور 1397، صفحه 118 - 121)

به کدام یک این دوا دعای ضد و نقیض باور کرد؟ دریافت حقیقت کودتای شب جشن کار مشکل است، چون در مطبوعات وقت مطالبی قابل توجه در زمینه به نشر نرسیده و ادعای اشخاص و یا شایعات مربوطه نیز باید به دقت و احتیاط بررسی شوند. جای شک نبود که در داخل نظام کشمکش و جدالهای مختلف به وجود آمده بود و محمد داود در وسط این جدالها در موقف حساسی قرار داشت. بطور عموم بین جناح چپ کمینه مرکزی و جناح راست آن و ضمناً نقش لوی درستیز جنرال عبدالکریم مستغنی و وحید عبدالله به حیث دو شخصیت با نفوذ و بسیار قریب با رئیس دولت حالتی بار آمده بود که هر جانب برای تضعیف و حتی دور ساختن جناح مقابل بطور جدی فعالیت مخفی داشتند و هر جناح برای استغاثه و شکایت از جناح دیگر اطلاعات ضد و نقیض را به رئیس دولت میدادند و می کوشیدند تا موقف رقیب را نزد رئیس دولت ضعیف سازند.

داکتر حسن شرق در کتاب "کرباس پوشهای برهنه پا" اعتراف میکند که: «تشویق و پشتیبانی بسیاری از کودتاچیان از من و مخالفت آنها با حزب انقلاب ملی این ذهنیت را تقویه بخشیده بود که بحد محمد داود کودتایی در حال تکوین است و شاید تکرار این گفته ها سبب تشویش محمد داود شده باشد. اما نویسنده [داکتر شرق] هرگز چه در حضور و چه در غیاب جنبه احترام و احتیاط را از دست نداده ولی با تمام این

[احتیاط]، آوازه مخالفت بنده با محمد داؤد از حلقه های داخلی به مطبوعات خارجی راه یافته بود.... شاید بروی همین اصل و کناره گیری اینجانب از دسته مخالفین شوروی بوده باشد که به حوت 1354 در اثنای ملاقات با جلالتمآب پوزانف سفیر اتحاد شوروی در قصر صدارت آقای ایرشف مستشار سفارت که با وی جهت ترجمانی آمده بودند، به من پیشنهاد کردند که تعدادی از صاحب منصبان اردو و شخصیت های سیاسی که با سیاست و روابط نیک میان دو کشور علاقه خاص دارند و در صورت تمایل شما سفارت حاضر است آنها را به شما معرفی نمایند تا به مشوره شما مبارزه کنند.» (داکتر شرق: "کرباس پوشهای برهنه پا"، دهلی جدید، 1991، صفحه 139)

اگرچه داکتر شرق از قبول این پیشنهاد طفره می‌رود، اما این سؤال باقی می‌ماند که سفیر شوروی روی کدام اعتماد و انگیزه همچو پیشنهاد مهم و خطرناک را به داکتر شرق ارائه کرد، مگر آنکه روابط نهانی در میان بوده باشد، چنانکه این عبارت او «کناره گیری اینجانب از دسته مخالفین شوروی» معنی می‌دهد که موصوف با موافقان شوروی روابطی داشته و به همین دلیل به مخالفت با حزب انقلاب ملی پرداخته بود. همچنان داکتر شرق می‌نویسد: «با گفتگوهای دلسرد کننده و اتهامات دور از حقیقت و به کنار گذاشتن تعداد زیاد از کودتاجیان از جریان حزب انقلاب ملی، خوشبختانه اکثریت شاملین کودتا بدون توجه به آنها بمقابل محمد داؤد بی حرمتی نکردند.... ولی برای کودتاجیان جوان و سرسپردگان 26 سرطان تحمل چنین بی اعتنائی ها.... و بی توجهی شخصی محمد داؤد به آنها سبب گردید تا به احزاب و گروه های مخالف روی آورند و یا از همکاری و اشتراک به حزب انقلاب ملی صرف نظر نمایند.» (کرباس پوشها... صفحه 132)

جای تعجب است که کودتا چنان جوان به حیث "سر سپردگان 26 سرطان؟؟" چطور به خود اجازه دادند که به دلیل بی اعتنائی و یا بی توجهی شخص رئیس دولت از اصل اعتقاد و "سرسپردگی" خود به "انقلاب" 26 سرطان به یک بارگی منصرف و خود را در دامن دشمنان 26 سرطان بیندازند؟ واضح است که این "روی آوردنها" نه یک پدیده آنی، بلکه ادامه همان سازمандهی های مخفی قبلی بود. (شرق: "کودتای پنجم سرخ و سیاه.."، قسمت سوم، صفحات 10 و 11)

در اینجا باید از خود پرسید که جنرال مستغنی با از بین بردن رئیس دولت محمد داؤد در این توطئه کی را میخواست در راس قدرت قرار دهد، درحالیکه او خودش به هیچ وجه در نظر نداشت تا در آن مقام قرار گیرد و شخصی واجد چنین شهرت نیز در جوار او نبود تا مستغنی بخاطر او به چنین کار اقدام کند و او را بجای محمد داؤد بر صریح قدرت بنشاند. اینکه بعداً بعضی از تنظیمهای جهادی ادعا کردند که جنرال مستغنی با آنها همکار بود، یک ادعای بی اساس است، زیرا اگر چنین می بود، او به حیث لوی درستیز قوای مسلح در شکست و انهزام حملات در پنجشیر و دیگر ساحات فعالانه در جهت دفاع از نظام جمهوری عمل نمیکرد. اما جناح چپ کودتا از قبل برای همچو جانشینی پلان مشخص داشت و برطبق مدل مصر دیریا زود باید آنرا عملی میکردند. با دلایل متذکره میتوان تا حدی به عمق موضوع پی برد و احتمال اینکه اقدام به کودتا در شب جشن و از بین بردن رئیس دولت از طرف جناح چپ کودتا صورت گرفته باشد، بیشترقرین به واقعیت پنداشته میشود. (برای شرح مزیده دیده شود: کتاب "زندگی سیاسی شهید محمد داؤد..."، از این قلم، صفحه 655 تا 672)

پایان قدرت "دوست قدیم و رقیب جدید" در نظام جمهوری:

داکتر شرق بطور حرامان زده از روزهای اول کودتا یاد میکند و می نویسد: «واقعا خاطره انگیزترین و پرشورترین دقایق زندگی کودتاچیان دقایقی بود که با پشت سر گذاشتن بزرگترین مخاطره، بزرگترین موفقیت را نصیب شده بودند و با معرفی یکدیگر با چشمان پرازاشک شادی همدیگر را به آغوش میکشیدند و می بوسیدند. ولی حالا برخورد با جمهوریخواهان طور است که اصلاً چیزی به وقوع نپیوسته باشد. [درحالیکه در جمله بالا از کودتاچیان یاد شده و اما در جمله بعدی سخن از جمهوریخواهان است، معلوم میشود که مقصد از جمهوریخواهان همان حلقه خاص داکتر شرق یا به عبارت دیگر "جناح چپ کودتا" خواهد بود - کاظم].

او می افزاید: «به راستی از پس منظر چنین اتفاقی آنهم با سرسپرده ترین دوستان خویش، با اینکه نفر دوم کشور بودم به خود می لرزیدم و با حضور داشت ده ها و صدها بلی! قربان! [گویان] درباری، احساس تنهایی می کردم.... به محمد داود گفتم: گرفتاری های بیش از حد اداری مانع آن گردیده است تا دوستان منتظر و علاقه مند خویش "همرزمان کودتا" را ملاقات کنید. آنها بی صبرانه انتظار دیدار شما را دارند و خیلی هم آرزو دارند تا آنچه در کشور می گذرد، خصوصاً از جریان سفر اخیر شما به ایران از زبان شما بشنوند. گفت: تشکر از یادآوری و مصلحت اندیشی شما، واقعاً در دیدار با کسانی که در تأسیس جمهوریت در افغانستان پیمان بسته بودیم، سهل انگاری شده است و آنانی را که بایستی مرتباً می دیدم بیشتر از سالی شد که با هم ندیده ایم. به قوماندان گارد بگوئید در هفته آینده دعوتی جهت دیدار همه کودتاچیان ترتیب دهند تا یکبار دسته جمعی با هم دیدار و گفتگو کنیم و سپس هر هفته چند نفر آنان را خواهیم دید و ضمن صحبت نان چاشت را با

آنان خواهم خورد. قوماندان گارد احمد ضیاء مجید همه هم پیمانان کودتای 26 سرطان را دعوت می کند. اما متأسفانه قبل از روز موعود سید عبدالاله و عبدالقدیر بعد از دیدار با رئیس دولت به قوماندان گارد خبر می دهند که رهبر گفت دعوت تا هدایت ثانی معطل باشد. در ملاقات های بعدی مثل اینکه هر دوی ما خبری نداشتیم و از دیدار با یاران کودتای یادی نشد، اما پی گیرانه در تلاش بودم تا علت آنرا دریابم.» ("کودتای پنجم در سقوط دولت جمهوری سرخ یا سیاه"، قسمت چهارم، صفحات 7 و 8) [احتمال دارد محمد داود خطر یک توطئه را در دیدار خود با جناح چپ کودتا حین این دعوت احساس کرده بود که فوراً هدایت به تعویق آن داد و دیگر یادی از آن نکرد - کاظم]

داکتر حسن شرق که تاهنوز مرد درجه دوم نظام بود، بسیار ماهرانه به نفع پرچم این بازی را پیش می برد و همه تلاش او بر آن بود تا اعتماد رئیس دولت و صدراعظم را کمافی السابق به خود جلب دارد و در عین زمان کوشید تا بارتخریبات را بر جناح رقیب یعنی جناح خلق بیندازد و خود را باز هم زیر سایه نظام پنهان نماید. اما محمد داود از تلاش های شوروی مبنی بر ایجاد وحدت بین این دو جناح کاملاً آگاه و سخت نگران بود و در این راستا به نیرنگ داکتر شرق نیز پی برده و ظاهراً این نقش "دو رویه" او را به رخش نمی کشید، اما تدریجاً او را، در حالیکه هنوز هم در مقام معاونیت صدارت قرار داشت، عملاً از حلقه نزدیک خود دور نگهداشت.

نکته قابل ذکر دیگر در سردی روابط محمد داود با جناح چپ کمیته مرکزی را میتوان در تقرر عده ای از پرچمی ها بوسیله فیض محمد وزیر داخله در مرئوسات آن وزارت دانست. از آنجائیکه فیض محمد از جمله گروپ داکتر شرق و منسوب به جناح پرچم بود، انگیزه مقرری پرچمی ها بر میگردد به همان

پلان اصلی که باید جناح چپ کودتا با استفاده از صلاحیت و مقام خویش به نصب اشخاص همفکر حزبی خود به سرعت اقدام میکرد تا بدانوسیله با اشغال مقامها در هر سطح به پخش نفوذ سرتاسری خود می افزودند و تدریجاً همه اختیار و قدرت را در دست می گرفتند، چنانچه قبلاً تذکر رفت عین تاکتیک درمدل مصر نیز بکار گرفته شده بود. محمد داؤد که از این پلان آگاهی داشت، فیض محمد را زیر فشار قرارداد تا غیرمستقیم این موضوع را به سائراعضای گروپ جناح چپ کودتا در راس آن داکتر شرق تفهیم کند و به آنها هوشدار دهد.

در این رابطه به این قسمت از نوشته داکتر شرق توجه شود: «فیض محمد وزیر داخله طبق معمول جهت اخذ هدایت در رابطه با بعضی موضوعاتی که اجرای آن از صلاحیت وزیر بالتر بود، به صدارت آمده بود. اما برعکس روزهای دیگر خیلی برآشفته و به هم خورده به نظر می آمد. قبل از اینکه چیزی بپرسم گفت: نیم ساعت قبل حضور رهبر برایم خیلی جدی و با عصبانیت گفت که: چرا شما کمونیست های مربوط به پرچم را که مخالفین جمهوری هستند، به حیث ولسوال مقرر کرده اید، آنهم در صورتی که اکثریت کامل مردم افغانستان از آنها وعقیده و وابستگی شان نفرت دارند.

خدمت شان گفتم که: طبق قانون ولسوال ها مامورهای رتبه 5، 4 و 3 هستند و مقرری آنها به صلاحیت صدارت میباشد، نه وزارت داخله. من طبق هدایت معاون صاحب چند نفر پرچمی و چند نفر خلقی را از رده های پایین حزب دموکراتیک خلق مقرر کرده ام و همچنان در وزارت عدلیه بیش از 0 نفر اخوانی به حیث قضات در محاکم عدلی به امر معاون صاحب [داکتر شرق] مقرر شده اند. معاون صاحب بعد از تشکیل کابینه جمهوریت به همه وزرا هدایت داده بود که هیچ مامور دولت را به روی عقیده و وابستگی آنها به احزاب با اینکه احزاب قانونی نیستند، برطرف نکنند

مگر آنانی که عملاً در تخریب جمهوریت اقدام نمایند. رهبر بدون توجه به عرایض فرمود: "همه می گویند شما پرچمی هستید!" [از این مجمل خود حدیث مفصل بخوان! - کاظم]

در نوشته های داکتر شرق یکنوع پراگندگی و ادعاهای ضد و نقیض به وفرت دیده میشود که بعضاً خواننده را دچار تشتت فکری می سازد، مخصوصاً کسانی را که نوشته های او را با دقت مطالعه کنند. این مشکل بخصوص در کتاب دوم و سوم او یعنی "تأسیس و تخریب اولین جمهوریت" و "کودتای پنجم در سقوط دولت جمهوری سرخ یا سیاه" بیشتر دیده میشود و دلیل این روش آنست تا به اصطلاح او میخواست "پل پای" خود را در رویدادها پنهان کند و بعدها هنوز هم خود را دوست و نزدیک به محمد داؤد نشان دهد، اما بیخبر از آنکه گذشت زمان پرده از روی همچو حالات بر میدارد.

محمد داؤد با ملاحظه بروز این فضای بی اعتمادی و اختلاف نظرهای رو به تزاید بین خودش و داکتر شرق از یکطرف و بین شرق و سائر همکاران نزدیک خود از طرف دیگر و نیز به دلیل روابط نهان و آشکار شرق با پرچم - بالاخره به این نظر رسید که باید این معضله را به نحوی حل کند که به اصطلاح "هم لعل بدست آید و هم دل یار [بسیار] نرنجد". لذا تصمیم گرفت تا "دوست قدیم و رقیب جدید" خود را با ملایمت و الطاف در ماه ثور 1356 به حیث سفیر کبیر افغانستان در توکیو مقرر کند و نیز متعاقباً ضیاء مجید قوماندان گارد جمهوری را که از دستیاران شرق و از طریق او متمایل به پرچم شده بود، نیز به حیث آتشه نظامی به هند بگمارد.

مبحث بیست و سوم

توضیح مختصر خدمت کسانیکه درباره محمد داؤد و کودتای او نظر انتقادی دارند و میگویند:

1 - محمد داؤد شخص خودخواه و تشنه قدرت بود و برای همین هدف کودتا کرد!

اگر این گفته حقیقت داشته باشد، این سؤال مطرح میشود که آیا بهترین فرصت برای کودتا همانا بعد از توشیح قانون اساسی 1343 و انفاذ آن با در نظر داشت ماده 24 آن قانون نبود؟ در آنوقت محمد داؤد هم در صف نظامیان بالا رتبه و هم در بین شخصیت های نخبه ملکی طرفداران زیاد داشت و هنوز سردار عبدالولی به حیث رقیب خانودگی او قدرت خود را در اردو و غیر مستقیم در امور ملکی پخش نکرده و تصفیه طرفداران محمد داؤد را بخصوص در اردو رویدست نگرفته بود. محمد داؤد آنوقت میتواندست به سهولت به دلیل موجودیت ماده 24 تبعیضی قانون اساسی که هدف آن مشخصاً بیرون کشیدن نقش شخص او را در امور سیاسی کشور در محتوی داشت، به کودتا اقدام ورزد. ولی او اینکار را نکرد، برعکس با تحمل و از خودگذاری و برای حفظ سلامت روابط خانوادگی، گوشه انزوا را در پیش گرفت. با آنکه او در طول مدت دوره عزلت شاهد بی ثباتی های سیاسی و بی نظمی

های ناشی از فعالیت های روزافزون جناح های سیاسی ایدئولوژیک چپ و راست افراطی درکشور بود، خاموشانه اوضاع را زیرنظر داشت، بدون آنکه به فعالیت مشهود و علنی دست یازد.

2 - «صدارت شفیق، زنگ خطر به گوش سردار و ناقوس مرگ زوال نفوذ شوروی در افغانستان بود!»

جای شک نیست که موسی شفیق شخص باادرایت، فعال و صاحب جرأت بود که میتواندست با وجود مشکلات عدیده درطول زمان از عهده امور به خوبی بدر شود. اما کسانیکه فکر میکنند محمد داود بعد از آنکه موسی شفیق به صدارت رسید، تصمیم به کودتا گرفت، این ادعا نادرست است، زیرا تصمیم به کودتا در اواخر 1349 و اوایل 1350 (اوایل سال 1971) وقتی اتخاذ گردید که بحران روبه تزاید سیاسی در دوره صدارت داکتر عبدالظاهر به اوج خود رسیده بود و کارشکنی یکی از کسانیکه میخواست متعاقباً به مقام صدارت مقرر شود حتی اجرای امور را برای این مقصد درحال تعلیق قرار داده بود تا در دوره بعدی به منصه اجراء گذاشته شود، درحال پیشرفت بود و خطر کودتا ها را چه در حلقه خاندانی و چه در حلقات ایدئولوژیک سیاسی بیشتر از هر وقت دیگر محتمل ساخته بود. اعلیحضرت نیز این وضع را به خوبی درک کرده و بنابراین تصمیم داشت با تشکیل یک حکومت مقتدر از ترکیب سه مشاور ارشد و معتمد خود و به تأسی از تجارب هشت سال گذشته، جریان را تاحدی به عقب برگرداند. این آرزومندی شاه به دلایل رقابت های ذات البینی مشاوران ارشد از یکطرف و مشکلات قانونی در ایجاد همچو ترکیب حکومت از طرف دیگر تحقق نپذیرفت و شاه ناگزیر شد کلید صدارت را بدست محمد موسی شفیق بسپارد، اما

برای نجات از بحران سیاسی دیر شده بود و تلاش برای تغییر نظام از طریق کودتا در حال تدارکات مقدماتی بود. (شرح مزید در این باره در مبحث قبلی به استناد کتاب عبدالغفار فراهی ارائه شده است.)

نامه مشهور داکتر عبدالقیدم وزیر داخله اسبق عنوانی برادرش داکتر عبدالظاهر صدراعظم حین ملاقات با مارشال شاه ولیخان در پغمان مبین یک چنین واقعیت است که نمیتوان از آن اغماض کرد. داکتر عبدالقیوم می نگارد که مارشال ضمن بیانات با لهجه خاص خود گفت: «والله بچی یم، ما خو وضع را همراهی این دموکراسی شما مردم بسیار خراب می بینیم، خدا پرده همه را بکند.... بچی یم، شما هنوز جوان هستید و مردم افغانستان را به اندازه ای که ما می شناسیم، شما نمی شناسید... مردم ما و دموکراسی از هم بسیار دور میباشند. شما به آنها دموکراسی بدهید، فی الفور سرشانه های شما سوار میشوند...»

داکتر عبدالقیوم می افزاید که: با بیان این جملات، مارشال قدم بقدم خود را برای ابراز مطلب اصلی نزدیکتر کرد و ضمن انتقاد بر دو فرزند دیگر خود، به تمجید از اهلیت و درایت عبدالولی جان پرداخت و گفت: «خداوند سر مملکت سختی را نیاورد، من کس دیگری را نمی بینم که علاج آنها کرده بتواند... اگر در نتیجه این دموکراسی در مملکت "گدودی" [درهم برهمی] رخ میدهد، شکر خداوند را باید همه ما بجا بیاوریم که مثل عبدالولی جان یک فرزند صالح و با جرأت موجود است که مانند اعلیحضرت شهید وطن خود را از تباهی نجات دهد... من شاید زنده نباشم، بچی یم این سخن من یاد تان باشد که عبدالولی جان از خود یک نام تاریخی باقی ماندنی است... خدا کند که شما بحیث یک برادر کلان با وی کمک کنید...»

پس از شنیدن این سخنان مارشال، داکتر عبدالقیوم می نویسد: «گوشه‌ایم به اصطلاح جرنگ صدا کرد با خود گفتم این پیرسالخورده مطالب بس عمده و تکان دهنده را ابراز می نماید، مطالبی که نه تنها مبین پلان و پروژه تحت الضمیر خودش میباشد، بلکه ازطرز تلقی و تفکر دیگر مراکز قدرت خاندانی نیز ترجمانی میکند که با این طرز افاده ساده خویش، شاید پالیسی اصلی خاندان را در مورد دموکراسی نوین بمن ابلاغ کرده باشد...» داکتر عبدالقیوم با شنیدن این مطالب می افزاید: «من توجه مارشال را به ماده 24 قانون اساسی جلب نمودم و هنوز جمله خود را تمام نکرده بودم که مارشال بیصبرانه به آن حمله نمود و گفت: "شما بچی یم بسیار پشت ماده 24 نگرديد...خدا روزش را نياورد، بسياری ماده ها ازبين خواهد رفت..."» (برای شرح مزید به مختصر نامه مذکور که در مباحث قبلی این سلسله بیان گردید، مراجعه شود.)

3 - کودتای محمد داؤد راه را برای کودتاهای دیگر باز کرد و در نتیجه ثبات و امنیت دیرینه را در کشور برهم زد!

وطن طی سالهای دهه دموکراسی تدریجاً با بی ثباتی سیاسی و ازهم گسیختگی نظم امور چنان در معرض بحران قرار داشت که احتمال کودتا از جانب جناح های چپ و راست افراطی و درعین زمان احتمال کودتا از داخل خانواده سلطنتی، طوریکه در بالا ذکر شد، کاملاً متصور بود. در این حال محمد داؤد با شرایط بسیار دشوار ناشی از تجرید ده ساله از ارگانهای دولتی و با وجود نظارت جدی سردار عبدالولی بر فعالیت های او، کوشید به هدف نجات کشور در کودتا پیش دستی کند و با کمک تعداد بسیار کم و آنها صاحب منصبان خورد رتبه اردو، نه به تماس شخصی و مستقیم خودش، بلکه

بوسیله چند معتمد کم نفوذ خود خطر بزرگ کودتا "یا تخت یا تابوت" را بدوش گیرد که احتمال ناکامی کودتا بیشتر از احتمال موفقیت آن بود. اما اینکه کودتا به سرعت موفق شد، دلیل آن کمتر ناشی از سازمان دهی کودتاچیان، بلکه بیشتر محصول خواب بردگی اولیای امور حکومت و مخصوصاً قوماندانهای ارشد قطعات نظامی کابل تحت قیادت سردار عبدالولی بود که کودتاچیان پایان رتبه و چند افسرانگشت شمار احتیاط اردو، همه را در خواب ناز غافلگیر کرد و هنگامی متوجه یک تحول عظیم تاریخی در ظرف پنج ساعت شدند که دیگر چاره ای جز تسلیمی حقارتبار نداشتند.

اینکه بعد از پنج سال برسر رژیم جمهوری چه آمد و چگونه نظم و ثبات با کودتای 7 ثور 1357 برهم خورد و عواقب ناهنجار را برای کشور و مردم بار آورد که آثار مصیبت بار آن تا امروز ادامه دارد، سؤال است که بررسی دلایل و انگیزه های آن در این مختصر نمی گنجد و اما همین قدر باید گفت که چرخش بزرگ محمد داود برای جلب کمک های اقتصادی جهت تحقق پلان انکشافی هفت ساله جمهوری از کشورهای غربی و کشورهای اسلامی و نیز برقراری روابط حسنه و پرتفاهم با کشورهای همسایه موجب شد تا دست شوری از آستین گماشتگان شان بدرآید و با راه اندازی کودتای 7 ثور، افغانستان مستقل را زیر قیمومیت اتحاد شوروی و ایدئولوژی مارکسیزم - لنینیزم قرار دهد.

4 - کودتا یک عمل غیرقانونی است و رژیم های کودتایی فاقد مشروعیت میباشند!

جای شک نیست که کودتا یک عمل فرافقانونی است که وقتی در برابر تحقق آرمانهای یک تعداد راه های قانونی مسدود گردند، راه دیگر باقی نمی ماند، مگر اقدام توسل بالقوه یعنی کودتای نظامی. نگاهی به تعریف کودتا (Coup d'etat)

میرساند که کودتا تلاش غیرقانونی و آشکار بوسیله یک سازمان نظامی یا نخبگان دیگر حکومت است به مقصد برکناری رهبریت حاکم در یک کشور و تعویض آن با رهبران کودتا. البته کودتا اقسام و اشکال مختلف دارد که یکی آن کودتای خودی (self-coup) یاد میشود که یک رژیم نخست از طریق قانونی بقدرت میرسد و اما بعد از اتمام دوره معینه رژیم حاکم با استفاده از قوای نظامی به ادامه قدرت می پردازد. اگر از اشکال مختلف کودتا بگذریم، باید گفت که کودتا ها بعد از ختم جنگ جهانی دوم در بسا کشورهای جهان حتی در یک کشور چندبار صورت گرفته و در اثر آن قدرت های حاکم جدید جای قدرت های حاکم گذشته را گرفته اند، چنانچه بین سالهای 1950 تا 2010 به تعداد 457 کودتا در جهان برپا شده که بیش از نصف آن موفقانه بوده است. بیشترین کودتا ها در اواسط سالهای 1960 به وقوع پیوسته و اما کودتاها با اثرات بسیار مهم در بین سالهای 1970 و اوایل 1990 به وقوع پیوسته که تعدادی از آنها بعد از ختم "جنگ سرد" بیشتر ماهیت دموکراتیک را به مقایسه سالهای قبل از جنگ سرد داشته است (برای شرح مزید دیده شود: ویکیپدیا، زیر نام Coup d'etat)

کودتای 26 سرطان 1352 در افغانستان که منتج به تعویض نظام سلطنتی(شاهی) به جمهوری گردید، از طرق ذیل کسب مشروعیت کرد:

یک: ارسال استعفی نامه پادشاه از سلطنت 25 روز بعد از کودتا که در آن بصراحت آمده است: «برادرم جلالتاب رئیس جمهور! از موقعیکه خبر جریانات اخیر را شنیدم تا ایندم فکرم متوجه وطن من بود و برای آینده آن نگران بودم. مگر همینکه دریافتم مردم افغانستان بغرض اداره آینده امور ملی خود از رژیم جمهوری با اکثریت کامل استقبال نموده اند، به احترام از اراده مردم وطنم، خودم را از سلطنت

افغانستان مستعفی می‌شمارم و بدین وسیله از تصمیم خود به شما ابلاغ می‌کنم»

دو: استقبال مردم از این تحول متعاقب اعلام نظام جمهوری که از همان ساعات روز اول به بعد تا روزهای دیگر با شور شعف فراوان بطور گسترده نه تنها در کابل، بلکه در تمام افغانستان، بخصوص در شهرهای بزرگ کشور به راه افتید، نشانه ای بارز مشروعیت از جانب مردم محسوب می‌شود، چنانکه اعلیحضرت پادشاه سابق این موضوع را در متن استعفی نامه خود نیز تصریح کرده است.

سه: از آن به بعد تا هنگام سقوط جمهوری یعنی مدت چهار سال و چند ماه هیچ نوع قیام گسترده و مسلحانه مردمی بطور دوامدار بر علیه نظام صورت نگرفته، البته به استثنای یک کودتای احتمالی و چند قیام کوچک در چند محل به تحریک پاکستان که همه بدون مشکل به ناکامی مواجه شدند.

5 - محمد داود شخص خودرأی و دیکتاتور مزاج بود و درانتخاب همکاران صرف به صداقت شخص در برابر خودش فکر میکرد!

در مورد خود رأی بودن دیکتاتور مزاجی بطور عموم میتوان گفت که این وجه مشترک اکثر اعضای خانواده مصاحبان می‌گردد که اعلیحضرت نادرشاه و محمد هاشم خان صدراعظم در راس آنها قرار داشتند و رأی شان تابع هیچ نوع محدودیت نبود، حتی به امر خود حکم اعدام شخص را صادر میکردند و شخصیت های نامطلوب خویش را بدون دلیل برای سالیهای متمادی حکم حبس و زندان میدادند. حتی مارشال شاه ولیخان به حیث یکی از محافظه کارترین عضو خاندان، به این نظر بود که نباید برای ملت بیش از حد، چنانکه خطاب به داکتر عبدالقیوم گفته بود: «شما هنوز جوان هستید و مردم افغانستان را به اندازه ای که ما می شناسیم، شما نمی شناسید... مردم ما

و دموکراسی از هم بسیار دور میباشند. شما به آنها دموکراسی بدهید، فی الفور سرشانه های شما سوار میشوند...»

شهید محمد داؤد نیز در این مورد جدا از دیگر اعضای خانواده نبود، چنانچه دگر جنرال عبدالرزاق خان قوماندان هوایی و مدافعه هوایی در کتاب خاطرات خود در زمینه می نویسد: «اگرچه او طبع درشت و اعصاب نا آرام داشت، اما پشتکار و آرزوی اعتلای افغانستان را همیشه به سر می پروراند.... پیشانی اش همیشه ترش بود و زمانی که یک نا آرامی به مملکت پیش می شد، وی را به چهره دیگر می دیدیم. روزی بیاد دارم که به دفتر کارشان رفتم و ورقه عرض پیش کردم، همگی را امر اجراء داد. بسیار خوش به نظر میرسید. جرأت کردم و برایش گفتم: سردار صاحب پیشانی شما همیشه ترش است. هر زیردستی که می آید، همان مطلب خود را طوریکه شاید و باید به شما بگوید، گفته نمیتواند. من که می بینم بجای اینکه کار خوب شود، کار خراب میشود. چه میشود که در وقت کار وقتی همکاری نزد شما می آید، پیشنهاد شانرا به پیشانی باز بشنوید. اگر طرف قبول بود خوب و اگر نبود هدایت بدهید که اصلاح شود؛ او طرف من دید و خوشش نیامد و گفت که: "لالگی مرا نکن. تو مردم افغانستان را نمی شناسی، من خوب می شناسم. اگر من با آنها با پیشانی باز و لب خند گپ بزنم، صباح سر شانه های من سوار می شوند."؛ این را که شنیدم گفتم: خوب من این پالیسی شما را خبر نداشتم، اما چیزی که در علم من میرسید، عرض کردم، باقی اش را خودتان می فهمید و بس.» (دگر جنرال عبدالرزاق: "افغانستان در جریان زندگی من"، صفحه 72 و 73)

در اینجا باید خاطر نشان ساخت که بسیاری کسانیکه محمد داؤد را شخص "دیکتاتور" می نامند، فقط اتکای شان به همین خصوصیت او است، اما آنها فراموش میکنند که این رویه شامل شیوه کاری او برای ایجاد نظم و نسق و تطبیق و رعایت

قانون بود که باید یک آمر در راس امور در افغانستان چنین رویه را در پیش داشته باشد. در این ارتباط باید از خود پرسید که چرا وقتی موتورپولیس ترافیک را می بینیم، فوری متوجه کاستن سرعت خود میگردیم؟ برای اینکه افسران پولیس بسیار جدی و با هیبت عمل میکنند، اگر آنها با ملایمت و گذشت باشند، در نتیجه راننده ها حتی در همین کشور های پیشرفته خود را به رعایت قانون چندان مکلف نمیدانند، چه رسد به کشوری که قانون بذات خود مطرح نیست، بلکه زهر چشم آمر مافوق است که همه را وادار به تطبیق قانون می سازد.

یکی از خصوصیات ضعیف شهید محمد داؤد واقعاً موضوع انتخاب همکاران بود. او کمتر به هر کس اعتماد میکرد، اما وقتی یک شخص مورد اعتمادش قرار میگرفت، دیگر از او نمی پرسید، بخصوص کسانی که در لحظات سخت زندگی در کنارش ایستاده بودند. عنصر وفاداری برایش بیشتر ارزش داشت تا عنصر کفایت و کاردانی. به همین دلیل بود که او بعضی اشخاص ناوارد در امور را که در امور کودتا قبول خطر کرده بودند، تا آخر در مقامهای بلند نگهداشت و خواست اشخاص مسلکی را بجای آنها مقرر کند. استاد محمد عزیز نعیم یگانه برادرزاده و شخص بسیار نزدیک با محمد داؤد در این باره می نویسد: «اشتباه جبران ناپذیر مرحوم محمد داؤد خان، که در نهایت موجب ناکامی اش گردید، عبارت بود از انتخاب نادرست همکاران. او می پنداشت که هر افغان صاحب تحصیل و صاحب نظر حتماً وطنپرست، بادر، بادرک و متعهد به اعتلا و پیشرفت افغانستان میباشد و آنچه را به زبان میگوید، به دل نیز باور دارد! او نتوانست تا آخر درک کند که عده ای اینها کمتر وطنپرست و بیشتر تن پرست از آب درآمدند.» [مقصد استاد عزیز نعیم اشخاصی است که برای خود برنامه داشتند و بعداً

بصورت مخفی با احزاب خلق و پرچم و درنهایت به مسقط‌الرأس آن یعنی مراجع شوروی از قبل رابطه داشته و یا بعداً در صف آنها و برضد محمد داؤد و نظام جمهوری جبهه آشکار و نهان گرفتند - کاظم]» (مصاحبه اختصاص محمد عزیز نعیم با مجاهد ولس، برگرفته از: "د ولسمل ژوند..."، جلد اول، پشاور، 1389، صفحه 684)

6 - کودتا با جوانان بی تجربه و بعضاً مشکوک!

جای شک نیست که کودتا با اشتراک جوانان بی تجربه صورت گرفت و باید هم اینطور می بود، زیرا بر افسران بالا رتبه چندان اعتماد نبود، بیشترین آنها یا به دور عبدلولی می چرخیدند و یا جرأت به کودتا نداشتند و یا نمی خواستند حیات خود را به خطر اندازند، چون هیچ ضمانتی از موفقیت کودتا ها وجود ندارد و تنها جوانان یا تخت یا تابوت گفته در چنین اقدامات اشتراک مینمایند. محمد داؤد برای ده سال از قدرت برکنار و حتی سخت زیر نظارت عبدلولی قرار داشت و خودش نمیتوانست برای جلب و جذب دست بکار شود و از میان نخبگان تیم خوب و باکفایت را با خود همونوا سازد. لذا بیشترین کار بدست حسن شرق دوست ظاهرأ قدیم محمد داؤد افتاد، اما حسن شرق در خفاء قبلاً بصورت بسیار مخفی توسط حلقات خاص شوروی جذب شده بود و گروپی را که او داخل کودتا ساخت بیشتر جوانانی بودند با میلان چپ که بعداً داکتر شرق آنها بنام "جمهوری خواهان" مسمی ساخت، و اما گروپ مقابل حسن شرق که مورد اعتماد شخصی محمد داؤد قرار داشتند از قبیل سید عبدالاله و حیدررسولی و غوث الدین فایق، قدیر نورستانی و پاچا گل و یکی دونفر دیگر، اکثر آنها اشخاص فاقد تجربه و درک سیاسی و اداری و اهلیت لازم مسلکی بودند. محمد داؤد این نقص را کاملاً میدانست و اما درنظر داشت نخست با استحکام ضمنی نظام قدم بقدیم بعضی از اشخاص جناح چپ کودتا را تصفیه کند و تا تصفیه آنها

مجبور بود تیم غیرمسلکی مورد اعتماد خود را نگهدارد و به تدریج در صدد تعویض آنها نیز برآید. وقتی بعضی از اشخاص جناح چپ کودتا متوجه پلان محمد داود شدند، به تدریج از او روی گشتانده و در صدد جناح بندی برآمدند و با میلان قبلی که بسوی چپ داشتند و بعضی هم در شوروی تحصیل کرده بودند، بزودی یا از طریق روابط حزبی و یا به اثر نفوذ عوامل شوروی برضدیت خود با نظام جمهوری افزودند. از طرف دیگر مراجع شوروی بخصوص سفارت آن در کابل دو جناح خلق و پرچم را وادار به گویا وحدت ساختند و با استفاده از آنها خواستند تا از چرخش محمد داود بسوی غرب و کشورهای اسلامی و روابط حسنه با دو همسایه ایران و پاکستان که بزیان سرمایه گذاری های دیرینه شوروی در افغانستان بود، طوری جلوگیری کنند که هم محمد داود و جمهوری او از بین برود و هم عوامل دست پرورده آنها یعنی خلق و پرچم بقدرت برسند. باقی جریان را همه میدانند و من این مسایل را در کتاب خود "زندگی سیاسی شهید محمد داود از آغاز تا انجام"، در سه جلد، چاپ کابل، 2019 به تفصیل بیان کرده ام.

این بود کوتاه سخن در توضیح آنچه مخالفان درباره محمد داود و انتقاد بر او بطور عموم بیان میدارند. در نوشته بعدی به حیث "حسن ختام" یعنی ختم موضوع به معرفی یکی از چهره های مهم آن دوره که در انسجام کودتا و نیز به حیث یک مهره فعال دوره جمهوری شریک در قدرت بود و به خود وجه "اعصای پیر" را میداد، ولی در عمل بسوی دیگر حرکت میکرد، مطالبی بعرض خواهم رسانید.

(پایان کتاب)

چهارشنبه، مورخ 31 جولای 2024

فهرست مآخذ

(کتاب، مقالات و گزارش ها)

- ابوذر پیرزاده غزنوی: "تاریخ سیاسی افغانستان معاصر - کودتای 26 سرطان 1352 و جمهوریت داود خان"، چاپ ایران، 1389،
- ابوی، جنرال محمد زکریا: «داودخان و اردو»، سلسله مقالات منتشره مجله: "نامه خراسان"، شماره 71-8 و 9-10، سال 1991 و شماره 12 - 13 جون - جولای 1992
- ابوی، جنرال محمد زکریا: "از کودتا تا کودتا"، مجله "نامه خراسان"، شماره دوم، سال اول فیروری 1990،
- ارسلا، احمد فواد: ترجمه "سند مخفی نمره 196 تلگرام مخفی به وزارت خارجه، تاریخ: 31 مارچ سال 1972 میلادی مطابق 11 حمل سال 1352"، این سند بتاریخ 13 جون 2015 در ویبسایت وزین افغان جرمن آنلاین تحت عنوان "تلگرام سفیر امریکا رابرات نیومن در مورد مراجعه وحید عبدالله به نمایندگی از شهید داودخان به دولت امریکا و درخواست نظر امریکا در رابطه به دوباره به قدرت رسیدن سردار داود" به نشر رسیده است
- ارسلا، احمد فواد: ترجمه "سند راپور رسمی از سفر تحقیقاتی مامور وزارت خارجه امریکا به کابل در سال 1972"، منتشره: افغان جرمن آنلاین، مورخ اول آگست 2015 - ضمیمه متن انگلیسی)
- ارسلا، احمد فواد: ترجمه "متن تلگراف شماره 2042 سفیر امریکا در کابل عنوانی وزارت خارجه امریکا"، منتشره افغان جرمن آنلاین، مورخ 11 جولای 2015

- ارسلا، احمد فواد: ترجمه "یادداشت محاوروی مکمل مذاکرات دور دوم سفر کیسنجر با محمد داؤد در کابل"، افغان جرمن آنالین، 10 دسمبر 2016)

- ارسلا، احمد فواد: ترجمه "سخنان شهید محمد نعیم خان سه روز بعد از اعلام جمهوری"، راپور سفیر امریکا به وزارت خارجه آن کشور، افغان جرمن آنالین، مورخ 3 نوامبر 2016، (صفحه 3)

- ارسلا، احمد فواد: ترجمه "گزارش تحلیلی تحت عنوان "آینده رژیم داؤد" پس از گذشت دو ماه از کودتای 26 سرطان بوسیله سفارت ایالات متحده امریکا در کابل به وزارت خارجه آن کشور ارسال شد که تحت شماره 6755، مورخ 17 سپتمبر 1973 قید گردیده و بتاریخ 24 جنوری 2016 در ویبسایت "افغان جرمن آنالین" به نشر رسیده است

- اکرم:، داکتر عاصم: "نگاهی به شخصیت، نظریات و سیاست های سردار محمد داؤد"، 1380

- حقشناس، داکتر ش. نصیر: "دسایس و جنایات روس در افغانستان از امیر دوست محمد تا ببرک"، چاپ دوم، پشاور، 1368

- رشتیا، سیدقاسم: "خاطرات سیاسی 1311 - 1371، ویرجینیا، 1376

- سیاه سنگ، صبورالله: "چشم خونین پادشاه"، منتشره افغان جرمن آنالین، مورخ 2 می 2010)

- شرق، داکتر محمدحسن: "کرباش پوشهای برهنه پا"، دهلی جدید، 1370

- شرق، داکتر محمد حسن: "تأسیس و تخریب اولین جمهوری افغانستان"، پشاور، چاپ دوم، 1384

- شرق، داکتر محمدحسن: "کودتای پنجم سرخ و سیاه"، این کتاب به سلسه در 15 قسمت سر از تاریخ 5 جون 2016 در افغان جرمن آنلاین، به نشر رسیده است

- صیقل، داکتر امین: "افغانستان معاصر- تاریخ مبارزات و بقای یک ملت"، مترجم: محمدنعیم مجددی، چاپ اول، کالیفرنیا، 2014،

- عبدالرزاق خان، دگر جنرال: "افغانستان در جریان زندگی من"، کابل، 1384

- عبدیانی، داکتر فضل احمد: مقاله "خاطره ای از زندان"، منتشره سالنامه انجمن سالمندان افغان در بی ایریا - کالیفرنیا، سال 2008، صفحه 16 تا 28

- فایق، غوث الدین: "رازی را که نمیخواست افشاء کنم؟"، پشاور، 1379،

- فراهی، عبدالغفار: "افغانستان دیموکراسی او جمهوریت به کلونو کی - 1963 - 1978)، نچاپ پشاور، 2003،

- فرهنگ، میر محمد صدیق: "افغانستان در پنج قرن اخیر"، پشاور 1373

- کاظم، داکتر سید عبدالله: "زندگی سیاسی شهید محمد داؤد از آغاز تا انجام - 1310 تا 1357"، از این قلم، در سه جلد، جمعاً در 1298 صفحه، چاپ کابل، سال 2019

- کاظم، داکتر سید عبدالله: "رویدادهای عمده در دوره صدارت شاه محمود خان غازی از 1325 تا 1332"، چاپ کالیفرنیا، 2020

- کاظم، داکتر سید عبدالله: (متن مصاحبه داکتر نجم، مندرج مقاله: "گوشه از تاریخ: اظهارات یک شاهد عینی در باره سفر اعلیحضرت محمد ظاهر شاه در لندن برای تدای چشم

و عواقب آن"، منتشره افغان جرمن آنالین، مورخ 17
جنوری 2015

- کبیر سراج، دگر جنرال محمد نذیر: "رویدادهای نیمه اخیر
سده بیست در افغانستان"، چاپ اول، فرانکفورت، 1997

- کشتمند، سلطانعلی: "یادداشت‌های سیاسی و رویدادهای
تاریخی"، در دوجلد، چاپ دوم، کابل، 2003

- کشکی، صباح الدین: "دهه قانون اساسی، غفلت زدگی
افغانها و فرصت طلبی روسها"، چاپ سوم، پشاور 1377

- مایار، انجنیر احسان الله: مقاله "تکه تکه بهم پیوستن
گزارشات تاریخی چشم خونین پادشاه"، منتشره افغان جرمن
آنالین، مورخ 8 می 2010

- مجروح، سید شمس الدین: "سرگذشت من"، به اهتمام سید
فضل اکبر، کابل، 1391

- "نامه داکتر عبدالقیوم برای برادرش داکتر عبدالظاهر"، این
نامه بتاريخ 19 اپریل 1973 نوشته شده و متن مکمل آن
در شماره 113- دلو 1387 (فبروری 2009) مجله "آئینه
افغانستان" به مدیریت مسئول داکتر سیدخلیل الله هاشمیان،
صفحه 92 تا 98 از روی نسخه دست نویس به نشر رسیده
است

- نبی عظیمی: "اردو و سیاست"، جلد اول و دوم، چاپ دوم،
پشاور، 1377،

- "مصاحبه اختصاصی مجاهدولس با جناب
محمد عزیز نعیم"، منتشره "د ولس مل ژوند، سیاسی هلی
خلی اوخاطری" جلد اول، 1389، صفحه 683 - 684

- مینه بکتاش: مصاحبه "خاطرات محمد ظاهر شاه در
گفتگوی اختصاصی بابی بی سی"، مورخ 2 سپتمبر 2005

معلومات مختصر درباره نویسنده کتاب

داکتر سید عبدالله کاظم در 15 جدی 1320 شمسی (5 جنوری 1942) در چارباغ - شهر کابل در یک خانواده سرشناس چشم به جهان گشود، بعد از فراغت از لیسه حبیبیه و پوهنځی اقتصاد پوهنتون کابل در سال 1963 شامل کدر تدریسی آن پوهنځی گردید. در سال 1971 پس از اخذ درجه دوکتورا در «رشته اقتصاد و علوم اجتماعی» از اطریش (ویانا) به کشور عودت کرد و به حیث استاد در پوهنځی اقتصاد پوهنتون کابل مجدداً شروع به تدریس نمود. در سال 1973 به رتبه علمی "پوهندوی" ارتقا کرد و نخست به حیث آمر دیپارتمنت اقتصاد تصدی (رشته صنعت) و سپس از 1974 تا 1978 به حیث رئیس آن پوهنځی ایفای وظیفه کرد. بعد از کودتای ثور با جمعی از استادان به تشکیل «حزب وحدت ملی افغانستان» پرداخت و متعاقباً با تعدادی از اعضای مؤسس آن حزب توسط حکومت خلقی - پرچی گرفتار و برای مدت 19 ماه در پلچرخ زندان شد. بعد از رهائی از زندان در اپریل 1980 به حیث آمر بانک ملی افغان به لندن رفت، ولی از اشغال رسمی وظیفه خودداری کرد و پس از دو ماه نخست به جرمنی و بعد به ایالات متحده امریکا پناهنده شد. او از اواخر 1981 تا اکنون به ایالت کالیفورنیا در شهر «سن هوزه» اقامت دارد.

داکتر کاظم در مدت اقامت در وطن بر علاوه وظایف رسمی و عضویت در چندین کمیته علمی، دوبار به حیث پروفیسور مهمان به جرمنی دعوت شد و نیز در یک تعداد کنفرانسها و محافل علمی در خارج کشور اشتراک نمود و آثار و کتب زیاد تألیف کرد، موصوف در سال 1974 در ازای خدمت به معارف، بخصوص تطبیق موفقانه سیستم «سمستر و کریدت» در پوهنخی اقتصاد از طرف رئیس جمهور محمد داؤد (شهید) مفتخر به اخذ مدال عالی معارف گردید.

داکتر کاظم در ایام هجرت در سال 1981 عضو مؤسس انجمن مهاجرین افغان در شهر فرانکفورت - جرمنی، در 1982 عضو مؤسس انجمن فرهنگی افغانها در پورتلند (ایالت اوریگان) و از 2006 تا اکنون عضو مؤسس و رئیس انجمن «سالمندان افغان در بی ایریا - کالیفورنیای شمالی» بوده است. موصوف در سال 1993 حرکت سیاسی بنام «نهضت وحدت ملی افغانستان» را آغاز کرد و در سال 1994 به حیث «منشی عمومی دارالانشای» آن انتخاب گردید که متأسفانه این نهضت بنا برانگیزه هائی در سال 1996 از هم پاشید.

داکتر کاظم به حیث تحلیلگر مسائل افغانستان در حدود 500 تحلیل سیاسی را در رادیوها و تلویزیونهای افغانی و غیرافغانی خدمت هموطنان تقدیم کرده و نیز بیش از 700 مقاله تا ایندم در مدیای افغانی بیرون کشور به نشر سپرده است. علاوه بر بعضی پیشنهادها برای آینده کشور که در مواقع مهم ارائه داشته، به تعداد 26 عنوان کتاب نیز نوشته که 11 کتاب آن چاپ شده و تعداد دیگر به سلسله در وبسیایت افغان جرمن تا حال به نشر رسیده که امید است آنها نیز عندالموقع به حیث کتاب به چاپ برسند.

داکتر کاظم در 8 ثور سال 1344 (1965) با محترمه راضیه مستمندی ازدواج کرد و دارای یک پسر و دو دختر میباشد - هریک محترمان مژگان کاظم حیدر (مدیره در مقر مرکز مطالعات "ناسا - اداره ملی فضائی امریکا" در شمال کالیفورنیا)، سید وحیدالله کاظم (یکی از آمران دیپارتمنت پولیس شهر "سنتا - کلارا" در شمال کالیفورنیا) و حلیمه کاظم (استاد در دیپارتمنت ژورنالیزم پوهنتون "سن هوزه") و جمعاً شش نواسه - دو پسر و چهار دختر که همه در شمال ایالت کالیفورنیا - امریکا زندگی میکنند.